

مصاحبه اختصاصی راه آزادی
با
ابوالحسن بنی‌صدر



- * هدف از طرح منتظری در آستانه انتخابات چهارم چیست؟
- * امکان تحول در حاکمیت جمهوری اسلامی؟
- * آیا مواضع روزنامه سلام صادقانه است؟
- * کدام راه در برابر اپوزیسیون قرار دارد؟
- * آیا شعار انتخابات آزاد يك شعار عملی است؟



آزمون دمکراسی در الجزایر

در برابر کودتایی که در آستانه دور دوم انتخابات الجزایر به منظور سد کردن راه پیروزی شکننده جبهه نجات بخش اسلامی این کشور به وقوع پیوست چه موضعی می باید داشت؟ این سئوالی است که از فردای کودتای ژانویه نه تنها در برابر دمکرات های الجزایری، بلکه در برابر افکار عمومی سایر کشورها و بویژه نیروهای دمکرات در منطقه طرح شده است. مسئله درحقیقت انتخاب میان ادامه روند انتخابات آزاد که بی تردید به پیروزی بزرگ نیروهای بنیادگرای اسلامی و در معرض تهدید مستقیم قرارگرفتن همه دست آوردهای دمکراتیک ۳ سال اخیر از یکسو و تن دادن به یک عمل غیر دمکراتیک جمعی نظامی و غیر نظامی بنام نجات جامعه و دمکراسی از سوی دیگر درمیان است. این سئوال از آن رو که از مرزهای الجزایر به مراتب فراتر می رود و می تواند فردا در مصر، تونس، اردن، افغانستان، برخی دیگر از کشورها و حتی ایران در ابعاد و اشکال متفاوت به میان آید، دارای اهمیت ویژه است.

از حدود ۳ سال پیش به اینسو که جبهه آزادیبخش ملی الجزایر تحت فشار فزاینده بحران اجتماعی - اقتصادی دست به اصلاحات به منظور دمکراتیزه کردن فضای سیاسی کشور زد، نیروی اسلامی پرقدردنی پا به صحنه سیاسی کشور گذاشته است که از حمایت توده ای وسیعی برخوردار است. این نیروی مذهبی بنیادگرا با شعارهای افراطی اسلامی توانست در انتخابات محلی به پیروزی عظیمی دست یابد و در اولین دور انتخابات اخیر نیز بیش از ۱۷۰ کرسی مجلس را یکجا از آن خود ساخت درحالیکه شمار کرسی های دونیروی دیگر بزرگ سیاسی الجزایر یعنی جبهه نیروهای سوسیالیستی و جبهه آزادیبخش از رقم ۴۰ تجاوز نمی کرد. باتوجه به نتایج نخستین دور، پیروزی بنیادگران در دور دوم و کسب اکثریت بزرگ در مجلس امری اجتناب ناپذیر بود. کودتا در چنین شرایطی به قصد سد کردن پیروزی جبهه اسلامی صورت پذیرفت. حوادث و تحولات جاری الجزایر بیش از هرچیز بیانگر پیچیدگی روند دمکراتیزه کردن جوامع استبدادزده جهان سوم و شاید در ابعاد وسیعتر مسئله همه جوامعی است که دارای سنت ها و فرهنگ دمکراسی ریشه دار نیستند و تحولات دمکراتیک در شرایط بحران اقتصادی - اجتماعی گسترده شکل می گیرند. ضمن اینکه در کشورهایمانند الجزایر عنصر توسعه نیافتگی و نقش مذهب را هم باید بدان افزود. در دگرگونی های سال های اخیر در کشورهای که حکومت های توتالیتر دست به

عقب نشینی زده اند، بحران عمیق اقتصادی - اجتماعی نقش شمشیر دولبه را ایفا کرده است. یعنی از یک طرف این بحران بصورت یک عامل مهم به این تحولات شتاب می بخشد، از سوی دیگر خود این بحران، دیرتر دمکراسی های نوپا را بشدت آسیب پذیر می سازد. یوگسلاوی، برخی کشورهای اروپای شرقی، امریکای لاتین و برخی کشورهای دیگر جهان سوم نمونه های روشنی از چنین واقعیتی هستند. در الجزایر جبهه اسلامی اصلی ترین نیروی خود را از میان اقلیت تهیدست شهری و روستایی و بویژه جوانان بیکار و بی آینده ای می یابد که بیش از همه از بحران کنونی آسیب دیده اند. جبهه رستگاری اسلامی با بهره برداری از این بحران، پیاده شدن اسلام را بعنوان تنها راه خروج از بحران درمیان توده ها تبلیغ می کند. مسئله دیگر بحران هویت در این جوامع است. نیروهای بنیادگرا بخوبی توانسته اند خلاء فکری موجود در جامعه را پرکنند. بنیادگران با تکیه بر باورهای مذهبی اسطوره گونه توده های مردم با شعارهایی مانند «بازگشت به اسلام راستین»، «بازگشت به قرآن»، «پیاده کردن اسلام» این توهم را دامن می زنند که گویی با قرآن و اسلام می توان به جنگ مشکلات پیچیده اجتماعی و اقتصادی رفت. بدون اغراق همه نیروهای مذهبی در کشورهای منطقه اساس کار سیاسی خود را القای این باور، باور به امکان حل مسائل از طریق «بازگشت به اصل» قرار داده اند و احساسات ضدغربی و واکنش در برابر فرهنگ غربی زمینه را برای گسترش چنین فکری آماده می سازد.

نکته بعدی اینست که در جوامع استبدادزده و فاقد سنت های دمکراتیک دوران گذار به دمکراسی می تواند بسیار پرفرازونشیب باشد. این مسئله هم به فرهنگ عمومی و وجدان جامعه و هم به نیروهای سیاسی آن باز می گردد. در همین اروپا در برخی کشورها گاه چندین انقلاب و دهه های متمادی مبارزه گاه خونین و پر دامنه برای جافتادن و نهادی شدن دمکراسی و فرهنگ آن درمیان مردم و احزاب سیاسی صورت گرفته است. لذا تصور اینکه امروز در الجزایر، یوگسلاوی، آذربایجان شوروی، پرو یا آنگولا باتصمیم از بالا یا بخشنامه روند دمکراتیزه شدن بی سروصدا طی شود بسیار ساده لوحانه است. در اروپا نیرویی که امروز خود را دمکرات مسیحی می نامد و دست بر قضا در ۶ کشور هم قدرت را در دست دارد، تا آستانه جنگ اول جهانی کم و بیش نیروهای مذهبی بودند که روی خوش هم با دمکراسی نداشتند و فقط از طریق شرکت

مداوم و فعال در زندگی سیاسی و تداوم سنت های دمکراتیک با این نظام آشتی کردند. در میان کشورهای جهان سوم و بویژه اسلامی نیز این مسئله با همه حادی آن مطرح است. گرایشات قومی، قبیله ای، مذهبی و... تا مدت ها بصورت عوامل بازدارنده عمل می کنند. فقط تجربه مشخص سیاسی و تداوم آزادی هاست که می تواند نه تنها دمکراسی را با فرهنگ جامعه درآمیزد و اسطوره های بی پایه را از ذهن آنها بزدايد، بلکه نیروهای سیاسی را هم به پذیرش بازی و قاعده دمکراسی وا دارد. در ایران مردم دو تجربه بزرگ تاریخی یعنی استبداد سلطنتی و اسلامی را پشت سر گذاشته اند. براساس این تجربه گرانبها، هرچند بسیار تلخ و دردناک، دیگر کسی از طریق شعارهای مذهبی و وعده حکومت اسلامی نمی تواند توده های وسیع و اکثریت جامعه را بطرف خود بکشانند. اردن تجربه دیگری است که در آن نیروهای بنیادگرا مجبور شدند برای جلب آرای مردم از شماری از شعارهای افراطی خود دست بشویند و روش معقول تری در پیش گیرند. پیچیدگی مبارزه سیاسی در کشورهایی مانند الجزایر یا ایران درآنست که در اپوزیسیون که علیه خودکامگی مبارزه می کنند نیروهایی حضور دارند که خود حامل افکار یا برنامه ای استبدادی و ضد دمکراتیک هستند.

باتوجه به این داده ها نیروهای دمکرات در این کشور انتخاباتی جز پافشاری مداوم بر اصول دمکراتیک و وفاداری تا به آخر به قواعد دمکراسی ندارند. از این روست که باید بروشنی با حرکت کودتایی که به توقف روند انتخابات در الجزایر انجامید، به مخالفت برخاست. حتی اگر نتایج انتخابات برای مدتی استبداد دیگری را پدیدآورد. ما در ایران از نیروهای بنیادگرا و حکومت اسلامی آسیب های فراوان و گاه جبران ناپذیر خورده ایم و امکانات بی شمار مادی و معنوی کشور ما در این ۱۳ سال برباد رفته است. اما علیرغم این تجربه بسیار تلخ و دردناک باید از اصولیت حرکت کرد، باید به رای و نظر اکثریت مردم احترام گذاشت. بگذاریم مردم باتجربه مشخص خود به نادرستی شعارها و برنامه های یک نیروی سیاسی پی ببرند. اگر اجازه دهیم هر بار که نتایج انتخابات به نفع این یا آن نیرو نبود، بعنوان قیم مردم دست به کودتا زده شود، دمکراسی هیچگاه نضج نخواهد گرفت. نیرویی که در الجزایر دست به کودتا زده است، سی سال پشتیبان حکومت تک حزبی و استبداد بوده است و امروز مشروعیتی برای برداشتن پرچم دفاع از دمکراسی ندارد. بویژه آنکه این نیرو از پیش هم بخوبی از برنامه ها و اهداف جبهه اسلامی آشنا بوده است و فقط نتیجه دور اول انتخابات او را به چنین واکنشی واداشت.

توقف روند انتخابات در الجزایر ضربه روانی مهمی به روند جافتادن فرهنگ دمکراسی در الجزایر است و دامنه آن از مرزهای این کشور فراتر می رود. این حرکت ضربه به باورهای مردم بود و نه تنها از نفوذ نیروهای اسلامی بنیادگرا نمی کاهد، بلکه می تواند به تقویت مواضع آنها در الجزایر و سایر کشورها هم منجر شود.

قربانی کردن حقیقت

به قصد

پاسداری از اصول!

ب.الوند

جداکردن حساب سوسیالیسم از حساب شوروی

در میان نوشته‌های که بیان‌کننده دیدگاه اول هستند، برای مثال میتران از مقاله‌ی «انقلاب کارگری در جامعه دهقانی» نوشته ناصر زرافشان در نشریه آدینه (شماره ۶۵-۶۶) یاد کرد. نامبرده در این مقاله تصریح میکند که «حساب سوسیالیسم از حساب نظام اقتصادی و اجتماعی شوروی جداست» و در عین اینکه بطور ضمنی حساب لنین را از بقیه گردانندگان این نظام جدا میکند، از «نتایج زیانبار نظامی» صحبت به میان می‌آورد که خود آنرا «خط سیاسی» استالینی مینامد و معتقد است که چنین خطی «ناشی از یک بینش سیاسی است که ریشه در انحرافات ایدئولوژیک دارد» و استالین برای تحقق آن «از هر وسیله‌ای استفاده کرده است».

پیام اصلی نویسنده در این مقاله اینست که جامعه آرمانی او باید متکی بر اندیشه‌ای باشد که «حرکت به ماورای مرزهای نظام سرمایه داری است» او جامعه‌ای را می‌ستاید که «از اتحاد داوطلبانه تولیدکنندگان برای برنامه ریزی دموکراتیک اقتصاد جامعه و بدست گرفتن زندگی و سرنوشت خویش تشکیل می‌یابد» وی با چنین دیدگاهی است که با نظام اقتصادی-اجتماعی «بلوک شوروی» مرزبندی میکند و یادآور می‌شود که آنچه باعث شکست این نظام شد «ماهیت غیر سوسیالیستی و ضد دموکراتیک آن نظام و وجود یک بوروکراسی پیچیده و ترمزکننده و نظام برنامه ریزی متمرکز میثتی بر آنها بوده است».

نویسنده برای آنکه توضیح دهد چرا و چگونه جامعه شوروی به وضعیت امروز خود رسید، به چند نکته تکیه میکند که معضل‌ترین قسمت آن، به «شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی روسیه در آستانه انقلاب اکتبر» اشاره دارد. وی یادآور می‌شود که چگونه انقلاب اکتبر در یک جامعه اساساً دهقانی نمیتوانست به ساختن سوسیالیسم موفق شود و به حل «مسئله بزرگ و حساسی» که خود آنرا «مسئله خرده

متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی و برپاد رفتن هفتاد سال کوششی که به قصد برپائی جامعه سوسیالیستی سازمان یافته بود، واکنش‌های فراوانی در میان هواداران جنبش چپ برانگیخته است. در محافل روشنفکری ایران و نیز در میان ایرانیان تبعیدی در سراسر جهان، بحث فعال و همه جانبه‌ای درباره علل بروز این حادثه مهم جهانی و نیز عواقب و چشم اندازهای آینده درگرفته است. واقعیت اینست که به اقتضای «گذشته چراغ راه آینده»، دیدگاههای مختلف با درکی که از علل فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» ارائه میدهند، در عمل اندیشه‌های خود را از سوسیالیسم مورد نظرشان ترسیم میکنند و بر آن اساس، به ارزیابی آینده می‌پردازند.

در یک برخورد گذرا به نوشته‌های که در این باره برشته تحریر درآمده اند و در نشریات داخل یا خارج از کشور منعکس شده اند، میتوان به سه ارزیابی متفاوت اشاره کرد.

نویسندگانی که با مطرح کردن «سوسیالیسم نوع شوروی» میکوشند اصول کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم را نجات دهند و علت اصلی فروپاشی سوسیالیسم در شوروی را «انحراف» از اصول اولیه قلمداد میکنند.

گروه دیگری از این تحلیل‌گران، با دفاع از «دست‌آورد‌های» انقلاب اکتبر و «اعتبار و عظمت» اتحاد شوروی، به پروسترویکا و طراح آن گریباچف می‌تازند و این حادثه را پیروزی «بورژوازی» بر «پرولتاریا» محسوب میدارند. - و سرانجام کسانی که شکست بنیان‌های نظام سوسیالیستی را در نادرستی احکام بنیاد گزاران آن می‌بینند و می‌کوشند در میانی ایدئولوژیک طراحان اصلی سوسیالیسم علمی و علل ناکامی‌ها را بیابند.

باید اذعان کرد که این تقسیم‌بندی کلی، بمعنای وجود سه دیدگاه شکل گرفته و نظام یافته نیست و در مقالات مختلف، چه بسا عناصر مختلفی از دیدگاههای متفاوت دیده میشوند و به این ترتیب، هر دیدگاه شامل طیفی از نظرات است که تکیه گاه اصلی استدلالات خود را بر یکی از دیدگاههای فوق بنا کرده است.

بورژوازی و دهقانان خرده مالک» مینامد، نائل آید. وی که لنین را «یک تئوریسین بزرگ مارکسیست، یک تاکتیسین برجسته و درعین حال یک انقلابی پرشور» معرفی میکند، معتقد است که وی علیرغم دیگر نظریه پردازان هم عصرش سرنوشت دهقانان را نادیده نگرفت و «تصرف قدرت از طریق یک انقلاب کارگری-دهقانی را مطرح ساخت».

با اعتقاد به همین دیدگاه است که نویسنده وقتی از «بیراهه تاریخی حزب کمونیست» در شوروی صحبت به میان می‌آورد، «نخستین دهه انقلاب اکتبر» را از آن مستثنی می‌سازد و به مرگ «زودرس و نابهنگام» لنین اشاره مینماید. وی معتقد است که «اقتصاد پس از انقلاب اکتبر تابع حرکت خود بخوبی بازار نبوده است و در مورد آن پیشاپیش و با آگاهی و با اقتدار حاکمانه تصمیم گیری میشده است. بنا براین اشکال در سیاست‌های است که مبنای تصمیم و عمل قرار گرفته اند» نویسنده یادآور میشود که در نظام سوسیالیستی اقتصاد باید در خدمت «مردم» قرار گیرد، «پس منطقاً اتخاذ تصمیم در این باره که با منافع اقتصادی و تکنولوژی موجود چه باید کرد باید با مردم باشد» سپس نویسنده اظهار تأسف میکند که در اتحاد شوروی «پس از سالهای اولیه انقلاب» کنترل اقتصاد جامعه را «حزب و دولتی قبضه کرد که تحت حکومت اقلیت کوچکی قرار داشت» و با چنین برداشتی است که اضافه میکند که در کشور مورد نظر «حاکمیت سیاسی طبقه کارگر از میان رفت و جای آنرا سیاست و منافع چنین نخبگانی گرفت».

روشن است که تفسیرهایی از این دست، تمام کوشش خود را بکار میگیرند تا با پاسداری از «اصول» که ساختمان سوسیالیسم در شوروی بر پایه آن بنا شده است، علل ناکامی‌ها را در جای دیگری جستجو کنند و به این ترتیب اعتقادات خود را از چنگال بیرحم حوادث زمانه برهاند.

در واقع استدلال مرکزی نویسنده در توضیح «انحرافات» آنست که «مردم» از تصمیم‌گیری در باره چگونگی استفاده از منابع اقتصادی و تکنولوژی محروم شدند و بدین ترتیب «طبقه کارگر» از حاکمیت سیاسی کنار گذاشته شد و

«نخبگان» بستگاه بوروکراتیک خود را پهن کردند و سرنوشت اتحاد شوروی را به این روز سیاه کشاندند. روشن است که نویسنده به «حاکمیت سیاسی طبقه کارگر» و نقش تصمیم‌گیرنده «مردم» در سالهای اولیه انقلاب اذعان دارد و لاجرم معتقد است که «انحراف ایدئولوژیک» ناشی از «خط سیاسی» استالین به چنین تغییراتی انجامیده است.

باید گفت که هسته مرکزی چنین تفکری همان استدلال رایج میان کمونیست‌هاست که امر نمایندگی مردم و بویژه نمایندگی طبقه کارگر را تئوریزه کرده اند. مطابق این نظریه، امر نمایندگی طبقه کارگر نه از طریق حضور کارگران در صحنه انتخابات و آراء آنان برای انتخاب نماینده، بلکه بواسطه اعتقاد به «ایدئولوژی طبقه کارگر» یعنی مارکسیسم-لنینیسم تأمین میشود. شانس چنین نظریه‌ای

برای احراز «حقانیت» پیوژه در دوران تدارک انقلاب اکتبر از یکسو وجود انتخابات آزادی بود که در آن، چه بسا کارگران زحمتکشی که به مشتی عوام فریب رای میدادند و «نمایندگان» عملاً در جهت منافع خود گام برمیداشتند و از سوی دیگر جاذبه انگیزه های انسان گرایانه ای بود که بنیان گذاران سوسیالیزم در ترویج آنها میکوشیدند. باید اضافه کرد که وجود چنین ابزاری برای داوری، این شانس را برای هواداران اندیشه کمونیستی فراهم میکرد، تا در تجربه های تاریخی، هرچا با ناکامی روبرو شدند، مسبب آنرا نه «ایدئولوژی طبقه کارگر» که وجود عناصر «خرده بورژوازی» و یا چنانکه ناصر زرافشان میگوید «نخبگان» قلمداد کنند. لنین خود بارها و بارها مخالفین خود را با چنین حربه ای از میدان بدر کرد و بعد ها نیز جانشینانشان پیوژه شخص استالین به نحو و ناپودی چنایتکارانه ی عناصر «خرده بورژوازی» در حزب کمونیست پرداختند.

عناصر پراهمیت دیگر در این نوع استدلال ها موضوع حقانیت خدشه ناپذیر ایدئولوژی طبقه کارگر است که هر مخالفی را به دشمن طبقه کارگر -در نتیجه عامل بورژوازی- مبدل میسازد و به اعتقاد نگارنده، تئوری «دیکتاتوری پرولتاریا» از نظر تاریخی تکیه گاه حذف «انحرافات» و جاده صاف کن خودکامگی رهبران جنبش کمونیستی بوده است.

جای خوشبختی است که امروز بسیاری از هواداران اندیشه های کمونیستی که به هر قیمتی میخواهند «اصول» خود را نجات دهند، بالاتفاق از فقدان آزادی های دموکراتیک در جامعه سوسیالیستی انتقاد میکنند. اما این هواداران خجول مارکسیزم-لنینیزم احتمالاً خود متوجه نیستند که تناقض پراهمیتی میان نظرانشان نهفته است و باید به چه طرفند هاشی متوسل شوند تا از بروز عینی این تناقض جلوگیری کنند.

برای مثال میتوان از نویسنده ای بنام «ی-مهران» در نشریه راه کارگر شماره ۷۸ نام برد که در مقاله ای بنام «پایان کار پرورسترویکا» علل شکست سیاست های گارباجف و فروپاشی اتحاد شوروی را مورد ارزیابی قرار داده است.

از آنجا که نامبرده نیز مانند بسیاری از کمونیستهای پس از پرورسترویکا، بی آنکه در ایدئولوژی مورد دلخواهش تجدید نظر کرده باشد، به نقش پراهمیت دموکراسی سیاسی در یک نظام آرمانی معتقد شده است و از این زاویه به سوسیالیزم سابقاً موجود انتقاد دارد، لاجرم بدنبال دلالتی میگردد تا توضیح دهد که چرا پرورسترویکا که میخواست به سوسیالیزم سنتی، دموکراسی را هم اضافه کند، با شکست مواجه شد.

نویسنده که در عمل می بیند که چگونه پس از این تحولات، یعنی برداشتن یوغ استبداد خشن از گردن مردم، چگونه آنها زبان گشوده اند و هیچکس از سوسیالیزم مورد نظر نویسنده دفاع نمیکند، حتی بدتر، تقدیس سرمایه داری به شمار همگانی مبدل شده است، لاجرم به توجیه «تئوریک» وقایع میپردازد و خاطر نشان میکند که «ناد توجه داشت که

دموکراتیزاسیون با لیبرالیزاسیون فرق اساسی دارد.» و با تکیه بر همین استدلال است که به جنگ «انحرافات» گارباجف میروید و نتیجه میگیرد که نامبرده پلاتفرمی ارائه داد که «میخواست بی آنکه کارگران را به لحاظ سیاسی فعال کند روشنفکران را به حمایت از پرورسترویکا برانگیزد و آنها را در عرصه سیاسی فعال سازد.»

با نسبت دادن چنین اتهامی به گارباجف نویسنده نتیجه میگیرد که «در شرایطی که جلور سازمان یابی مستقل سیاسی و اقتصادی کارگران گرفته میشد، نیرو های هوادار بازار آزاد و تقریباً همه جریانهای ارتجاعی مجال یافته بودند از طریق فعالیت ادبی علنی نور هم جمع بشوند و خود را متشکل سازند.»

نویسنده آنگاه سعی میکند بشکلی کاملاً «تئوریک» علل بروز حوادث بعدی و شکست سوسیالیزم در شوروی را با سیاست های گام به گام گارباجف توضیح دهد: «پذیرش پلورالیزم نظری کنترل شده در عین مخالفت با پلورالیزم تشکیلاتی، در کشوری مانند اتحاد شوروی، خواه نا خواه شرایط را به نفع



نیرو ها و گرایش های ضد سوسیالیستی تغییر میداد. زیرا اولاً از پلورالیسم نظری محدود بیش از آنکه کارگران و طرفداران سوسیالیزم بتوانند بهره مند شوند، روشنفکران استفاده میکردند... ثانیاً جلوگیری از پلورالیسم تشکیلاتی، ضمن مجال ندادن به سازمان یابی مستقل کارگران... نمیتوانست مانعی جدی در برابر سازمان یابی نیرو هائی ایجاد کند که یا نقداً از تشکل ژلاتینی برخوردار بودند یا زمینه و سکوی سازمان یابی بالفعلی داشتند.»

نویسنده با چنین تصور کودکانه ای است که «معماران پرورسترویکا» را متهم میسازد که با «طرح های معیوب و سیاست های متناقضشان» عمداً و «شاید بی آنکه خود بخواهند، شرایط مسابقه را به نفع سازمان یابی نیرو های ضد سوسیالیست تنظیم کردند.» و به این ترتیب با ایجاد «فرصت های ناپرابره» به شکست سوسیالیزم یاری رساندند!

همانطور که خواننده خود میتواند متوجه شود استدلال نهفته در پس این گونه تصویر سازی ها همان مبنای ایدئولوژیک اعتقاد به «شعور طبقاتی» پرولتاریا و نقش طبقه کارگر در ساختن تاریخ است. این نوع استدلال ها، در طول تاریخ جنبش کمونیستی بارها و بارها در عرصه هر نبرد ایدئولوژیک میان مخالفان و موافقان دیدگاههای مختلف- و بر سر مسائل

کاملاً متنوع و متفاوت- بکار گرفته شده اند و هر «طرف» نیروی مخالف خود را به داشتن گرایش «روشنفکری» متهم کرده و حقانیت

اندیشه های کارگری را بکمک طلبیده است. در واقع اگر امکان داشت که با کمک بررسی های اجتماعی و آمارگیری ثابت کرد که کارگران کارخانه ها نقش فعالی در مقابله با حاکمیت حزب کمونیست شوروی داشته اند و بیزار از آنچه که هفتاد سال تبلیغات کرکننده دولتی درباره فوآند مارکسیزم-لنینیزم و مضار امپریالیزم بخوردشان داده است، یکسره هرنوع راه حل سوسیالیستی را رد کرده اند. آنوقت نمایندگان این نوع تفکر، کارگران را فریب خورده عناصر بورژوازی قلمداد میکردند و باز هم بر حقانیت اندیشه های پرولتری پای میفشردند. چرا که در این نظام فکری قضاوت، نه حرفه ی افراد آنگونه که خود ادعا میکنند که طرز تفکر آنهاست.

در این طرز تفکر وقتی در جریان بوجود آمدن آزادی بیان، نیرو های طرفدار سوسیالیزم منزوی میشوند، گناه به گردن «معماران» حرکت جدید انداخته میشود که گویا می بایست طرحی ارائه میدادند که مطابق آن «میدان برای شکل گیری تشکل های مستقل کارگران و زحمتکشان از پائین هموار میشد. در حالیکه معماران پرورسترویکا خواسته و نا خواسته بایست میدان شکل گیری تشکل های مستقل کارگران و زحمتکشان، فرصت را برای تجدید سازماندهی و تجدید آرایش پرورکرات-بورژوا ها فراهم کردند.» و البتة نویسنده کمترین توضیحی نمیدهد که گارباجف و همکارانش با چه مکانیزمی جلوی کارگران را گرفتند و همه فرصت را به «بورژوا ها» دادند. این خود تراژدی تلخی است که شخصیت های معروف و محبوبی همچون خود گارباجف و یا شوارنادزه، طرفدار سرسخت سوسیالیزم دموکراتیک بودند و از امکانات وسیع دولتی و اهرم های تبلیغاتی پراهمیتی برخوردار بودند اما آنکه پیروز شد یلتسین و اطرافیانش بودند که سوار بر موج نارضایتی مردم- از جمله کارگران و زحمتکشان- به اریکه قدرتصعود کردند. در این عرصه اگر راستش را بخواهید، «فرصت های ناپرابره» بیشتر بنفع هواداران سوسیالیزم بود تا هواداران یلتسین.

نفرت از سرمایه داری، راهنمای عمل در نوشته هائی از این دست نکته پراهمیتی وجود دارد که بدون توجه به آن نمیتوان به داوری معقولی دست یافت. نویسندگانی چون ناصر زرافشان و یا (ی-مهران) در نوشته ها و استدلالات خود از پشتوانه ی پراهمیتی برخوردارند که توجه به آن ضرورت تام دارد. در واقع آنها همچون بسیاری از روشنفکران قرن ما، در شرایطی زیسته اند و درباره مظاهر نفرت انگیز جامع سرمایه داری به آگاهی دست یافته اند که در حقانیت آنها تردید نمیتوان کرد. آنچه مسلم است حاکمیت چند قرنی نظام سرمایه داری در جهان تاریخ هولناکی از توحش و بربریت و بیداد های اجتماعی فراهم کرده است که نفرت بحق همه نیرو های طرفدار آزادی و عدالت را مترجه

خود ساخته است. نظامی که با منافع کور بازار عمل میکند و در این راه با سببیتی باور نکردنی انسان های بسیاری را زیر چرخ های پر قدرت خود نابود میسازد، نظامی نیست که بتواند مورد حمایت نیرو های مترقی بشریت قرار گیرد. تردیدی نیست که همه آن کوشش های عظیم فکری و عملی که از اطراف قرن نوزده و اوایل قرن بیستم پا به عرصه وجود گذاشتند، تا بدیلی برای این نظام ستمگر فراهم سازند، حقانیت خود را از مظالم عین سرمایه داری کسب کردند و برای جایگزینی آن با نظامی عادلانه صفحات درخشانی در تاریخ بشریت بیادگار گذاشتند.

این هم البته يك واقعت است که کمونیسم همچون ستاورد بخشی از این ستاورد فکری بشریت، در محک زمانه، آزمایش بزرگی را از سر گذرانید و با شکست تلخی مواجه شد. میتوان و باید درباره عناصر نادرستی که در مجموعه این نظام عقیدتی وجود داشتند و ناتوانی خود را برای حل مشکلات بشری ارائه دادند مباحث دامنه داری را تدارک دید و به طراحی بدیلی نائل آمد که فاقد عناصر کاملاً نادرست این نظام فکری باشد. اینکار باید فارغ از تعصب و با بهره گیری از تمام تجارب تلخ و شیرین بشری انجام یابد. نفرت از سرمایه داری نمیتواند و نباید محرکی برای پافشاری بر اندیشه هائی باشد که عدم کارائی خود را بشبوت رسانده اند.

متأسفانه باید گفت که در بسیاری از این نوشته ها که ذکرشان رفت جا به جا خواننده با نوعی از استدلال مواجه میشود که بر طبق آن یا باید به سرنوشت محتوم تسلیم در مقابل نظام سرمایه داری تن در داد و یا با توسل به «اصولی» که گویا در شوروی به انحراف دچار شده اند به ساختن سوسیالیزم مباردت ورزید.

(ی-مهران) در همان مقاله مورد بحث پس از ساختن سناریویی که بر طبق آن گویا در جریان تحولات اتحاد شوروی نست و پای کارگران را بسته بوده اند و «بورژوازی غارتگر طرفدار بازار آزاد» را رها کرده بودند تا هرچه میخواهد انجام دهد، اینبار خود به طراحی يك پروسترویکای ایده آل میپردازد و مینویسد: «اگر راه دموکراتیزاسیون برگزیده میشود، بجای آنکه بنام انتقال به «بازار آزاد» پرش در تاریکی را سازمان بدهند با دموکراتیزه کردن اقتصاد برنامه ای و سازمان دادن ابتکارات و مسئولیت های تولید کنندگان مستقیم میتوانستند بازسازی اقتصادی جسورانه ای را سازمان بدهند.»

و یا در جای دیگر میگوید: «اگر بجای امید بستن به معجزات خصوصی کردن و بازاری کردن اقتصاد... طرحی برای دموکراتیزاسیون اقتصاد برنامه ای میگذاشتند، نه تنها اقتصاد شوروی به این نحو فاجعه یار در هم نمیشکست، بلکه بلکه نیروی دموکراتیک سازمانیافته ای از حوزه اقتصاد سربلند میکرد و گذار به يك نظام سیاسی دموکراتیک سوسیالیستی را عملی میساخت.»

براستی منظور نویسنده از دموکراتیزاسیون اقتصاد برنامه ای چیست؟ وی در همین مقاله اشاره میکند که منظور اینست که «کارگران و دهقانان، یعنی اکثریت قاطع مردم شوروی،

میتوانستند امورات واحد های اقتصادی خود را در دست بگیرند.» و در جای دیگر تاکید میکند که «نیروی اجتماعی دموکراتیک را اساساً در میان کارگران و دهقانان میشد سازمان داد.»

در واقع همانطور که خواننده بوضوح مشاهده میکند رنگ های اصلی بکار گرفته شده در این تابلو نشان میدهد که چگونه طراح آن با شناخت احساسات خواننده ای که این مقاله را میخواند وی را بسوی هدف مورد نظر هدایت میکند. البته نگارنده این سطور معتقد است که خود نویسنده نیز اساساً با همین نوع رنگ آمیزی ها بسوی هدف مورد نظر متمایل شده و سپس خواننده را نیز به همین سبک بسمت خود جلب میکند. او در این چند نقل قول کوتاه با بکارگرفتن کلماتی چون «اقتصاد بازار»، «معجزات خصوصی کردن و بازاری کردن اقتصاد» و غیره از پیشداوری بحق خواننده بهره میجوید و سپس و قتی میخواهد الگویی مورد نظر خود را بجای آن بنشانند عباراتی همچون «کارگران و زحمتکشان» «ابتکارات تولید کنندگان مستقیم» «دمکراتیزه کردن» و



بالاخره «بازسازی اقتصادی جسورانه» مورد استفاده قرار میگیرند! یعنی انشائی که میتواند نمره بیست بگیرد ولی کاربرد عملی ندارد!

البته جای تاسف است که در میان روشنفکران چپ هنوز کسانی جهان را اینگونه رمانتیک مینگرند و بی توجه به ساختار های پیچیده يك نظام اقتصادی-اجتماعی، نقش مدیریت و تقسیم کار در آستانه قرن بیست و یکم، رقابت هولناک میان کشور های پیشرفته دنیا، تکنولوژی بسیار پیشرفته ای ابزار تولید و شبکه عظیم سازماندهی تولید و توزیع در سطح جهانی، هنوز هم از راه حل «بندست گرفتن امزات واحد های اقتصادی» بوسیله کارگران و دهقانان صحبت میکنند.

در پایان بد نیست اشاره ای به نوشته ناصر زرافشان در همین زمینه داشته باشیم، چرا که به اعتقاد نگارنده، موضوع نفرت از سرمایه داری و بکارگیری آن، بجای استدلال های اثباتی، روش منداولی است که در بسیاری از موارد، نه فقط خوانندگان يك مقاله، بلکه نویسنده آنرا هم در موضعی قرار میدهد که خود را بی نیاز از تحلیل مستقل و ارزیابی منطقی مینماید.

برای نمونه در مقاله زرافشان گرچه وی تصریح میکند که اساساً انحرافات حزب کمونیست شوروی را در «خط سیاسی» استالین یافته است و گرچه مکرراً اذعان داشته است که در مورد استالین و دوران زمامداری او «باید بیرحمانه اما با انصاف، انتقاد و داوری کرد» و یا دلائل شکست حزب و دولت شوروی را در ساختن يك جامعه سوسیالیستی باید بی پرده و بی پروا جستجو و برملا کرد» اما هربار نوك تیز حمله خود را متوجه «تبلیغاتی» کرده است که «این روز ها از بوق و کرنای امپریالیزم سرازیر است» و کسانی را مورد انتقاد قرار داده است که «از جنایات استالین سخن میگویند و ادعا نامه علیه او تنظیم میکنند» در حالیکه «خود حسابدار عظیم ترین سلاخی های تاریخ بشر هستند.» و ادامه میدهد که چنین کسانی «در واقع حسابهای شخصی، گروهی و طبقاتی خود را تصفیه میکنند.» نویسنده در این مقاله نفرت و ناپاوری خود را از «بوق و کرنای امپریالیزم» را تا آنجا بکار میگیرد و پیش میرود که حتی به این نتیجه میرسد که «هیچ پژوهشگر تاریخ-سوست یا دشمن استالین- نمیتواند انکار کند که او سراسر زندگی خود را در شرایط طاقت فرسای قحطی، جنگ داخلی، مداخله نظامی بیگانه، و بالاخره جنگ با فاشیزم هیتلری و در تعقیب خط سیاسی خود وقف آرمانهای خود کرده است.»

از این نوع داوری ها در نوشته زرافشان، بویژه اینکه نامبرده اساس انحرافات در شوروی را منتسب به استالین میداند، نمیتوان به اهمیت خطرات ناشی از تضاد مبتنی بر کینه و خصومت پی برد.

در واقع نویسنده خود معترف است که باید در داوری نسبت به زمامداری استالین از بیرحمی و انصاف هر دو بهره برد. اما وقتی مخالفان استالین را مورد حمله قرار میدهد، کینه تبارز یافته در این حمله، چنان کاربردی دارد که نامبرده بیرحمی ضروری برای داوری را بفراموشی میسپارد و به آنچه که احتمالاً خود آنرا «انصاف» میداند بسنده میکند و از این طریق است که دشمنی امپریالیستها با استالین را به تصفیه حساب «طبقاتی» منتسب میسازد و به این ترتیب با هدایت کینه ای که در دل دارد خود و خواننده اش را به سوئی میکشاند که به همدردی ضمنی شان با شخصیتی که «سراسر زندگی خود را» آنهم «در شرایط طاقت فرسا» وقف «آرمانهای» خود کرده است منجر خواهد شد.

جهان امروز که در آن بسیاری از ما راه رسیدن به آرمانهای مان را با شکستی تلخ تجربه کرده ایم پیش از هر زمان دیگری به روشنفکران متعهد و ترقی خواه نیاز دارد. باید فارغ از احساسات و ستاورد های این تجربه عظیم تاریخی را مورد ارزیابی قرار دهیم و مبارزه سترگی را برای پیروزی بشریت تدارک ببینیم. تعصب نسبت به داوری های گذشته و نفرت کور نسبت به بی عدالتی های موجود، بستر مناسبی برای کاشتن بذر اندیشه های نوین نیستند.

تا تمام



تناقضات سیاست خارجی دولت رفسنجانی

س. نورسته

موضوع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی دو-سه ماه گذشته بحث های فراوانی را در داخل و خارج کشور برانگیخته است. شرکت فعال در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در داکار، رابطه ایران با جمهوری های تازه به استقلال دست یافته اتحاد شوروی سابق، سفر رفسنجانی به سودان، حمایت فعال ایران از جبهه رستگاری اسلامی در الجزایر و نیز برخی برخوردها و عناصر جدید در رابطه با کشورهای غربی زمینه ساز این بحث ها بودند. در ماه گذشته رفسنجانی به همراه هیئت عریض و طویلی در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در داکار شرکت جست و کوشش کرد از خود چهره ای بسیار فعال به نمایش گذارد و کوشش کرد در دنیای اسلام بی رهبر و سرگشته جمهوری اسلامی را بعنوان رهبر معنوی مسلمانان معرفی کند. در ادامه این سفر، رفسنجانی چند روزی رهسپار سودان شد و در آنجا با رهبران یکی از متحدان جدید اما پروپاقرص جمهوری اسلامی در شمال آفریقا به بحث و مذاکره نشست. این مذاکرات بویژه در آنچه به مواضع سیاسی اتخاذ شده از سوی رهبران دو کشور و نیز تعهدات نظامی و دارند. رهبران جمهوری اسلامی در سودان می شد، بریافته اند که ارزش ها و دنیای آنها با سرورصدای فراوانی در منطقه ایجاد کرد. الزامات دنیای معاصر سازگاری ندارند. همزمان با این تحولات، وزارت خارجه جمهوری رفسنجانی و گروهی که از مدتها پیش مواضع اسلامی با تغییر موضع، درپی تشکیل جامعه کلیدی را در وزارت خارجه در دست دارند طی کشورهای مستقل و از هم پاشیدن اتحاد شوروی با سرعت جمهوری های جدید را به رسمیت شناخت و کوشش کرد سیاست خود را با آخرین اساس آنرا نفوذ در کشورهای اسلامی و ایفای حوادث این منطقه همساز کند. در حالیکه طی نقش «ام القرائی» اسلامی در میان افکار عمومی ماه های گذشته سیاست رسمی مسلمانان و همزمان بهبود روابط با غرب و اسلامی اجتناب از تشویق جمهوری های متحدان آن در منطقه به منظور فراهم آوردن آسیایی به گام برداشتن به سوی استقلال کامل امکانات ضروری جهت آبادانی و رشد و تأیید ضمنی تلاشهای گورباچف بود. آزاد کردن آخرین گروگان های غربی در لبنان تشکیل می دهند. اتخاذ چنین سمتگیری نسبت هرچند مهم ترین مانع در راه عادی سازی کم دو تناقض اساسی را در داخل و خارج کشور روابط ایران با برخی کشورهای غربی و از پیش می آورد.

جمله آمریکا را از میان برداشت، اما مسائلی از درعرصه خارجی این سیاست خارجی قبیل تلاش ایران برای دستیابی به بمب اتمی و نتوانسته است اعتماد مورد انتظار دولت خریدهای عظیم نظامی، برخورد با دولت رفسنجانی از سوی دولت های غربی را در پی سونیس بر سر مسئله ترور بختیارو آورد. غرب نه تنها به مقاصد و نیت واقعی سیاست های منطقه ای جمهوری اسلامی رهبران جمهوری اسلامی در منطقه کماکان همچنان بصورت عوامل بازدارنده عمل بدین است، بلکه ادامه سیاست سرکوب و فشار می کنند. ضمن آنکه عدم تغییر جدی در شرایط در داخل کشور دولت های اروپایی و آمریکا را داخلی ایران دولت های غربی را برای گسترش برای توسعه همه جانبه با دولت رفسنجانی در رابطه با ایران چهار دشواری های جدی کرده موقعیت غیرقابل دفاعی قرار می دهد. بویژه آنکه دیگر مسائلی مانند خطر شوروی، اشغال

افغانستان.... نمی توانند پذیرش هر نوع دولتی در تهران را توجیه کنند. نقشی که ایران در جریان آزادسازی گروگانها ایفا کرد بخوبی نشان داد که دولت جمهوری اسلامی یکی از مراکز مهم تقویت حرکات تروریستی در خاورمیانه بوده است. علاوه براین روابط دوستانه این کشور با لیبی، چین و ماچرای خرید اسلحه چینی، ابتکاراتی نظیر تشکیل کنفرانس تهران برای مسئله فلسطین در کنار هم صدایی با دولت های مانند سودان و یا کمک به نیروهای افراطی مذهبی و غیرمذهبی در لبنان، فلسطین، الجزایر، مصر... و نیز تلاش برای نفوذ در مناطق آسیایی اتحاد شوروی سابق همه و همه نشانه های سیاست خارجی غیرمنتظره ای یافت نمی شود. اما مجموعه ضمن آنکه اخبار مربوط به خریدهای عظیم گره گاههای سیاست خارجی جمهوری اسلامی اسلحه اتمی براین نگرانی ها می افزایند.

را به شکل بارزتری به نمایش می گذارند. بهبود نیست در کنفرانس اخیر شورای رهبر که سیاست خارجی جمهوری اسلامی همکاری خلیج فارس، کشورهای عربی منطقه فعال می شود، بن بست ها و محدودیت ها و خیلی محترمانه پیشنهاد ایران دایر بر شرکت تناقضات پر شمار آن به وضوح بیشتری به در مذاکرات و اقدامات مربوط به تأمین امنیت نمایش درمی آیند، بویژه آنکه بسیاری از منطقه مورد بحث را رد کردند. با وجود بهبود توهمات و ابهامات پیشین جای خود را بتدریج جدی روابط ایران با عربستان و ارتقاء آن در به شناخت دقیق تر و روشن تر از انگیزه ها و هفته های گذشته تا سطح سفارت و نیز فعال سیاست های راهبر دست اندرکاران جمهوری شدن تماس با مصر و دیگر کشورهای عرب میانه رو، این کشورها بیشتر جانب احتیاط را در رابطه با جمهوری اسلامی در پیش گرفته اند.

تناقض در عرصه بین المللی

ریشه اصلی تناقضات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را باید در طبیعت و ساختار نظام سیاسی حاکم بر ایران جستجو کرد. این تناقضات هم در داخل و هم در خارج از کشور به نحو مؤثری عمل می کنند و بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی گاه تأثیر تعیین کننده دارند. رهبران جمهوری اسلامی در عمل بریافته اند که ارزش ها و دنیای آنها با الزامات دنیای معاصر سازگاری ندارند. همزمان با این تحولات، وزارت خارجه جمهوری رفسنجانی و گروهی که از مدتها پیش مواضع اسلامی با تغییر موضع، درپی تشکیل جامعه کلیدی را در وزارت خارجه در دست دارند طی کشورهای مستقل و از هم پاشیدن اتحاد شوروی با سرعت جمهوری های جدید را به رسمیت شناخت و کوشش کرد سیاست خود را با آخرین اساس آنرا نفوذ در کشورهای اسلامی و ایفای حوادث این منطقه همساز کند. در حالیکه طی نقش «ام القرائی» اسلامی در میان افکار عمومی ماه های گذشته سیاست رسمی مسلمانان و همزمان بهبود روابط با غرب و اسلامی اجتناب از تشویق جمهوری های متحدان آن در منطقه به منظور فراهم آوردن آسیایی به گام برداشتن به سوی استقلال کامل امکانات ضروری جهت آبادانی و رشد و تأیید ضمنی تلاشهای گورباچف بود. آزاد کردن آخرین گروگان های غربی در لبنان تشکیل می دهند. اتخاذ چنین سمتگیری نسبت هرچند مهم ترین مانع در راه عادی سازی کم دو تناقض اساسی را در داخل و خارج کشور روابط ایران با برخی کشورهای غربی و از پیش می آورد.

ریشه اصلی تناقضات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را باید در طبیعت و ساختار نظام سیاسی حاکم بر ایران جستجو کرد. این تناقضات هم در داخل و هم در خارج از کشور به نحو مؤثری عمل می کنند و بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی گاه تأثیر تعیین کننده دارند. رهبران جمهوری اسلامی در عمل بریافته اند که ارزش ها و دنیای آنها با الزامات دنیای معاصر سازگاری ندارند. همزمان با این تحولات، وزارت خارجه جمهوری رفسنجانی و گروهی که از مدتها پیش مواضع اسلامی با تغییر موضع، درپی تشکیل جامعه کلیدی را در وزارت خارجه در دست دارند طی کشورهای مستقل و از هم پاشیدن اتحاد شوروی با سرعت جمهوری های جدید را به رسمیت شناخت و کوشش کرد سیاست خود را با آخرین اساس آنرا نفوذ در کشورهای اسلامی و ایفای حوادث این منطقه همساز کند. در حالیکه طی نقش «ام القرائی» اسلامی در میان افکار عمومی ماه های گذشته سیاست رسمی مسلمانان و همزمان بهبود روابط با غرب و اسلامی اجتناب از تشویق جمهوری های متحدان آن در منطقه به منظور فراهم آوردن آسیایی به گام برداشتن به سوی استقلال کامل امکانات ضروری جهت آبادانی و رشد و تأیید ضمنی تلاشهای گورباچف بود. آزاد کردن آخرین گروگان های غربی در لبنان تشکیل می دهند. اتخاذ چنین سمتگیری نسبت هرچند مهم ترین مانع در راه عادی سازی کم دو تناقض اساسی را در داخل و خارج کشور روابط ایران با برخی کشورهای غربی و از پیش می آورد.

جمله آمریکا را از میان برداشت، اما مسائلی از درعرصه خارجی این سیاست خارجی قبیل تلاش ایران برای دستیابی به بمب اتمی و نتوانسته است اعتماد مورد انتظار دولت خریدهای عظیم نظامی، برخورد با دولت رفسنجانی از سوی دولت های غربی را در پی سونیس بر سر مسئله ترور بختیارو آورد. غرب نه تنها به مقاصد و نیت واقعی سیاست های منطقه ای جمهوری اسلامی رهبران جمهوری اسلامی در منطقه کماکان همچنان بصورت عوامل بازدارنده عمل بدین است، بلکه ادامه سیاست سرکوب و فشار می کنند. ضمن آنکه عدم تغییر جدی در شرایط در داخل کشور دولت های اروپایی و آمریکا را داخلی ایران دولت های غربی را برای گسترش برای توسعه همه جانبه با دولت رفسنجانی در رابطه با ایران چهار دشواری های جدی کرده موقعیت غیرقابل دفاعی قرار می دهد. بویژه آنکه دیگر مسائلی مانند خطر شوروی، اشغال

«ایران برای آزادی هریک از گروگانهای آزاد شده ی آمریکایی مبتلی به آدم ربایان پرداخت کرده»

به نوشته روزنامه آمریکایی واشنگتن پست مورخ ۱۹ ژانویه ۹۲:

«دولت ایران، نه تنها مخارج حبس گروگانهای آمریکایی در بند در لبنان را پرداخت کرد، بلکه مبتلی بین ۱ تا ۲ میلیون دلار نیز برای آزادی هرکدام از آنها پرداخت. پس از آزادی «تپری اندرسن» اولین گروگان آزاد شده آمریکایی یکی از مسئولین سیاسی آمریکا، در مصاحبه ای با روزنامه واشنگتن پست می گوید:

«راه آزادی گروگانها از تهران می گذرد». مسئولین آمریکایی برآنند که تقریباً تمامی معاملات مهم برای آزادی گروگانها بجای لبنان، در ایران می گذرد. سرویس اطلاعاتی آمریکا، ردپای نهایی افرادی را که مخارج حبس گروگانهای آمریکایی را بطور پی در پی بعهده گرفته بودند، در اعضای دولت ایران یافت. اما اگر ایران کنترل شرایط را در دست دارد، چرا برای آزادی گروگانها پول می پردازد؟ به گفته یکی از مسئولین آمریکایی: «به این دلیل که این افراد را (آدم ربایان را) همواره بارهاست درکنار خود داشته باشد».

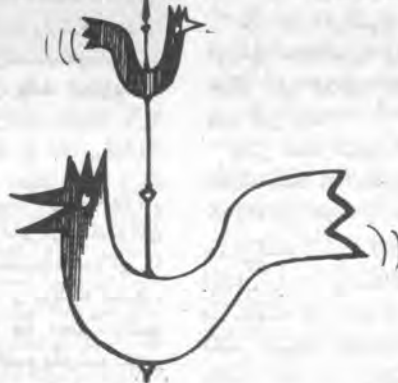
متنوع کردن منابع تامین نیازهای نظامی و غیرنظامی را در سطح جهان دنبال می کند. اما این سیاست محدودیت های خود را داراست و چین، روسیه، کره جنوبی، برزیل یا آرژانتین قادر نیستند به بخش بزرگی از نیازهای داخل پاسخ دهند و برای رفسنجانی چاره ای جز جستجوی راه های نزدیکی با اروپا، ژاپن و آمریکا باقی نمی ماند. در این میان باید اذعان داشت که ازم پاشیدن اتحاد شوروی ضربه مهمی به چهارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی بود که از آن بعنوان عامل تعادل با غرب در روابط خارجی ایران استفاده می کرد. تازه ترین تحولات در سیاست خارجی ایران یعنی نزدیکی با دولت کابل و بست زدن به ابتکارات گوناگون برای گسترش روابط با جمهوری های آسیایی شوروی سابق از جمله اظهارات معاون وزارت خارجه در بازگشت از سفر به جمهوری های نواستقلال دال بر تشکیل اتحادیه کشورهای حوزه دریای خزر جدیدترین عرصه هایی هستند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به تحرك واداشته اند.

تناقض در داخل کشور

در عرصه داخلی دولت رفسنجانی همواره يك نیروی مخالف فعال در برابر خود داشته است. این نیرو مخالف نزدیکی با غرب و کشورهای متحد آن در منطقه و طرفدار نقش فعال جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر منطقه و حمایت از نیروهای پنیادگرا و حزب الهی است. هرچند دست های این نیرو از مراکز تصمیم گیری اصلی سیاست خارجی بکلی دور است، اما نقش و تاثیر آنرا به هیچ وجه نباید نادیده انگاشت. در جریان کنفرانس تهران در عمل دولت دنبال روی نیروهایی شد که با جدیت این نشست را در برابر کنفرانس مادرید تدارک دیدند و برای رفسنجانی و وزارت خارجه وی چاره ای جز هم صدایی نماند. مثال دیگر رابطه با جمهوری های سابق اتحاد شوروی است. در حالیکه نیروهای تندرو طی يك سال گذشته از سیاست دخالت فعال در حوادث مرزهای شمالی ایران جانبداری می کردند و دولت را برای تشدید تبلیغات اسلامی تحت فشار می گذاشتند، رفسنجانی و ولایتی سیاست عدم دخالت و حمایت از اقدامات گورباچف را پیش می بردند و تا آخرین لحظه حتی حاضر نشدند آذربایجان و دیگر جمهوری های آسیایی را به رسمیت بشناسند. نکته قابل توجه در سیاست خارجی دولت رفسنجانی تداوم بسیاری از روش های گذشته است. جمهوری اسلامی از سالهای بسیار دورتر روابط و تماس های خود با آمریکا، اسرائیل و در مواردی با انگلیس را بکلی از افکار عمومی پنهان نگهداشته است. برملا شدن حوادثی مانند ایران گیت یا اکتبر سورپرایز نشان می دهند که این رویه از زمان خمینی به کار گرفته شده است. اپوزیسیون رفسنجانی در داخل طی دو سال گذشته فعالانه این جنبه های سیاست خارجی دولت را به یاد انتقاد گرفته است. حتی در مسائلی مانند مذاکرات مربوط به آزاد کردن گورگانها در لبنان و یا آزادی راجرکوپر

«جاسوس انگلیسی» رسانه های جمعی ایران بکلی از جریانات دور بودند و فقط روزنامه انگلیسی تهران تایمز اخبار مربوط به این تحولات را تاحدودی منعکس می کرد. بسیاری از نمایندگان مجلس و روزنامه های ایران از این شیوه تحقیرآمیز به خشم آمده اند. رسانه های خارجی نیز عادت کرده اند خط سیاسی دولت رفسنجانی را نه از طریق مطبوعات داخلی و یا حتی برخی اظهارات مقامات بلکه از درون اخبار و تفسیرهای تهران تایمز بچوبند.

در کنار فشار مخالفین به دولت رفسنجانی در عرصه سیاست خارجی باید به سیاست داخلی او نیز اشاره داشت. بدون تردید برخی عقب نشینی های محدودی که در عرصه فشار به مردم و یا آزادی بیان صورت گرفته اند از جمله هدف بهبود بخشیدن به سیمای بسیار منفی جمهوری اسلامی در افکار عمومی جهان را دنبال می کنند. اما دامنه تغییرات بسیار محدودتر از آنند که جمهوری اسلامی بتواند به نتایج موردنظر خود دست یابد. گزارش های گالینو دوپل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، سازمان عفو بین المللی و کمیسیون های حقوق بشر در برخی کشورها مانند آمریکا هنوز بر موارد فراوانی از نقض حقوق بشر انگشت می گذارند که بسیاری از آنها به اصلی ترین ارزش های مورد پذیرش رژیم باز می گردند و شماری نیز موجودیت کل رژیم را زیر علامت سؤال می گذارند. این عامل هرچند نقش اصلی



توضیح و تصحیح

مقاله چاپ شده در شماره ۱۶ راه آزادی تحت عنوان «وحدت ملی و کثرت قومی و تباری» که عنوان آن حاکی از نظر نویسنده بود چون بعلمت تفصیل از ابعاد کار آن مجله تجاوز می کرد پنجاه کوتاه شده بود. هدف اصلی از آن توجه دادن به بیماری اجتماعی «پان نیسم» در شکل فرهنگ حاکم و فرهنگهای محکوم در ایران و برای نیل به یک وحدت خود خواسته ملی بود و لذا هم با فرهنگ دوران پهلوی و هم با فرهنگهای منطقه گرا که عکس العمل آن بودند در آن برخورد شده بود. اغلاطی نیز که عموماً در تایپ کردن پیش می آید وجود داشت که اهم آن بقرار زیر است:

صفحه	ستون	سطر	نادرست	درست
۲۰	اول	۳۱	نژاد روسی	تزار روسی
۲۰	سوم	۳۰، ۳۱	هنر شناسی	مردم شناسی
۲۱	اول	۵۲	تباری	- زاید است
۲۱	نوم	۱۰	نخواهد بود	خواهد بود
۲۱	نوم	ماقبل آخر	داریوش	داریوش او
۲۱	سوم	۴۷	ملك و شاهی	ملك شاهی
۲۳	اول	۴۱	روستائی	اوستائی
۲۳	دوم	۸	ته تنها	ته تنها

را درگسترش روابط اقتصادی میان ایران و کشورهای غربی که منافع اقتصادی را در اولویت می گذارند ایفا نمی کند، اما بویژه با فضای کنونی جهان مشکلاتی را بوجود می آورد که پیشبرد سیاست خارجی رفسنجانی را با دشواری همراه می سازند.

انتخابات مجلس چهارم

در خارج از ایران دست کم برخی از سمت گیری ها و اقدامات دولت رفسنجانی را به «خوابکاری ها» و «تاثیرات» جناح های تندرو نسبت می دهند و حتی گاه موضع گیری هایی به حساب درگیری در جناح یا ناگزیری رفسنجانی به تمکین در برابر این یا آن فشار جناح تندرو می گذارند. لس انجلس تایمز در یکی از مقالات اخیر خود درباره مواضع رفسنجانی بزرگترین مانع در پیشبرد سیاست معتدل رفسنجانی را مجلس می داند که در آن تندروها اکثریت دارند، تندروها را عامل پیش رفتن رابطه جمهوری اسلامی با غرب قلمداد می کند. با تکیه بر چنین تحلیلی است که همه این محافل چشم به انتخابات بهار آینده دوخته اند و امید دارند با تمهیداتی که رفسنجانی و شورای نگهبان فراهم کرده اند دست «جناح تندرو» برای همیشه از مجلس کوتاه شود و این «مانع اساسی» در راه پیشبرد سیاست های رفسنجانی از میان برداشته شود. روزنامه کریستین ساینس مانیتور تا آنجا پیش می رود که از سرگیری مجدد روابط ایران و آمریکا را فقط در پی انتخابات بهار آینده و شکست تندروها میسور می داند. اما رویدادهای و تحولات چند سال اخیر نشان می دهند که دشواری ها و تناقضات دولت رفسنجانی در سیاست خارجی به مراتب گسترده تر از فشار نیروهای تندروست. مواضع رفسنجانی در داکار یا سفر وی به سودان و... ارتباطی با فشار تندروها نداشتند. از این روست که نتایج انتخابات آینده حتی اگر به زیان تندروها باشد نمی تواند تحولات اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بدنبال آورد.



باید محوری در خارج از

حاکمیت کنونی بوجود آورد.

می داند که چکار کرده است. اگر عناصری از طرف منتظری وارد مجلس بشوند، می توانند اموری را عنوان کنند که طرح شدنشان به هیچ رو مطلوب حاکمیت فعلی نیست. هرگونه گشایش باوجود این فساد عظیم، این سرکوب بی حد و بی حساب، این زدوبندهای کثیف با قدرت های خارجی برای این آقایان غیرقابل پذیرش است. اینها چگونه می پذیرند کسانی وارد مجلس بشوند که از هر قیدوبندی آنگونه که این دو جناح نسبت به این مسائل دارند، آزاد باشند؟ چون این دو جناح باهم حکومت کرده اند و شریک همدیگر بوده اند. اینطور نیست که فکر کنید آقای محتشمی در این تبهکاری ها نبوده است، خیر ایشان هم تشریف داشته اند. اینها ده سال باهم حکومت کرده اند. اگر عناصر تازه ای به مجلس بروند که تعهدی به این دو جناح نداشته باشند، برای اینها قابل تحمل نیست.

منتظری نماینده چه خطی است؟

س: در توضیح شما این تناقض وجود دارد که از یکسو آوردن منتظری را مانور رفسنجانی می دانید و از سوی دیگر می گوئید اگر او بپاید، برنامه رفسنجانی و دیگران را بهم می زند

بنی صدر: نخیر، اینها نمی خواستند منتظری را بیاورند. قصد این نبوده است که ایشان را وارد کرد کنند. قصد ایجاد واکنشی بوده است که راه این کارها را ببندد. مگر او را راه دادند؟ قصد این بوده است که طرح کنند: امام گفته بود ایشان در سیاست نباید دخالت کنند، اما ایشان وارد سیاست شده اند بنابراین باید دادگاه فلان برپا شود، بعد هم خامنه ای وارد عمل می شود و می گوید حالا فعلاً دادگاه تعقیب نکند. نتیجه اینست: کسانی که به این خط می روند نباید در مجلس باشند. حالا این مجلس آینده طبق اطلاعاتی که در همین بیان منتشر شده و به ما هم رسیده است، آقای رفسنجانی لیست بالا بلندی تهیه کرده است از کسانی که نمی توانند نماینده بشوند. از جمله کسانی که باید حذف شوند همین صدتا مقلد ایشان هستند، به عنوان اینکه اگر اینها بپایند این خطر وجود دارد که در مجلس کسانی باشند که از خط امام نباشند.

س: به نظر شما منتظری نماینده کدام خط است و از چه سیاستی دفاع می کند؟

بنی صدر: آنطور که از ایران به ما اطلاع می دهند، منتظری محبوبیتی بویژه در حوزه های دینی کسب کرده است. عملاً در بسیاری از حوزه ها کار بدست طرفداران منتظری افتاده است. در مشهد، اصفهان و قم فعلاً در دست طرفداران اوست و اینها فعال هستند، جلسات تشکیل می دهند. بخش مهمی از پایه رژیم هم طرفدار اوست. حتی هیئتی از نمایندگان مجلس و پاسدار و غیره قبل از این مسئله به پیش او رفته بودند، او جواب داده است که نه وقت من است و نه شما تحمل آنرا دارید. گفته بودند چطور؟ منتظری جواب داده بود: خرابی از خود خمینی است و شما هنوز تحمل آنرا ندارید که بشنوید مایه فسادها آقا بوده است. پس خط منتظری اینست. دلیلی هم که او را کنار گذاشتند این بود. هرچند بهانه این کار نامه هایی بود که او در رابطه با اعدام های دسته جمعی زندانیان سیاسی نوشته بود.

س: گویا بهانه، مسئله مهدی هاشمی هم بود، این در خاطرات ری شهری منعکس است.

راه آزادی: دراستان برگزاری انتخابات مجلس چهارم جمهوری اسلامی، مسئله ی منتظری در سطح حاکمیت طرح شده است، شما این مسئله را چگونه توضیح می دهید؟

بنی صدر: وقتی برای اولین بار نمایندگان جناح مخالف رفسنجانی طرحی برای تغییر شرایط نامزدها، چندین بار در مجلس و نماز جمعه و جامعه مدرسین قم گفته شد که اگر تغییری در شرایط صلاحیت کاندیداها بدهید مجلس از بنی صدری ها و لیبرال ها بخواهد شد. پیرامون این مسئله های و هوی فراوان براه افتاد و اینها حتی حاضر نشدند از شرایطی که نامزدهای نمایندگی باید داشته باشند، شرط التزام عملی به ولایت فقیه را بردارند. حتی این اندازه تغییر در شرایط انتخاب شوندگان را هم اجازه ندادند به این دلیل که کمترین تغییر باعث می شود مجلس از دست آقایان بیرون برود. بهرحال این تغییرات پذیرفته نشد و این حوادث ادامه داشت تا رسید به ملاقات با آقای منتظری. خوب چه کسی این ملاقات را ترتیب داده است؟ برخی می گویند که این کار مانور مخالفین رفسنجانی است و خواسته اند از وجهه منتظری استفاده کنند. ولی، بعد، معلوم شد مانور توسط رفسنجانی انجام گرفته است.

هدف از طرح منتظری

س: یعنی شما پشت سوا این حرکت رفسنجانی را می بینید؟
بنی صدر: بله، الویری در مجلس گفت: صد نفر از نمایندگان مجلس از منتظری تقلید می کنند و بعد «دادگاه روحانیت» عده ای را احضار کرد. به تازگی مجله بیان این آقا را لو داده و نوشته است: شما از جناح آقای رفسنجانی هستید وگرنه شما چه معنی داشت مانور بدهید و ما را در وضعی قرار دهید که نه بتوانیم بگوئیم بله و نه بتوانیم بگوئیم خیر. ماهنامه بیان اشاره کرده است که در زمینه اقتصادی و برنامه های دولت بانظر منتظری یکی هستند و به این جهت و جهت دیگر نباید پای او را بمیدان سیاست باز کرد.

س: رفسنجانی چه منافعی در طرح مسئله منتظری دارد؟

بنی صدر: به این چرا پاسخ خواهم گفت. بهر ترتیب در این میان باز «بیان» جرات کرده است حرف بزند، بقیه این مطلب را هم جرات نکردند بگویند که این مانور رفسنجانی بوده است. بیان می گوید هدف

رفسنجانی از ورود عناصر جدید به مجلس وحشت دارد!

رفسنجانی این است که مخالفین را در وضعی قرار دهد که هر توضیحی بدهند بازنده باشند. وقتی آقای الویری گفته است در همین مجلس منتظری صدنفر پیرو دارد، این صدنفر باید قاعداً در مجلس بعدی حذف بشوند. حالا اگر این صدنفر بگویند ما مقلد نیستیم هم از نظر رای دهندگان و هم از نظر موقعیتشان در درون رژیم دچار مشکل می شوند. اگر بگویند هستیم، خارج خط امام می شوند و قابل حذف شدن. البته رفسنجانی دلایل دیگر هم داشته است. از دید من رفسنجانی هر گشایشی را محل وضعیت خودش می داند. او خوب می داند تا چه اندازه تبهکاری کرده است. هرکس نداند خود او خوب

پنی صدر: نخیر، مسئله همین نامه هاست. می گویند خمینی به منتظری گفته بوده که اگر این نامه ها منتشر بشوند کار من و تو به قطع می کشد. این نامه ها از حادثه مهدی هاشمی مهمتر بودند. وقتی منتظری نوشت که چند هزار نفر را در زندانها بدستور شما با یک ستوال و جواب می کشند، دیگر چیزی برای این آقا باقی نگذاشت. انتشار این نامه ها ضربه سختی به موقعیت خمینی بود. چیزی از اسلامیت برای این آقا باقی نگذاشت.

حاکمیت هیچگونه گشایشی را نمی پذیرد.

س: در نامه های یاد شده نومی برخورد مثبت به اوایل انقلاب وجود دارد که خیلی ها آنرا به تمایل منتظری به بازرگان یا پنی صدر تفسیر کردند، آیا فکر می کنید منتظری واقعاً اینطور فکر می کند؟

پنی صدر: یادم می آید، ایشان در مجلس خبرگان در بیرون با مسئله ای موافقت کرد، آمدیم در جلسه عکسش را گفت. به ایشان گفتم شما دیروز با چیز دیگری موافقت کرده بودید، جواب داد، دیروز دیروز بود امروز امروز است. آن میانی درس و بحثی که این آقایان می خوانند اجازه می دهد که مواضع خودشان را تغییر بدهند. بنابراین من نمی توانم بگویم مواضع ایشان اینست و همین باقی خواهد ماند. زمانی هم که علیه من کودتا شد، او را به میدان آوردند. اما مسئله من امروز این نیست که ایشان روزی علیه من کاری انجام داده است. باید انصاف داد که رویه عمومی او مخالف استبدادی است که الان در ایران وجود دارد. رویه عمومی او مخالف کشت و کشتارهایی است که رژیم کرده است. رویه عمومی او مخالف با زدوبند با قدرت های خارجی است و قضیه ایران گیت را ایشان لو داد و بهای سنگینی هم بابت آن پرداخت. اینها رویه عمومی منتظری است.

س: این به رویه شما بسیار نزدیک است...

پنی صدر: می شود اینرا گفت با این تفاوت که درسی که ما خوانده ایم بما اجازه نمی دهد که هرروز یک موضع اتخاذ کنیم، اما آنها اینطور فکر نمی کنند. من امیدوارم که ایشان میانی ثنویت را که از نظر من ضد میانی قرآن است کنار بگذارند. بر اصل توحید، نه قدرت بمعنای سلطه یکی بر دیگری پیدا می شود و نه اصلاً قدرت قابل تعریف می شود. بر اصل ثنویت، قدرت قابل تعریف می شود و آزادی قابل تعریف بدون تناقض نمی شود. پس توحید که اصل الاصول اسلام است، روش آزاد شدن را پیش پای انسان می گذارد. از خود بیگانگی دین، از وقتی شد که خلافت و امامت، قدرت معنی پیدا کرد و ناگزیر توحیدجای خود را به ثنویت داد. این میانی فلسفی یونانی است که انسان را به آلت قدرت تبدیل می کند بطوریکه هرروز قدرت اقتضا کرد متناسب با آن موضع عوض کنند. این خطاست بویژه اگر کسی مقام دینی داشت. بهترینش می شود آقای خمینی. اینجا درپارسیس مواضعی گرفت که بعدها در تهران گفت که من در پارسیس مصلحت دیدم حرفهای بزنم و حالا هم مصلحت می بینم عکس آنرا بگویم.

مسئله بازگشت به ایران

س: با این وضعیت فکر می کنید منتظری بطور واقعی خطری برای رفسنجانی و خامنه ای به حساب می آید؟

پنی صدر: بله بطور مسلم خطر است. رژیم به آن اندازه درمانده است که از هر مترسکی برای ادامه بقای خود و بدر کردن رقبا از میدان استفاده می کند. مطرح کردن منتظری به معنای وارد کردن او به صحنه سیاسی نیست. اینها افرادی را مطرح می کنند تا ایجاد حساسیت کنند و یا مانع وارد شدن نیرویی به صحنه بشوند.

باید محور جدیدی در خارج از رژیم و مستقل از قدرت های خارجی بوجود آید.

س: در اینجا ستوالی طرح می شود که بیشتر شبیه فوضیه است. اگر در ایران چریایی مانند منتظری پا بگیرد، شما حاضرید به کشور بازگردید؟ اصولاً شما تحت چه شرایطی به ایران برمی گردید؟

پنی صدر: بازگشت من ربطی به آقای منتظری ندارد. به محض اینکه شرایط امنیتی در حداقل پدید آید طوری که بتوانم خود را

حفظ کنم و دوستان من بتوانند امکاناتی فراهم آورند که بتوانم در ایران عمل کنم، قوری باز خواهم گشت. البته اگر قرار باشد بروم آنجا مخفی بشوم، اینکار را نمی کنم. چون بازگشت بی فایده و بلکه مضری خواهد شد. با آماده شدن حداقل شرایط به ایران برمی گردم و بازگشت من ربطی به این ندارد که این رژیم چه تحولی بکند و یا آقای منتظری کاری بکند یا نکند. خارج از این بحث ما باید از هرفرد یا نیرویی که در ایران از آزادی حرف زد پشتیبانی کنیم، صرفنظر از اینکه سوابقش چه بوده است.

خوئینی ها و خاتمی تغییر نکرده اند

س: بدین ترتیب نظر شما درباره نیرویی که حول روزنامه سلام به رهبری خوئینی ها جمع شده اند از آزادی دگراندیش دفاع می کنند چیست؟ آیا این نیرو بطور واقعی به آزادی معتقد شده است؟

پنی صدر: خیر. من هنوز درکار اینها صداقتی نمی بینم. حرف آزادی را همه می زنند. رفسنجانی و خامنه ای هم از آزادی حرف می زنند. در ایران الان یک نفر هم برسد از آزادی حرف نمی زند. اون سابق بود که بعضی طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا بودند، بعضی طرفدار استبداد سلطنتی و گروهی هم استبداد دینی. الان همه طرفدار آزادی هستند. منتها مسئله اینست که اینها صداقت دارند یا خیر؟ انم طرفدار آزادی بیان صریح پیدا می کند. هر بیان مبهمی نشان می دهد که صاحب این مواضع در حرفهایش صداقت ندارد. باید دید هرکس آزادی را چه می داند. نیرویی که از آن صحبت می کنند آزادی را برای حکومت خودش می خواهد و نه بیشتر و نمی توان گفت کسانی از میان این جناح ها صادقانه به آزادی پایبند شده اند.

محور مقابل رژیم باید در مسائلی مانند آزادی، استقلال و حکومت لائیک بیان روشن داشته باشد.

س: به نظر می رسد دربرابر رفسنجانی امروز دو جناح قرار دارد. جناح محتشمی که مواضع تندروانه دارد و جناح خوئینی ها و خاتمی و... که تا حد معینی مسئله آزادی ها را طرح می کند. برای مثال این نیرو دربرابر پست نشریه گردون موضع گرفت و فقط در چهارچوب حرف نماد.

پنی صدر: ببینید باید رویه عمومی اینها را درنظر بگیریم. برای مثال در مورد مسئله دستگیری نزدیکان بازرگان آیا این جناح نسبت به اعتراض زد؟ این درحالی است که بازرگان و دوستانش حتی نوشته اند که تغییرات قانون اساسی را قبول دارند، اما در همین حد هم اینها از فعالیت آزادانه بازرگان و دوستانش حمایت نمی کنند. اگر اینها امروز حرف از آزادی می زنند از ترس حذف شدن است و این از دید آنها نسبت به مسئله ضرورت آزادی ناشی نمی شود. این مسئله بسیار مهم است. این نشد که تعریف آزادی عبارت از این باشد که من و شما آزادیم که هر کار خواستیم بکنیم. این را نمی گویند طرفدار آزادی شده است. اگر کسی آمد گفت در ایران باید سایه زور را از روی عقیده برداشت، این تازه حداقل آزادی را قبول کرده است. ما هنوز به اینجا نرسیده ایم. آقای خاتمی از جمله کسانی است که قرار است حذف بشود. کسی که از حذف شدن می ترسد طرفدار آزادی می شود. اما اگر کسی در قدرت بود و از آزادی دفاع کرد ما می گوئیم این طرفدار آزادی شده است. آقای منتظری از اینهاست. ایشان قائم مقام بود و ایستاد و قیمت آنرا هم پرداخت. باید عمل را معیار دآوری قرار داد. در این رژیم کسی طرفدار آزادی است که از دایره این رژیم فزاتر رود. اگر موسوی خوئینی ها هم فردا صمیمانه از آزادی دفاع کرد، باید از او حمایت کرد.

انتخابات مجلس چهارم

س: بنابراین برخورد شما در مجموع نسبت به انتخابات مجلس چهارم و دورتهای آن منفی است. به این ترتیب شما آینده را چگونه می بینید؟

پنی صدر: ببینید، علاوه بر تجربه های خودمان، تجربه الجزایر در برابر ماست. در الجزایر جبهه اسلامی رستگاری فقط در دور اول ۲۲

درصد آرای کسانی که حق رأی داشتند را بدست آورده است و با همین مقدار رأی اگر بگذارند، دارد برکشور حاکم می شود. دیروز من در پاسخ يك روزنامه الجزایری مقاله بلندی برایش نوشتم و سؤال کردم که فکر و نظر ۷۷ درصد مردم در کجا منعکس می شود؟ کدام نیرو و فکر است که می تواند این ۷۷ درصد را وارد میدان کند. اگر هر دو نیروی بزرگ سیاسی الجزایر استبدادی هستند، پس چرا نیروهای دمکرات نتوانستند مردم را بطرف خودشان بکشانند. البته باید یادآوری کرد که در الجزایر حد معینی از آزادی ها برقرار شده بود. امروز در ایران همین اندازه آزادی هم نیست و خودشان می گویند اگر کمترین تغییری در شرایط انتخابات بوجود آید مجلس از بنی صدری ها و لیبرال ها پر می شود. واقعیت این است که مردم ما امروز که آزادانه رأی دادند، آقای حسن حبیبی کاندیدای نیرویی که به آن در خارج انتگریت می گویند فقط ۴ درصد رأی آورد. امروز هم اگر در ایران آزادی باشد، ملت ما به این زورپرست ها، نه سلطنت طلب، نه خمینی طلب و نه رجوی طلب رأی نمی دهد. فکر می کنید اگر انتخابات آزاد باشد آقای رفسنجانی می تواند بیاید جلوی مردم و بگوید من کاندیدای شما هستم؟ حتی بفرض هم که بتواند به نظر من همان ۴ درصد رأی را هم نمی آورد. انتخابات این نیست که دو جناح زورگو همه چیز را به انحصار خودشان درآورند و شورای نگهبان بگوید به چه کسانی رأی بدهید. در انتخابات مجلس خبرگان در برخی مناطق حتی يك کاندیدا هم وجود نداشت.

شرایط را چگونه می توان تغییر داد؟

س: شما خودتان را طرفدار يك جمهوری مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر و حتی لائسیته می دانید، اما شرایط امروزی را چگونه می توان تغییر داد؟ عده ای طرفدار جنگ مسلحانه اند، عده ای طرفدار سرنگونی قهرآمیزند... شما چه فکر می کنید؟

پتی صدر: مثال الجزایر را برای همین آوردم. در الجزایر ۷۷ درصد مردم به جبهه اسلامی رستگاری رأی ندادند، با حزب حاکم هم مخالف بودند، ولی نیروهای دیگر نه فکر روشنی توانستند به مردم ارائه بدهند نه سازمان روشنی. واقعیت کشور ما هم اینست.

س: ولی در الجزایر شماری از آزادی ها بطور واقعی برقرار شده بود، در حالیکه در ایران هیچ از این خبرها نیست. در الجزایر دولت شرایطی بوجود آورد تا مردم بتوانند آزادانه رأی خودشان را به صندوق بپویزند. (تذکر این نکته ضرورت دارد که این مصاحبه قبل از شبه کودتای اخیر صورت گرفته است)

پتی صدر: از مکانیزم کار چشم پپوشید، بروید سر اصل مطلب. در الجزایر حساب حاکمیت غلط از آب درآمد. آنها فکر می کردند که مردم از ترس جبهه اسلامی به حزب حاکم رأی می دهند. در ایران البته مسئله فرق می کند. شرایط انتخابات آزاد فقط در اثر حرکت جامعه یا مبارزه نیروهای مخالف می تواند فراهم شود. شما می گوئید چطور باید به اینجا برسیم. در ایران تا حال چند خط سیاسی تجربه شده است. این تجربه ها را نمی توان نادیده گرفت. يك خط را آقای رجوی رفته است. اخیراً هم در بغداد نمایش نظامی براه انداخته و از آن فیلم ویدئو گرفته است. يك خط را انواع و اقسام جماعت سلطنت طلب رفته اند، يك خط آقای مهندس بازرگان و دوستانش است، يك خط هم ما رفتیم. بین اینها هم البته عده ای مشی دیگری داشته اند که گاهی به این یا آن خط نزدیک شده اند.

از مهندس بازرگان شروع کنیم. ایشان می خواسته اند از درون حاکمیت تحول ایجاد کند. باکمال خوشبینی ایشان قصد داشتند این رژیم را از درون به يك رژیم دموکراتیک تبدیل کنند. مهندس بازرگان گفته است که من قانون اساسی تو را قبول دارم، ولایت فقیه را قبول دارم، فقط به من اجازه فعالیت بدهید. جوابی که به ایشان داده شده است را همه می دانیم. برخی از دوستان بازرگان در زندان بسر می برند و به ایشان اجازه فعالیت نداده اند. يك خط هم آقای رجوی رفته است. کار ایشان از مبارزه چریکی به نمایش ویدئویی رسیده است. آنهم با تانک و توپ عراقی. از دید من این ورشکستگی عمومی است. وقتی این فیلم ویدئویی را می بینید از میزان سقوط انسان حیرت زده می شوید. درست مثل اینکه دارند برای يك فیلم سینمایی سخته درست می کنند.

يك خط را هم این آقایان سلطنت طلب ها رفته اند و به اینجا رسیده اند که می بینیم و احتیاج به توضیح نیست. آنها نه فقط سلطنت را از دست داده اند، بلکه هیچگاه نخواستند اند بفهمند عیب کارشان کجا بوده است. خاطرات علم به زبان انگلیسی که اخیراً منتشر شده است بسیار خواندنی است. در سال ۱۹۶۹ یعنی ده سال قبل از انقلاب علم به شاه می گوید که مردم بی تفاوت شده اند و تا دیر نشده باید دمکراسی داد. الان زمان مساعدی است. روز بعد هم شاه به نمایندگان می گوید که باید انتخابات آزاد باشد. اگر همان موقع شاه اینطوری عمل کرده بود، الان کشور ما سرتوشت دیگری داشت.

يك تجربه هم ما کردیم. بنظر من باید يك محوری خارج از حاکمیت کنونی و در ایران، یعنی مستقل از هرنوع خوش و بش با کشور خارجی با يك بیان روشن و بدون ابهام ایجاد کرد. شما وقتی می گوئید ما طرفدار آزادی و استقلال هستیم باید روشن کنید از آزادی و استقلال چه می فهمید. اگر استقلال را مانع از گرفتن پول از خارجی و یا زدوبند با قدرت های خارجی نمی دانی بگو. مردم باید بدانند تر آزادی و استقلال را چه می دانی. از دید من استقلال اینست که شما هیچ کشور خارجی را مستقیم یا غیرمستقیم وارد مسائل داخلی نکنید. تنها این نیست که شما زدوبند نکنید. به این دلیل با گروگانگیری مخالفت کردم و به آقای خمینی گفتم شما با اینکار اصل استقلال را نقض کرده اید. اولین دولت بعد از انقلاب در این رابطه سقوط کرد.

س: گروگانگیری اصلاً از جمله با این هدف انجام شده بود. پتی صدر: البته، استقلال فقط این نیست که بگوئی من با قدرت خارجی زدوبند ندارم، اما هروقت لازم دیدی يك قدرت خارجی را بپا کنی برای سرکوب گروهی دیگر. بدین ترتیب باید درباره استقلال نظر روشن داشته باشی، درباره آزادی و حکومت لائیک یا هر حکومت دیگر نیز به همینین. به جامعه باید بیان روشن ارائه داد. هیچ جامعه ای تسلیم ماجراجویی نمی شود که نداند فردایش چیست. جامعه به مستبدی که بداند فردایش چیست رأی می دهد ولی به آزادی خواهی که نداند فردایش چیست رأی نمی دهد. این امر بارها در گذشته تجربه شده است.

کدام خط سیاسی؟

س: این خط سیاسی روشنی که از آن صحبت می کنید بطور دقیق چیست؟

پتی صدر: همانطور که گفتم باید محوری خارج از رژیم و در ایران بوجود بیاید و خودش را به عنوان آلترناتیو به جامعه پیشنهاد کند. بقیه کار با جامعه است. وقتی جامعه این برنامه را به وضعیت کنونی ترجیح دهد، برمی خیزد. جامعه قادر است پراحتی رژیم را تحلیل برد همانگونه که در زمان شاه اینکار را کرد، بدون کشت و کشتار. این محور با برنامه ای که ارائه می کند، بعنوان يك راه حل مطرح می شود و جامعه را به حرکت درمی آورد. البته برای ساختن این محور باید يك مقدار از خود مایه گذاشت. یعنی از منیت ها صرفنظر کرد. جای در آینده برای همه وجود دارد. کشور به تعداد زیادی کادر، وزیر، وکیل، سفیر و رئیس نیاز دارد.

س: پست ریاست جمهوری فقط یکی است، اما تعداد کاندیداها زیاد است...

پتی صدر: نخیر. یکی از کاندیداها من هستم که صرفنظر کردم. آخر نمی شود که هم برای خودت از پیش موقعیت در نظر بگیری و هم آزاد حرفت را بزنی. به محض اینکه موقعیت برایت اصل شد زبانت بند می آید. من اینرا تجربه کرده ام. هرروز که می خواستم کارنامه رئیس جمهور را بنویسم، این چیزها می آمد در ذهنم. پیش خودم می گفتم اگر اینرا بگویم به خمینی اینطور برمی خورد، به فلانی آنطور و غیره. تا روزی که تصمیم گرفتم حرفها را بدون مصلحت بگویم و امروز می گویم کاش برخی حرفها را به موقع می زدم و بجای مصلحت اندیشی نمی شدم. محور دوم باید از این ملاحظات آزاد باشد و آنچه را که حق است بگوید.

ادامه دارد.





پروین اعتصامی

خارج از گردونه زمانه اش

ناهید کشاورز

شعر او مقارن با سلطنت رضا شاه است. «رشید یاسمی» در «ادبیات معاصر ایران» در مورد تاریخ ادبیات این دوره مینویسد:

«دوره هفت ساله از درگیر شدن جنگ جهانی تا پیدایش سلسله پهلوی دوره بیداری شاعران بود. در این دوره غالب کسانی دارای موهبت شاعری بودند از تقلید گذشتگان حتی المقدور احتراز کرده و کوشیدند که مضمونی جدید در قالب شعر قدیم وارد کنند. جماعتی نیز از گویندگان به فکر انقلاب ادبی افتاده و مدعی تجدید صورت و مضمون اشعار شدند.»

اینکه آیا پروین به عمد خود را از مرکز این حوادث و جریانات و وقایع به دور نگهداشت و یا فضای مذهب زده پیرامونش و هاله ای که گرد او کشیده بودند او را به انزوا می کشاند و یا فشار ستمی که بر مردم روا داشته می شد او را از شادی زندگی و تحرک باز میداشت همه اینها یا هم یا به تنهایی شعر پروین را چند گام عقب تر از زمانش قرار میدهد.

پروین در فضائی بسته که در آن نشانی از شر و شور بیرونی نیست با حوادث اجتماعی درگیر است. درگیری او با خیر و شر است، فقیر و غنی، ظالم و مظلوم بی هیچ رنگ و لعاب تازه ای شعر او بیشتر شعر محاوره ای است که به زبان تمثیل به بازگویی تضاد های اجتماعی می پردازد.

روز شکار پیرزنی با قباد گفت
کز آتش فساد تو جز بود آه نیست
هنگام چاشت سفره بی نان ما بین
تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست

اما پرداخت او به این مضامین در اغلب موارد برخورد شاعران قرن پنجم و ششم هجری است. دیوانش چندان رنگ و بوئی از عصر پرتلاطمش ندارد و این از ارزش کار های او می کاهد. او مقلد خوب اشعار ناصر خسرو است اما تفاوت در اینجاست که ناصر خسرو و شاعران هم عصرش تنها امکان موجود را انتخاب کرده اند و برای پروین امکان انتخاب بهتری هم وجود داشت.

بحث بر سر این نیست که اشعار او میباید شکل رزمی، شعاری یا سیاسی به خود می گرفت حرف بر سر دید تو و مضامین تو در شعر است که اشعار او از آن خالی است.

زندگی برای پروین بی اعتبار و دمی بیش نیست.
قصه تلخش دراز مکن
زندگی روزگار کوتاهی است

شالوده کاخ جهان بر آبست
تا چشم بهم برزنی خراب است.

در عین این تفکر شعر او شعر پند و اندرز هم هست. شاید به همین دلیل شعر او گاه حالت ضرب المثل بخود میگیرد و ماندگار میشود. پروین در شعرش بیچارگان را به عصیان و امنی دارد بل سعی دارد دست پر عفویتی بر سرشان بکشد.

متاب ای دوست بر بیچارگان روی
مبادا بر تو گردون تابد ابروی

پروین در رؤیای تساوی، عدالت و نوعدوستی است و آنها را آرژویی بر نیامده می شمارد چرا که زندگی انسانها در گرو نیروئی و رای خواست آنهاست و آن قضا و قدری است که چاره ای جز تسلیم در برابرش نیست.

بقیه در صفحه ۱۷

پروین اعتصامی در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی در تبریز متولد شد. پدرش یوسف اعتصامی آشتیانی معروف به «اعتصام الملک» از ادبا و نویسندگان به نام ایران و مدیر مجله بهار بود. پروین تحصیلات متوسطه اش را در مدرسه دخترانه تهران بپایان برد و در تیر ماه ۱۳۱۲ با پسر عموی خود ازدواج کرد و ۲ ماه بعد جدا شد. در سال ۱۳۱۸ چند ماهی در کتابخانه دانشسرای عالی به کتابداری مشغول بود و در سال ۱۳۲۰ به مرض حصیه درگذشت.

نام پروین اعتصامی برای کسانی که حداقل شناختی از تاریخ ادبیات ایران دارند نامی آشناست. دیوان اشعار او بار ها به چاپ رسیده است و به دفعات اشعارش مورد نقد و بررسی قرار گرفته اند که اغلب آنها به صلابت و روانی اشعار او تاکید داشته و او را همدریف بهترین قصیده سرایان ایران میدانند.

در عین حال نام پروین همواره با مفاهیمی از عفت، پاکدامنی، فروتنی، غمخواری فقرا درهم آمیخته است. در اینجا نظر بر اینست که شعر پروین را از زاویه زمانی که در آن میزیست مورد توجه قرار دهیم و به این منظور ناگزیر باید جو اجتماعی، سیاسی دوران او را مورد نظر قرار داد:

«پروین اعتصامی» در یکی از پر فراز و نشیب ترین دوران تاریخ سیاسی ایران به دنیا آمد. همزمان با تولد او فرمان مشروطیت صادر شد و این دوره یکی از دوره های شکوفای ادبیات ایران است. مطبوعات رونق یافته بودند و در گوشه و کنار نشریات تازه و انجمن های ادبی پامیگرفت. شاعران در جستجوی راههای نو برای بیان دید و دریافت تازه از زندگی در عرصه شعر بودند. اگر چه قالب و بافت شعر همچنان کهنه باقی ماند اما بعضی مضامین نو همچنان بیان احساسات میهن پرستانه، بحث از خرافات و آزادی و حقوق زنان و مسائلی از این قبیل به شعر فارسی راه یافت. گذشته از اشعاری که در مطبوعات آن زمان به چاپ میرسید در شعر شعرائی آن دوره همچون بهار، عارف، ادیب الملک فراهانی و... تحول جدیدی پدید آمد. ادبیات در این دوره به متن زندگی مردم نزدیکتر شد و در پاره ای از مواقع به دلیل سهولت شیوه بیان شکل عامیانه به خود گرفت. شاعران دوره روشنفکری است که به جزء جزء وقایعی که در اطرافش میگذرد اعتنا دارد و با حساسیت به آن برخورد میکند.

پروین اعتصامی به دلیل شرایط زندگی نمیتوانسته از تلاطم ها و تنش های این دوره بی اطلاع مانده باشد. مجله «بهار» به مدیریت پدرش جلوه گاه شعر و نثر بسیاری از ادیبان دوران بود. ترجمه های پدر و آشنایی خود او به زبان انگلیسی او را در جریان ادبیات غرب هم قرار میداد. از یک سو دوران زندگی پروین مقارن است با حضور نیما در عرصه شعر و اندیشه نوین و روح تازه و جاندار که به قلمرو شعر فارسی دمیده شده بود و در نتیجه گذشته از تحولات سیاسی، ادبیات هم در تلاطم دگرگونیهای جدید تولدی دوباره می یافت. از سوی دیگر همزمانی پروین است با زنانی که با ارزش های مسلط جامعه درگیر بودند و آنها را زیر پا میگذاشتند. زنانی همچون قمرالملوک وزیری، روح انگیز، صدیقه دولت آبادی و فخر آفاق پارسا و در زمینه شعر حضور «شمس کسمانی» در تبریز که از پیشگامان شعر نو و زنی که قبل از نیما اشعار نو او در نشریان آن زمان به چاپ میرسیده است.

پروین حتی اگر شاعر هم نمی بود بعنوان يك زن روشنفکر عصر خود هرچند در زیر سایه «اعتصام الملک» اما بهر حال در کانون این وقایع قرار داشت.

زمانی که پروین شعر سرودن را آغاز کرد سلسله قاجار رو به اضمحلال رفت و رضا خان به قدرت رسید و دوران شکوفایی و کثرت

توضیح هیأت تحریریه

در نشست عمومی تدوین کنندگان «طرح پیشنهادی برای نزدیکی نظری و عملی نیروهای چپ دموکرات ایران در راستای ایجاد تشکل سیاسی واحد» در اول دیماه ۱۳۷۰ تصمیمات زیر اتخاذ شد:

- ۱- «طرح پیشنهادی...» با امضاء تدوین کنندگان آن انتشار بیرونی بیاید.

- ۲- کمیسیونی برای انتشار «بولتن بحث حول طرح پیشنهادی...» انتخاب گردد.

- ۳- کمیسیونی برای بررسی امکانات مالی و فنی و راه های عملی برای انتشار یک نشریه مشترک سیاسی - خبری تعیین شد.

- ۴- کمیسیونی برای سازمان دهی کنفرانس ها، سمینارها و میزگردها انتخاب شد.

هیأت تحریریه راه آزادی انتشار بیرونی طرح را قدم مهمی در جهت دستیابی به اهداف مندرج در مصوبه خرداد ۱۳۷۰ دانسته و آماده است به سهم خود در تحقق آنها کوشش نماید.

هیأت تحریریه

طرح پیشنهادی

برای نزدیکی نظری و عملی

نیروهای چپ دموکرات ایران

در راستای ایجاد

تشکل سیاسی واحد

نامه به خوانندگان این سند :

چپ دموکرات ایران بمثابه یک نیروی اجتماعی، بالقوه از کمیت و کیفیت بالایی برخوردار است. اما پراکندگی ها، از کارایی آن می کاهد. بنا بر این نزدیکی نظری و عملی نیروهای چپ دموکرات و پایان دادن به پراکندگی و تبدیل آن به یک نیروی اجتماعی مؤثر ضرورت انکار ناپذیر است، که می - بایست در راستای تحقق آن مجدانه تلاش کرد.

در پاسخ به چنین ضرورتی، نمایندگان چند سازمان و تعدادی از کادر های منفرد چپ ایران، پس از ماه ها تبادل نظر و بحث، سندی که اینک در اختیارتان قرار می گیرد، تدوین کرده اند. آنچه ما انجام داده ایم، طرحی است پیشنهادی و مبنایی برای تبادل نظر است که به سازمانها و فعالان چپ ارائه می شود. بنا براین سندی بی عیب و نقص، بسته و پایانی نیست و امیدواریم با مشارکت و تلاش همگانی، تکمیل و غنی تر گردد.

از نظر تدوین کنندگان این سند، فعالیت مشترک نیروهای چپ آزادیخواه در زمینه همکاری های عملی گسترده، تشکیل سمینارها، بحث های آزاد، تشکیل میز گرد و انتشار نشریه مشترک می تواند در راستای تحقق ضرورت پیش گفته، مؤثر باشد.

بدون شك برای دستیابی به تعهدات و هدفی که در مصوبه پیوست قید شده اند، مشکلات و موانع زیادی در پیش است.

پیشرفت این روند قبل از هرچیز در گرو کیفیت مشارکت صاحب نظران، و فعالان و کادر های چپ دموکرات قرار دارد. طبیعی است که شکل گیری چپ دموکرات بمثابه یک جریان سیاسی مؤثر و پویا، در گرو آنست که عناصر سیاست نوین و راه های سازماندهی چپ نو اندیش مشخص گردند. و قبل از همه، ضرورت دارد سخن و تفکرات نادرست گذشته را کنار بگذارند و همزمان آرمان عدالتخواهانه خویش را حفظ و هویت نوین خویش را تعیین کنند. باشد که در روند این تلاش همگانی، ما نیروهای چپ آزادیخواه بمثابه یک جریان دموکراتیک و عدالتخواه نقش شایسته خود را در پیکار مردم ایران برای آزادی و عدالت ایفا کنیم.

تذکر این نکته لازم است که امضاء مشترک طرح پیشنهادی، به معنای تأیید تک تک ماده های مندرج در این طرح نیست.

این طرح با مشارکت و همکاری افراد زیر تدوین شده و اینک برای بحث و اظهار نظر همه علاقه مندان انتشار بیرونی می یابد:

آذر نور فریدون

عضو شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

احمدی فریدون

عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

امیر خسروی بابک

عضو شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

پور رضا حسن (خلیق)

عضو سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ثابتیان منوچهر

خانپایا تهرانی مهدی

دهگوری نوری

راسخ محمود

زر بخش مجید

عبدالرحیم پور مجید

عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

غفاری هبت

عضو هیأت مسئولین سازمان فدائیان خلق ایران

فتا پور مهدی

فرجاد فرهاد

عضو شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

هوشمندنی هرمز

سازمان فدائیان خلق ایران

مصوبه

مصوبه زیر در نشست عمومی ۲۵ و ۲۶ خرداد ۱۳۷۰ به اتفاق آراء به تصویب رسید :

۱- هدف ما، پایان دادن به پراکندگی ها در راستای ایجاد تشکل واحد است.

۲- روشن است که ایجاد یک چنین تشکلی، امری بلاواسطه نیست و تحقق آن دریک روند همه جانبه و سنجیده امکان پذیر است. شکل مناسب برای تأمین این هدف باید بررسی و نامگذاری شود.

۳- قصد ما نزدیکی نظری و عملی نیروهای چپ دموکرات، تعمیق تحولات دموکراتیک درون آنها، ایجاد هماهنگی و همکاری در راستای تحقق هدف فوق است.

۴- ما تحقق این هدف را از طریق فعالیت مشترک میان نیروهای دموکراتیک چپ در زمینه همکاریهای عملی گسترده، تشکیل سمینار ها، بحث های آزاد، تشکیل میز گرد و انتشار نشریه مشترک، امکان پذیر می دانیم.

باید در يك بازنگری تاریخی، که بر اساس ارزش های مشترك صورت می گیرد، در يك جریان و تشکل واحدی گرد آید . چنین تشکلی، باید سنت های مثبت مجموعه چپ ایران را میراث مشترك خویش قرار دهد .
لذا باید برای نزدیکی عملی و نظری نیروهای چپ دموکرات، در راستای ایجاد تشکل سیاسی واحد فراگیری کوشید .
محور اساسی این حرکت و شکل یابی سازمانی، توافق کلی آرمانی و برنامه ای خواهد بود و نه « وحدت ایدئولوژیک » و « وحدت تئوریک » . هرکس می تواند، مستقل از باورهای فلسفی و اعتقادات مذهبی خود، بدان بپیوندد .

هویت چپ دموکرات :

امروزه، در میان بسیاری از چپ های دموکرات، دیدگاه ها و نظرهای متفاوتی در باره مفهوم سوسیالیسم، جامعه سوسیالیستی و چگونگی دستیابی به آن وجود دارد . بدیهی است که ارائه ی يك بیان مشترك از این مسائل در يك سند مشترك امری ناممکن است . ولی این واقعیت نمی تواند مانعی برای همکاری نیروها و عناصر چپ دموکرات در مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی، آزادی، رشد و عدم وابستگی - که با هم پیوند خورده و جدائی ناپذیرند -، در يك تشکل واحد باشد . زیرا همانگونه که در این سند آمده است نه « وحدت در ایدئولوژی » و نه « وحدت در تئوری » ، پیش شرط عضویت در يك تشکل واحد است . هر چپ دموکرات در يك تشکل واحد آزاد است درك خود را از مفهوم سوسیالیسم ، جامعه سوسیالیستی و چگونگی دستیابی به آن، چه به صورت فردی و چه در همگامی با دیگران، در هر شکلی که صلاح می داند، انتشار دهد و برای آن تبلیغ کند .

وچون اشتراك نظری و عملی عناصر چپ دموکرات در يك تشکل واحد، خطوط اصلی زیر است که در کلیت خویش، هویت چپ دموکرات را بیان می دارد .

آزادی

۸ - ما به آزادی چون يك ارزش عام بشری و نیاز انسانی می

نگریم و آن را دستاورد کُل جامعه بشری می دانیم . آزادی به دست آمده کنونی، محصول مبارزه انسان های تحت ستم و انسان های آزاد منش در طول تاریخ و بویژه مبارزات جنبش کارگری در دو قرن اخیر است ، که اینک به صورت مدون در اعلامیه جهانی حقوق بشر و ضمیمه آن، متبلور است .

ترجمان عملی درك ما از آزادی در عرصه سیاسی، در حمایت فعال ما از آزادی دگر اندیشان و مخالفان سیاسی و تامین حقوق دموکراتیک آنان، تجسم می یابد .

۹ - ما معتقد به دو میزان برای آزادی، در آپوزیسیون و در حکومت نیستیم و بر آنیم که آزادی مخالفان، بی تبعیض تامین گردد و استفاده ی برابر حقوق همگان از امکانات دموکراتیک کشور تضمین شود .

• ما مخالف هرگونه نهاد و نظام استبدادی هستیم ؛ تحت هرنام که باشد، خواه اسلام و ولایت فقیه اسلامی، خواه رژیم سلطنتی و خواه دیکتاتوری پرولتاریا و خواه تحت عنوان منافع و مصالح ملی . و هر نوع تحدید آزادی های دموکراتیک را، بویژه برای دگر اندیشان، تحت هرنام و انگیزه ای، مردود می شماریم .

۱ - چپ دموکرات ایران، محصول درس آموزی از موفقیت ها، شکست ها و خطاهای جریان بزرگ و پر قدمت چپ در ایران و تجلی رشد و تکامل آنست . این تحول به ویژه متأثر از روند سرنوشت ساز انقلاب بهمن و نتایج آن تحولات چپ در عرصه جهانی و فروپاشی نظام « سوسیالیسم واقعا موجود » است .

۲ - در طول بیش از ۸۰ سال، چپ ایران، علیرغم اشتباهات و کژروی ها، برای عدالت اجتماعی، علیه دیکتاتوری و برای آزادی های سیاسی مبارزه کرده است . بسیاری از بهترین فرزندان این آب و خاک، ده ها هزار زنان و مردان شرافتمند ایرانی، در راه تحقق عدالت اجتماعی و شکوفائی میهن مان، برای بهبود شرایط زیست مردم محروم جامعه، برای دستیابی به آزادی های سیاسی، در صفوف چپ متشکل بوده و با آن همگامی می کردند و در این راه رنج ها کشیده و قربانی های بیشماری داده اند .

۳ - چپ دموکرات ایران، که بسیاری از فعالان آن، سالیان دراز، در جریان مبارزات طولانی و با تحمل محرومیت ها و مشقتها در راه خدمت به مردم محرومان جامعه کوشیده اند، نه می خواهد و نه می تواند تاریخ خود را نفی کند . لذا همان گونه که به مبارزات چپ ایران در راستای عدالت اجتماعی ، علیه دیکتاتوری و برای آزادی های سیاسی، افتخار می ورزد، پاسخگوی کژ روی های آن نیز هست .

۴ - چپ های دموکرات ایران، علیرغم تعلق به افق های سیاسی مختلف و برخورداری از ریشه های فرهنگی - مبارزاتی گوناگون، هرکدام به فراخور تجربیات و تحولات گذشته ی خود و مواضع و ارزیابی های پیشین خود از حوادث ایران و جهان خطوط فکری نادرست را نفی می کنند .

چپ دموکرات ایران با انحراف هائی چون وابستگی و دنباله روی، خدشه دار کردن وجهه ی ملی چپ ایران، با تنظیم برنامه های سیاسی بر مبنای قطبی گرائی، با تفکر استبدادی ای که بر بخش های گسترده ای از این چپ حاکم بوده است، مرزبندی روشنی دارد .

۵ - بی تردید درس آموزی از فاجعه ای که به دنبال انقلاب بهمن و روی کار آمدن روحانیت طرفدار ولایت فقیه بر سر مردم و سازمان های سیاسی و سندیکائی ایران فرود آمد، مرزبندی با مجموعه دیدگاه ها و سیاست ها و روش هائی را ایجاد می نمود، که بر اساس آنها از سوتی بخش عمده ای از نیروهای چپ، در جریان انقلاب بهمن و پس از آن به حمایت از رژیم مرتجع و قرون وسطائی جمهوری اسلامی کشانده شد و عروج و سلطه استبداد هولناک مذهبی را نادیده گرفت، و از سوی دیگر بخش های دیگری از چپ ایران را به چپ روی های زیان بخش سوق داد .

۶ - فروپاشی نظام « سوسیالیسم واقعا موجود » که تجسم واقعی و عملی بنیان های فکری و نظری بخش بزرگی از کمونیست های جهان بود، آشکار شدن بیش از پیش ضعف های ریشه ای آن و خسران و فجایعی که مردم این جوامع از آن دیده اند، شرایط مساعدی برای بازنگری میانی فکری و سیاسی چپ ایران فراهم ساخت و این روند را تسریع کرد .

۷ - چپ دموکرات ایران هرچند هنوز در روند تعیین و تبیین هویت خویش است، ولی برداشت نو از چپ و جایگاه تاریخی - اجتماعی آن می تواند و باید به پلی برای رفع پراکندگی دیرینه ی جنبش چپ بدل گردد . چپ دموکرات ایران بر این باور است که جریانات گوناگون چپ کشور

۱۰- از دیدگاه چپ دموکرات، دموکراسی چون حاکمیت مردم بر مردم، امری گذرا و خاص نظام سرمایه داری، یا « شعار تاکتیکی »، فرع بر « مصالح عالی تر » و یا تابع « مبارزه و منافع طبقاتی » یا « مبارزه ضد امپریالیستی » نیست. دموکراسی، از مضامین اصلی و جدائی ناپذیر حرکت ماست.

چپ دموکرات بطور پی گیر طرفدار دموکراسی، چون مناسب ترین راه تأمین مسالمت آمیز حاکمیت مردم و خواستار گسترش و تعمیق همه جانبه ی آنست.

ما تا به آخر معتقد به مرجعیت و حاکمیت مردم هستیم و انتخاب آزاد آنان را در تعیین دولت و نهاد های حکومتی، قانونی می دانیم.

۱۱- ما به اصل تناوب و انتقال مسالمت آمیز و دموکراتیک قدرت، ناشی از رأی آزاد و قانونی اکثریت مردم معتقدیم. لذا نقض اعمال حاکمیت مردم را، از طرف هر دولت بر سر- کاری محکوم کرده، اقدام علیه آن را حق قانونی و مشروع مردم می دانیم.

استقلال

۱۲- ما معتقدیم که استقلال سیاسی و اقتصادی لازمه ی بنای ایرانی آزاد و شکوفاست. نظر به اینکه گسترش روز افزون مرادیه جهانی و تعمیق وابستگی متقابل ملل به یکدیگر، زندگی در انزوا را غیر ممکن ساخته است، منظور ما از استقلال سیاسی و اقتصادی قطع رابطه با سایر کشور ها، از جمله کشور های قدرتمند جهان و کشیدن حصار به دور ایران نیست، بلکه اتخاذ تصمیمات مستقلانه بر اساس منافع ملی، تکیه بر حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران و روابط برابر حقوق است.

۱۳- چپ دموکرات ایران همیفاً میهن دوست است. الحق آرمانی ما، تحقق یک جامعه بشری آزاد و همبسته و سعادتمند در سراسر جهان است. و از همین رو از مبارزات آزادی- خواهانه و عدالت جویبانه در جهان حمایت می کنیم.

عدالت اجتماعی

۱۴- رسالت بنیادین چپ دموکرات تأمین هرچه گسترده تر و عمیق تر عدالت اجتماعی است. اکثریت مردم ایران را طبقات و قشر های محروم و ستمدیده تشکیل می دهند. تأمین حاکمیت مردم بایستی در مسیر استقرار چنان مناسبات اقتصادی- اجتماعی باشد، که نیاز ها و منافع این اکثریت عظیم را در نظر داشته و پاسخگوی آن باشد.

ما بمنابۀ یک جریان چپ دموکرات، بارسالت دفاع از محرومان و زحمتکشان و همه مزد بگیرانی که از طریق کار جسمی و فکری امرار معاش می کنند، مبارزه برای تعمیق دموکراسی سیاسی و رشد اقتصادی را همواره با کوشش در راستای اعتلاء فرهنگی و عدالت اجتماعی پیوند زده و راهنمای مبارزات خود قرار خواهیم داد.

۱۵- عدالت اجتماعی ضمانتی برای حفظ صلح اجتماعی، استقلال کشور و آزادی های سیاسی است. در عین حال ما تحقق هرچه عمیقتر و گسترده تر عدالت اجتماعی را بر بستر گسترش و تعمیق آزادی ها و حقوق دموکراتیک ممکن می دانیم و معتقدیم که این امر منوط به تحقق زمینه های مادی آن در روند رشد و پیشرفت اقتصادی، غلبه بر عقب ماندگی، تجدید و اعتلاء فرهنگی جامعه ما می باشد. طبیعی است که در کشور عقب مانده و ویران شده ای چون ایران نمی توان به نابرابریهای اجتماعی بیگبانه پایان داد.

ولی می توان آنرا تعدیل نمود و در جهت پایان دادن به آن گام برداشت. باید میان الزامات رشد اقتصادی، تجدید و عدالت اجتماعی توازن عقلانی بر قرار کرد تا یکی قربانی دیگری نگردد.

به نظر ما شرکت مردم در سرنوشت خویش، به معنای گسترش دموکراسی بر روند تولید و توزیع و مشارکت تولید کنندگان و کار ورزان بخش خدمات در این روند نیز می باشد.

۱۶- دموکراسی و عدالت اجتماعی دو رکن اساسی و جدائی ناپذیر پیگار ماست.

۱۷- رهائی انسان از هرگونه ستم و بهره کشی فرد از فرد، رفع از خود بیگانگی، تأمین و تعالی فرهنگی و رفاه و سعادت انسانها، خواست تاریخی ماست.

۱۸- نظام آرمانی ما تجسم سیاسی- اجتماعی و فرهنگی جامعه ایست که در آن دستیابی به ارزشها و تمایلات والای انسانی که قبلاً اشاره کردیم، میسر گردد. سوسیالیسم آرزی دور دست ما و محرک ما در مبارزه برای دموکراسی و در گام برداشتن در جهت عدالت اجتماعی و از مؤلفه های هویت چپ دموکرات است.

حقوق اجتماعی

۱۹- ما معتقدیم که هیچ فردی نباید به دلیل جنسیت، نژاد، ملیت و عقیده و مذهب مورد تبعیض قرار گیرد یا امتیازی کسب کند. ما از آزادی کامل افراد جامعه در باور یا عدم باور به ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی و ایدئولوژیک حمایت می کنیم، لذا طرفدار جدائی دین و هر ایدئولوژی از دولت هستیم و تعیین مذهب یا ایدئولوژی رسمی در کشور را مفایر با اصول فوق می دانیم.

۲۰- چپ دموکرات ایران خواهان برابری حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی است و با تمام اشکال مرد سالاری و نیز برای لغاء کلیه ی قوانین ارتجاعی که مفایر برابری اجتماعی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی زنان با مردان می باشند، مبارزه می کند و از مبارزات مستقل زنان در این زمینه پشتیبانی می نماید.

۲۱- چپ دموکرات ایران، بر مبنای اصل دموکراسی و اصل برابر حقوق ملیت ها، خواستار از میان برداشتن هرگونه ستم و تبعیض ملی است.

۲۲- ما معتقدیم که هر عضو جامعه ی ایرانی باید از حق آموزش و پرورش، بیمه در برابر بیماری، بیکاری، سالخوردگی، معلولیت و حق داشتن مسکن برخوردار باشد و هیچکس از حد اقل شرایط لازم برای زندگی محروم نباشد، و حق مزد بگیران و حقوق بگیران، در تشکیل اتحادیه ها و انجمن های صنفی تضمین شود.

۲۳- چپ دموکرات ایران برای حق برخورداری از محیط زیست سالم و بهبود آن مبارزه می کند و معتقد است که باید بین رشد اقتصادی و ضرورت حفظ محیط زیست سالم تعادلی منطقی بر قرار گردد.

صلح جهانی

۲۴- چپ دموکرات ایران خواهان صلح پایدار جهانی، زدایش چنگ از حیات بشریت و خلع سلاح همگانی است. چپ دموکرات خواستار تضمین حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، استقرار نظم اقتصادی عادلانه و برابر حقوق در مناسبات بین المللی، پاسداری خردمندانانه از محیط زیست در کره

زمین، بهره‌وری دموکراتیک از دستاوردهای علمی و فنی توسط تمام کشورها، امحای مناسبات نابرابر و غارتگرانه بین کشورها و خواهان الغاء نژاد پرستی، رعایت بدون قید و شرط حقوق بشر در همه کشورها، زدایش قهر در مناسبات بین انسانها و تثبیت ارزش‌های عمومی بشری است. این خواستها بیانگر محتوی انسان‌دوستانه امواج‌های چپ دموکراتیک است.

همبستگی

۲۵- ما مدافع اشکال متنوع همبستگی جهانی، در دفاع از صلح، حفظ محیط زیست، مبارزه علیه نظام غیر عادلانه اقتصادی و سیاسی جهان جنونی و در تلاش عمومی برای تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی هستیم.

۲۶- همبستگی سلاح زحمتکشان بیدی و فکری در مبارزه برای تامین عدالت است. تفاهم عمومی مبنای همیاری و مشارکت مردم ایران در راه درهم شکستن استبداد و پی ریزی جامعه نوین است. ما در راه پی ریزی چنان جامعه‌ای مبارزه می‌کنیم که در آن، همبستگی به وجه غالب روابط و مناسبات اجتماعی مبدل شود.

وظیفهء مبرم ما

و راه دستیابی به آن

۲۷- چپ دموکرات، مبارزه برای کسب آزادی و دموکراسی و تامین حقوق بشر را وظیفهء اولیئه خود می‌داند. تا مردم بر زمینه آن، حاکمیت خویش را تامین کند و جمهوری مورد نظرش را برقرار سازد.

۲۸- ما، نظام جمهوری مبتنی بر کثرت‌گرایی و دموکراسی پارلمانی را که در آن همه قوا و انتخاب همه نهادها ناشی از اراده مردم است، شکل مطلوب حاکمیت مردم می‌دانیم و با تمام نیرو برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم. تعیین نهائی شکل نظام و تدوین قانون اساسی را از وظایف مجلس مؤسسان قانونی و منتخب آزادانه مردم می‌دانیم. چپ دموکرات، تا استقرار جمهوری مطلوب خود، برای آن مبارزه می‌کند.

۲۹- مبارزه برای دموکراسی، امر فردای جمهوری اسلامی نیست. چنین مبارزه‌ای باید از هم اکنون آغاز گردد و پی گیرانه دوام یابد.

مشی سیاسی مطلوب ما برای دستیابی به دموکراسی و تامین حاکمیت مردم، مبتنی است بر: تقویت ارتباط با مردم، روشنگری، ترویج افکار آزادیخواهانه، بسیج و تشکل توده‌ها برای تحقق آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک و مطالبات بحق مردم برای کار و مسکن و معاش آنها، تکیه بر پیکار با استبداد و وادار ساختن رژیم به اتخاذ اقدامات به سود مردم. ما، از هرخواست، مبارزه و اقدامی که متوجه بهبود سطح زندگی مردم، تقویت دموکراسی و دفاع از منافع ملی باشد، فعلاً حمایت می‌کنیم.

۳۰- چپ دموکرات ایران، می‌کوشد تا حرکات و تحولات جامعه به سوی دموکراسی، از طریق مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز باشد و برای مقابله با مقاومت خشونت آمیز دستگاه حاکم، از شیوه‌های سازمان‌دهی حرکات آگاهانه توده‌ای، نظیر اعتصابات سراسری و تظاهرات وسیع خیابانی استفاده کرده و شرکت کند. به عبارت دیگر، چپ دموکرات ایران، مبارزه سیاسی و سازمان‌دهی و تجهیز توده‌ها را شکل

اساسی مبارزه برای تحقق دموکراسی در ایران قرار دهد. در عین حال اعلام می‌کنیم که توسل به قهر و قیام در برابر سیاست و روش سرکوب رژیم را حق طبیعی و مشروع مردم می‌دانیم. در چنین وضعیتی، سیاست‌های مقتضی را در برخورد با آن اتخاذ خواهیم کرد.

۳۱- تغییرات و تحولات در دستگاه حاکم را که به کاهش فشار روی مردم منتهی گردد، در شرایط رشد فزاینده ناراضی‌های مردم و انزوای روز افزون حاکمیت و تضاد‌های داخلی رژیم امری محتمل و مفید می‌دانیم. چپ دموکرات باید با هشجاری و آمادگی، تاکتیک‌ها و شعارهای متناسب با چنین تغییر و تحولاتی را اتخاذ کند و با پویایی و خلاقیت در مبارزات روزمره مردم شرکت نماید.

۳۲- در شرایط کنونی و تا وقتی که نشانی از گشایش سیاسی و نمودی از اصلاحات جدی سیاسی و اجتماعی و فضای باز سیاسی وجود ندارد و کل سیاست نظام بر سرکوب دگراندیشان و عدم تحمل مخالفان استوار است، خواست ما همچنان دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک و امنیت قضائی و تامین معیشت و رفاه مادی مردم و تمرکز مبارزات ما در این مسیر است. در این راستای عمومی و پایه‌ای، برای مبارزه با استبداد نقش محوری قائلیم. در سایه مبارزات مستمر مردم و نیروهای سیاسی است که می‌توان حد اقل لازم آزادی‌ها، به ویژه آزادی مطبوعات و آزادی احزاب را میسر ساخت و شرایطی فراهم آورد که به اتکاء آنها بتوان از طریق برگزاری انتخابات آزاد، حرکت به سوی حاکمیت دموکراتیک مردم را سامان داد. چپ دموکرات، راه تامین رأی و آزاده آزادانه مردم و انتقال مسالمت آمیز قدرت سیاسی از رژیم استبدادی به رژیم دموکراتیک و استقرار حاکمیت مردم را برگزاری انتخابات آزاد می‌داند و برای تحقق آن مبارزه می‌کند.

۳۳- برای دستیابی و تحقق وظایف فوق الذکر، تمام تلاش لازم را بکار خواهیم برد تا همراه با سایر احزاب و سازمان‌های ملی - دموکرات، ائتلاف وسیعی از جمهوریخواهان بوجود آید. جبهه ائتلافی جمهوریخواهان، کارپایه‌ای برای سازمان‌دهی مبارزات خود در راه تامین دموکراسی در ایران و برکناری جمهوری اسلامی و تامین حاکمیت مردم، تدوین خواهد کرد.

مشخصات جمهوری مورد نظر ما

۳۴- جمهوری مورد نظر ما یک جمهوری پارلمانی است که بر پایه حق آزادانه همه مردم بالغ کشور در انتخاب کردن و انتخاب شدن، از طریق رأی مستقیم و بلاواسطه و مخفی، استوار است. در این جمهوری اصل تناوب و انتقال مسالمت آمیز و دموکراتیک قدرت، ناشی از رأی آزاد و قانونی اکثریت رعایت خواهد شد.

۳۵- این جمهوری بر اساس اصل تفکیک قوا بنا می‌گردد. استقلال قوه قضائیه و قوه مقننه تضمین می‌شود. رسانه‌های گروهی نهاد‌های مستقل اند و هیچ قدرتی مجاز نیست آزادی عمل‌شان را نقض کند.

۳۶- در جمهوری مورد نظر ما، آزادی‌های سیاسی، صنفی و فرهنگی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و قلم، آزادی اندیشه، آزادی احزاب، آزادی تجمع و تظاهرات و دیگر آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مصرح در بیانیه حقوق بشر، برای همه گرایش‌های سیاسی، فرهنگی، مذهبی و عقیدتی تامین و قانوناً تضمین می‌گردد.

۲۷ - در جمهوری مورد نظر ما، کلیه حقوق دموکراتیک کارگران، کارمندان، دهقانان و دیگر زحمتکشانش شهر و روستا، از جمله حق آنها در تشکیل اتحادیه ها و انجمن های صنفی و آزادی اعتصاب، تضمین می شود. سازمان های صنفی، دموکراتیک و سیاسی، از ارکان اصلی دموکراسی در جمهوری است و مورد حمایت قانونی قرار می گیرد.

قانون کار بر پایه دفاع از منافع مزد بگیران و برابری حقوق زن و مرد و مشارکت کارگران و کارمندان در مدیریت واحد های اقتصادی استوار است و با شرکت سندیکاها و اتحادیه های مزد بگیران تدوین می شود.

۲۸ - در جمهوری مورد نظر ما، سازمان مدیریت جامعه باید بر اصل جدائی دین یا ایدئولوژی از دولت و تساوی حقوق همه مردم در مقابل قانون استوار باشد. آزادی کامل افراد جامعه در باور یا عدم باور به ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی و ایدئولوژیک قانوناً تضمین گردد و هرگونه اعمال فشار و محدودیت بر آنها مورد پیگرد قانونی قرار گیرد.

۲۹ - در جمهوری مطلوب ما مجازات اعدام و هرگونه شکنجه روحی و جسمی، به هر شکل و روش و بهانه ای باید ممنوع شود. این جمهوری متکی بر قانون است و همه مردم در برابر قانون برابرند. باید شرایطی فراهم گردد تا ثروت و مال و مثال یا موقعیت اجتماعی، محرومان کشور را از حقوق برابر در مقابل قانون محروم نسازد.

۳۰ - در جمهوری مورد نظر ما کلیه قوانینی که برابری اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی زنان با مردان را محدود یا تنگی می کند، لغو خواهد شد. انتخاب پوشش آزاد است از دواج در سنین پائین و چند همسری ممنوع می باشد.

۳۱ - در جمهوری مورد نظر ما، آموزش دبستانی و راهنمایی رایگان و اجباری است. آموزش حرفه ای و دبیرستانی و دانشگاهی رایگان است و به دانشجویان نیازمند، وام و هزینه زندگی پرداخت می شود.

۳۲ - در جمهوری مورد نظر ما باید امکانات لازم برای برخورداری همه مردم از بیمه درمانی، بیمه بیکاری، بیمه اجتماعی معلولیت و سالخوردگی فراهم آید.

۳۳ - به منظور از میان برداشتن هرگونه ستم و تبعیض ملی و رفع دیگر مصائب ناشی از وجود یک دولت مرکزی قدر - قدرت، جمهوری مورد نظر ما باید ساختاری فدرالیستی داشته باشد.

فدرالیسم در ایران چه به دلیل وجود ملیت های گوناگون، چه به دلیل نقش دولت مقتدر مرکزی در شکل گیری استبداد و دیوان سالاری، چه به دلیل ناموزونی و ناهماهنگی رشد اقتصادی در بخش های مختلف ایران، می تواند نقش اساسی در استقرار و تثبیت آزادی های سیاسی، رفع ناموزونی های اقتصادی و اجتماعی و اعتلاء فرهنگی، رفع اشکال مختلف تبعیض و ستم ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران، ایفا نماید.

فدرالیسم مورد نظر ما، بالطبع نمی تواند تنها بر اساس ملیت و زبان شکل گیرد. در این شکل گیری باید ویژگی های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تمایل مردم، اصل آمیزش و تداخل اقتصادی و پیشرفت سریع و حل معضل واپس ماندگی و فقر در تمام ایران، مد نظر قرار گیرد. و رابطه مناطق فدرال و دولت مرکزی بر مبنای اصول بازار واحد، سیاست گذاری دراز مدت مشترک در خدمت رشد اقتصادی سریع مناطق عقب مانده، پاسداری از زبان مادری و یادگاریها و ارزش های قومی و ملی، آموزش زبان فارسی به مثابه زبان مشترک تنظیم گردد (ه)

۴۴ - در جمهوری مورد نظر ما، وظیفه ارتش پاسداری از مرز های کشور است. سیاست دفاع ملی در تناسب با توانائی های اقتصادی کشور ترسیم می شود. ارتش ملی در اساس بر پایه خدمت وظیفه عمومی به منظور دفاع از میهن در برابر تعرضات خارجی سازمان می یابد. ارتش به عنوان یک نهاد نظامی حق دخالت در امور کشوری را ندارد. نظامیان از حقوق برابر با همه شهروندان بر خوردارند.

۴۵ - در جمهوری مورد نظر ما، معتقد به پذیرش اقتصاد چند ساختاری و تنوع مالکیت، شامل بخش های خصوصی انتفاعی و غیرانتفاعی، مالکیت دولتی، تعاونی و پیشه وری هستیم. دولت در شرایط و چارچوب همزیستی و هماهنگی و رقابت، بخش های مختلف اقتصاد را مطابق با قوانین مصوب مجلس نمایندگان مردم تنظیم می کند. و مناسبات آنها را بر اساس نیاز های مردم و بهبود شرایط مائی زندگی و احتیاجات اقشار محروم جامعه و حفظ محیط زیست استفاده معقول از منابع طبیعی کشور، برقرار می - سازد. تعدیل شکاف طبقاتی با استفاده از اهرم های اقتصادی و از جمله مالیات های تصاعدی بر درآمد های بالا صورت می گیرد، که میزان آن را قانون تعیین می کند.

۴۶ - سیاست خارجی کشور با حرکت از منافع ملی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و عدم وابستگی به قدرت های بزرگ جهان تنظیم می شود. سیاست خارجی ایران بر اساس صلح و مودت در منطقه و جهان، در مخالفت با جنگ افروزی و تجاوز و برای محو سلاحهای هسته ای و شیمیائی و بیولوژیکی و همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان و عدم مداخله در امور آنان و پذیرش اصل حقوق برابر کشور ها، استوار است. پیروی از اصل سیاست عدم تعهد و دفاع از مبارزات سایر ملل برای آزادی و استقلال ملی، علیه تبعیض نژادی و حمایت از حقوق ملل فقیر و عقب مانده جهان، از پایه های اصلی سیاست خارجی ماست. ما خواستار احترام به حقوق و قوانین بین الملل، تقویت سازمان ملل متحد و جنبش غیر متعهد ها، همکاری با جنبش صلح و محیط زیست و طرفدار نظم عادلانه اقتصادی در جهان هستیم.

(ه) در رابطه با این ماده، بابک امیر خسروی، نظر مخالف داد که متن آن، در ضمیمه آمده است.

ضمیمه :

(به زیر نویس در رابطه با)

ماده ۴۳ مربوط می شود.)

درفرمول پیشنهادی (ماده ۴۳) از نظر شکل دولتی، باید توجه داشت که مصالء فدرالیسم به اندازه لازم مطالعه نشده و اطلاعات ما کافی نیست. هم نمونه جمهوری فدراتیو آلمان را داریم که موفق است و هم جمهوری فدراتیو یوگوسلاوی را که يك فاجعه می باشد. اتفاقاً نمونه یوگوسلاوی از نظر ترکیب ملی و قومی و عقب ماندگی عمومی بیشتر شبیه ایرانست تا آلمان فدرال. از سوی دیگر وضع آلمان که تا يك قرن پیش هنوز دولت واحدی نداشت در مقایسه با ایران که چندین هزار سال است از طریق حکومت مرکزی واحد اداره می شود، بکلی فرق دارد. اصولاً تغییرات در ایران نباید انقدر غیر منتظره باشد که به تلاشی کشور بینجامد.

فرمول‌های به اندازه کافی مطالعه نشده، می‌تواند ضررهای جدی داشته باشد. چنین راه حل‌هایی نیاز به کار متخصصان دارد. به نظر من ما نباید وارد مطالبی بشویم که بعداً خارج شدن از آن دشوار باشد. چپ‌دموکرات چند نکته را لازم است تاکید کند:

۱- در چارچوب ایران واحد و حفظ تمامیت ارضی ایران، ازخواست خود مختاری که حزب دموکرات کردستان ایران و سایر سازمانهای ملی - دموکراتیک مطرح می‌کنند، پشتیبانی شود.

۲- پذیرش شیوه حکومت مداری غیر متمرکز و دادن اختیارات به ایالات و ولایات، برای تصدیق و اداره امور استانها، اقتصاد محلی، فرهنگ و زبان به ویژه در مناطقی که چنین تضییقاتی اعمال می‌شود، بدون آنکه جنبه ملوک الطوائفی داشته باشد. در این رابطه، تجربه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که یک ابتکار انقلابیون دوران مشروطه و برخاسته از آذربایجان و یک ابتکار ملی است، می‌تواند مفید باشد. به هرحال، تصمیم در این باره و یا هر شکل احتمالی مناسب دیگر، را باید به عهده مجلس مؤسسان و اظهار نظر خبرگان گذاشت.

نظر من اینست که بجای ماده ۴۳، فرمول زیر مورد توجه قرار بگیرد:

در جمهوری آینده ایران، ما خواستار آن میان برداشتن هرگونه

ستم و تبعیض، بویژه ستم و تبعیض ملی در کشوری هستیم که اقلیت‌های قومی - فرهنگی و زبانی مختلفی در آن از برای هزاره‌ها، همزیستی داشته و با رشته‌های تاریخی، فرهنگی و عاطفی متعددی به هم پیوند خورده و ملت ایران را تشکیل می‌دهند. از دیدگاه ما، دموکراسی و حقوق بشر و استقرار صلح و آرامش پایدار و دوستی میان اقوام ساکن ایران با تأمین خواست خودمختاری اداری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و با آموزش زبان مادری در پیوند است. ما مدافع خواست خود مختاری برای اقوام ساکن ایران در چارچوب ایران واحد و تجزیه ناپذیر و با تعهد به حفظ تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ملی ایرانیم. و اساساً وجود یک دولت غیر متمرکز، و اعطاء اختیارات محلی را ضامن دوام دموکراسی در کشور و از الزامات رشد موزون اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و عامل مهمی برای رفع عقب ماندگی مناطق مختلف کشور، می‌دانیم. در این رابطه، احیاء فکر انجمن‌های ایالتی و ولایتی را چون شکلی از خود مختاری، با تعمیم آن به تمام کشور، که از دستاوردهای مترقی و ارزشمند انقلاب مشروطیت است، به قید تکمیل و تعمیق آن، با توجه به الزامات روز، در خور توجه می‌دانیم. به هرحال مطالعه اشکال دیگر کشورداری غیر متمرکز و تصمیم نهایی در باره آن را از وظایف مجلس مؤسسان منتخب مردم بشمار می‌آوریم.

میدانند. هرچند پروین بعنوان زن ادیب و شاعر زمان خودش قابل احترام است اما در بیان حسن زنانه و یا رنج ندی که بر زنان میرفت کلامش محافظه کار است. او از بی پروائی راپعه در سالها قبل از خود و شهامت فروغ درسالها بعد از خود به کلی دور مانده است.

با همه اینها نباید فراموش کرد که اگر معدودی از اشعار پروین دارای شیوایی و جوابگویی مقتضیات زمان خود نمیبود نامش تا امروز باقی نمیماند. اما از این معدود که بگذریم «پروین اعتصامی» اگر چه شاعر درد‌ها و آلام و رنجهای مردم است و شعرش دارای روانی و استحکام است. اگر چه ستمها و ناپرابری‌ها را در کل میبیند و همواره در کنار محرومین می‌ایستد اما شعرش از پویش و تحرک و عصیان زمانش خالی است. او شاعر زمانه اش نبود.

پروین به کجروان سخن از راستی چه سود
کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست

(مست و هشیار)

محتسب، مستی به ره دید و گریبانانش گرفت

مست گفت ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست

گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان میروی

گفت: چرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست

گفت: می باید تو را تا خانه قاضی برم

گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست

گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم

گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست

گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب

گفت: مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست

گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان

گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست

گفت: از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم

گفت: پوشیدست، جز نقشی ز بود و تار نیست

گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه

گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست

گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی

گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست

گفت: باید حد زنده هشیار مردم، مست را

گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست.

پروین اعتصامی...بقیه از صفحه ۱۱

اندر آنجا که قضا حمله کند

چاره تسلیم و ادب تمکین است.

او در پی گریز از پاسخ به پرسش‌های هستی به دامان عرفان پناه میبرد و راه حل مشکلات را در تسلیم در برابر اراده خدا می‌یابد. و این در حالی است که فضایی پیرامون او در عصیان علیه آن چیزی است که قضا و قدر و غیر قابل تغییرش میخواند.

پی کارهایی که گوید برو

ترا یا فلک دست پیکار نیست.

پروین از بیان احساس شخصی اش در شعر پرهیز می‌کند و تنها شعری که او احساسات شخصی خود را به دیگری ابراز میدارد شعری است که در سوگ پدرش سروده است. عشق و دنیای عاشقان برای او مفهوم زیادی ندارد و این شاید برآمده از محیطی باشد که عشق را در مغایرت با عفت و نجابت زنانه دانسته و «اخلاق» جاری زمانه پرهیز از آن را واجب میدانند. ملك الشعراء بهار در مقدمه دیوان پروین مینویسد:

«شاید خواننده شوریده سری از ما بپرسد، پس این دیوان درباره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می‌گوید؟ و فوراً جواب میدهد: شاعره مستوره را عزت نفس و دورپاش عصمت و عفاف رخصت نداده است که يك قدم در این راه بردارد.»

و کمبود این احساس زیبا به شعر او رنگ ملال و ناامیدی می‌دهد:

همه را کشتی نسیان کشتی است

همه را راه به دریای فناست.

پروین هرگونه لذت جسمانی و عشق جسمانی را ممانعی در آزادی روح می‌شمارد و برای رهایی دومی اولی را به بند میکشد.

رهایت باید، رها کن جهان را

نگهدار از آلودگی پاک جان را

شاید تعبیر پدرش، اعتصام الملك، از شعر او تعبیری رسا باشد:

«شعر پروین شعر اوقات و احوال نیست. شعر تزئین و تهذیب و تعمیم اخلاق کریمه است. ترانه روحفزای مهر و عاطفت و فضیلت است.»

پروین از بیان احساسات زنانه در شعرش دوری میکند و زن بودن برایش تنها در قالب مادر بودن معنی پیدا میکند. او در جایی آرزو میکند که «ای کاش مرد آفریده می‌شدم نه یک زن». و شاید همین خصوصیت شعر او باعث شد که تا مدت‌ها اشعار او را به دیگران نسبت



مصاحبه با بابک امیر خسروی

قسمت سوم

راه آزادی: در صحبت هایتان اشاره به سازمان اکثریت کردید. در واقع خصوصاً دوره آخر فعالیتش، در سال های گذشته- من البته از امروز حرف نمی زنم، موقعیت امروز این سازمان بکلی متفاوت است- در دوره بعد از مهاجرت رهبری سازمان اکثریت، صحبت این بود که رهبری آن بهمان مسیری افتاده است که حزب توده. همانطور که می دانید راجع به این موضوع بحث و گفتگو زیاد بود. شاید مساله عدم اعتمادی که بعضی مواقع میان عده ای نسبت به حرکت سازمان اکثریت و یا لاقابل بخشی از رهبریشان وجود دارد از همین جا ناشی می شود. شما برخوردتان نسبت به این مساله چیست؟

بابک: به عقیده من این ایراد تا حد زیادی درست است. واقعیت اینست که سازمان اکثریت یک دورانی، بخصوص در دوران اوگ مهاجرتش، کاملاً بر این محور حرکت میکرد که با حزب توده متحد بشود. این تمایل را ما از همان پلنوم هجدهم در نسامبر ۱۹۸۲ شاهد بودیم. در آغاز نماینده سازمان صریحاً در پیام خود اعلام کرد که سازمان برای هرگونه وحدت: تشکیلاتی، سیاسی و غیره آماده است. و خطاب به پلنوم گفت: این شما هستید که باید تصمیم بگیرید. من در آنجا از مخالفان سرسخت این سیاست بودم. آن روز، بدون اینکه فکر انشعاب در ذهنم باشد، صادقانه فکر می کردم درست نیست که سازمان اکثریت که اساساً وضع و تاریخ مبارزاتی دیگری دارد، سرنوشت خویش را با حزب توده بعد از شکست و با آن چریاناتی که در مصاحبه های تلویزیونی برملا شده بود و بار سنگین گناہانی که بدوش می کشید، پیوند بزنند. همان وقت، رفقا فرخ نگهدار و سلطان آبادی از من دلایل مخالفتم را خراستند و همین حرف را وسیعاً گفتم. متأسفانه بعد ها نیز تا مدت ها سیاست شان بر همین محور استوار بود. اگر یادتان باشد آنها در قطعنامه های خود، سازمانهای چپ را طبقه بندی می کردند. حزب توده و خودشان را بعنوان سازمان های امپیل مارکسیست-لنینیست و طرفدار انترناسیونالیسم پرولتری و در رأس همه قرار میدادند و میگفتند که وحدت احزاب طبقه کارگر بر این پایه باید استوار باشد. با این منطق، سازمان فدائیان خلق و ما را در درجه پائین تر و ردیف

بعدی قرار میدادند. یعنی سازمان هایی که انترناسیونالیسم پرولتری شان پارسنگ برمیدارد! با ما ها، از سیاست اتحاد عمل پیش تر نمیرفتند. من بر این باورم که این مشی رهبری سازمان اکثریت، کمتر بر میانی عقیدتی بود تا حسابگریهای سیاسی. تصور من اینست که آنها میخواستند جای حزب توده را در صحنه بین المللی اشغال کنند. این سیاست، حتی وقتی هم که جناح های چپ و راست در رهبری سازمان بوجود آمد و پلاتفرم های مختلفی ارائه شد، تا مدتها ادامه داشت و از مسائل مورد اختلاف آنان نبود. شاهد آن قطعنامه ها و اسناد پلنوم های مختلف و نیز صحبت هائیتست که شخصاً با برخی نمایندگان گرایش چپ همانوقت ها، در برلین و کلن داشتیم. خوشبختانه سازمان اکثریت شانس آورد و به سرنوشت حزب توده گرفتار نشد. تحولات شوروی در سمت گیری نوین سازمان نقش سرنوشت سازی داشت.

این مطلبی که شما راجع به بدبینی ها و یا پیش داوری های عده ای نسبت به سازمان اکثریت می گوئید، متأسفانه واقعیت دارد و به سادگی هم از بین نمیرود. در مسافرت اخیری که بهمراه آقای خانابا تهرانی به آمریکا داشتم، کاملاً احساس کردم. کم نبودند کسانی که سازمان اکثریت را نقش بدل حزب توده می دانستند. البته اغلب این افراد از تحولات اخیر سازمان بی خبر بودند. منتهی، من معتقدم که در شرایط کنونی این نگرانیها و بدبینیها بی جاست. زیرا صرفنظر از تحوّل بنیادی که در فکر و مشی و سیاست سازمان بوجود آمده است، باید توجه داشت که واقعاً اوضاع و احوالی که در شوروی و در جهان کمونیستی حاکم بود، بکلی از بین رفته است. نه آن اتحاد شوروی وجود دارد و نه آن حزب کمونیست.

راه آزادی: کمی بالاتر، چند سوال دارم در مورد تحلیل هایی که در گذشته از حزب توده ایران داشتید، خصوصاً در آن جزوه «سرنوشت تاریخی حزب توده ایران» مطرح شده اند. دارم. در آنها شما سه بخش خیلی مهم مطرح کرده بودید که اشتباهات حزب توده را دربارۀ روابط کمینترنی، در مساله تئوریهایی نادرستی که بر اساس آن برنامه حزب تدوین میشد و بالاخره ساختار استبدادی تشکیلاتی حزب توده را دربرمیگرفت. آیا

امروز هم برخورد شما با حزب توده ایران همانگونه است یا اینکه بخشی از آن انتقادات را نادرست میدانید؟ مثلاً یکی از چیز های خیلی مهمی که شما میگفتید شعار سرنوشتی بود، که هم شامل زمان شاه میشد و هم جمهوری اسلامی.

بابک: بنظر من نکاتی را که شما نمونه وار شمردید باید از هم جدا کرد. به این معنی که بخشی از آنها، انتقادات پایه ای و ساختاری است، مثل وابستگی به شوروی و روابط کمینترنی، درک ما از دموکراسی، چه در حزب و چه در جامعه و یا یک سلسله تئوریهایی غلط از جمله همین راه رشد غیر سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم در جوامع عقب مانده. و یا عمده کردن مبارزه امپریالیستی در شرایط عادی و قربانی کردن مبارزه برای آزادی و دموکراسی. خلاصه همان تژ معروف عمده و غیر عمده! در ارزیابی غلط از جمینی، یکی از پایه های تئوریک آن، همین عمده جلوه دادن مبارزه ضد امپریالیستی بود. اینها انتقادات پایه ای من به حزب توده بود که تماماً ناشی از وابستگی ایدئولوژیک حزب توده به اتحاد شوروی و دنباله روی از سیاست جهانی بود که شوروی ها برای پیشبرد منافع خود ابداع کرده بودند. من هنوز هم قویاً معتقدم که انتقادات من در این زمینه ها درست بوده است.

نکته ای که بیان آن را ضروری میدانم، از این قرار است: حزب توده، حتی در مهاجرت، هر جا از قید و بند آزاد بود و سیاستی را خود تدوین میکرد، در موارد متعددی تحلیل های درستی از وضع و تحولات کشور می داد و مشی سنجیده ای را دنبال میکرد. باید اذعان بکنم که شخصاً در مواردی، سیاستهای رهبری حزب را از زاویه چپ گرایانه ای انتقاد میکردم و کار و موضع من خطا بود. رفقای قدیمی که مرا خوب میشناسند، میدانند که کلاً در زندگی سیاسی ام در حزب توده، به استثناء دوره ملی شدن نفت و دفاع از مصدق، جزو جناح چپ و به اصطلاح رادیکال حزب توده بوده ام. مثلاً در پلنوم چهارم در قطعنامه ای که در آن هژمونی طبقه کارگر در انقلاب آینده ایران مطرح شده از مبلغان و طرفداران آن بودم. در واقع از همان درک لنینی انقلاب دموکراتیک حرکت میکردم. در زمان شاه هم طرفدار شعار سرنوشتی شاه بودم

و بعداً هم طرفدار شعار سرنگونی جمهوری اسلامی، و تا همین اواخر هم به آن پایبند بود. شما از موضع من در این مورد در جریان کنگره های اول و دوم با خبر هستید. در ۲۸ مرداد هم معتقد بودم که میبایست به هر قیمتی شده قیام می کردیم و دست به مقاومت میزدیم. این موضع آخری را هنوز هم معتقدم که درست بوده است. منتهی تاحدی برخورد افراطی و احساساتی داشتم و مقاومت و کشاندن مردم به قیام را به هر قیمتی ولو با علم به شکست و از دست دادن قربانی، ضروری میدانستم. من مثل بسیاری از توده ای ها، از اینکه دست بسته تسلیم دشمن شدید رنج میبردم. در مفاد قطعنامه های پلنوم چهارم، این موضع و روحیه، کاملاً منعکس است. اما موارد دیگری وجود دارد که مشی سیاسی حزب توده را که تا مدتها راست روانه میدانستم. و اینک به این نتیجه رسیده ام که در اشتباه بودم. بعنوان نمونه و در رابطه با سوال شما، به بحثی که در اوایل دهه ۵۰ مطرح بود اشاره میکنم. از اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، همزمان با نبردهای حزب شد، سیاست جدیدی را مطرح کرد. وی در گزارش به پلنوم، مشی جدید را، که مبارزه برای آزادی ها و دموکراسی محور آن را تشکیل میداد، ارائه کرد. از صاحب نظران اصیل و پیگیر چنین مشی ای، داود نوروزی بود، اسکندری می گفت، مهم و اساس مساله آزادی ها و مبارزه برای دموکراسی است و تاکید داشت که تکیه را باید روی این خط سیاسی قرار داد. میگفت نمیدانم از شورش و قیام چه از آب دربیاید و اصرار داشت که بگذاریم تحولات کشور در مسیر دموکراسی پیش برود. وی حتی معتقد بود که اگر شاه، مشروطه بشود و قانون اساسی را رعایت کند، بستاورد بزرگی است. در اوایل دهه ۵۰، مبارزه برای غلبه شدن حزب توده را مطرح میساخت. این خواستها در گزارش وی به پلنوم و در اسناد پلنوم ۱۲ یا ۱۳ منعکس است. باید اذعان کنم که جزو رفقای بودم که چنین سیاستی را راست روی میدانستم و خواستار طرح شعار سرنگونی بودیم. عبرت انگیز است که ما آن روزها درباره «جوهر تغییر ناپذیر استبداد شاه» و «قدرت بودن رژیم و ارتش ۵۰ هزار نفری» شاه، همان گونه استدلال میکردیم و راهی جز سرنگونی قهرآمیز نمی دیدیم که اینک مشابه آنها درباره جمهوری اسلامی و در دفاع از شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گفته میشود. بالاخره هم از سال ۱۳۵۳-۱۳۵۴ شعار سرنگونی رژیم سلطنتی رسماً مطرح شد و در برنامه حزب وارد گردید. گو اینکه دائم در نوسان بود و مدتی هم کاملاً کنار گذاشته شد و علیه آن استدلال می شد و شعار جبهه بسیار وسیع ضد استبدادی، جانشین آن گشت. تا اینکه در آستانه انقلاب بهمن دوباره شعار سرنگونی با شدت پاپ شد. در همین مقطع است که بین دبیر اول ایرج اسکندری که همچنان از مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک، چون شعار محوری دفاع میکند و بر اولویت ائتلاف با نیروهای جبهه ملی و نظایر آن تکیه دارد، با نورالدین کیانوری که شعار سرنگونی و مبارزه قهرآمیز را پیش میکشد.

اختلاف اوج میگردد. و همین منازعات و ملاحظاتی دیگری که شورویها داشتند، منجر به کودتای برکناری اسکندری از پست دبیر اولی روی کار آوردن کیانوری در دی ماه ۱۳۵۷ میشود. من البته عضو هیئت اجرایی نبودم و چون مقیم فرانسه هم بودم، کلاً دور از این بحث ها و ماجرا ها قرار داشتم. اما کاملاً خواستار و طرفدار طرح شعار سرنگونی بودم. تردیدی نیست که حاکم شدن مشی و تفکر رادیکال و تندروانه، بستر ذهنی و ایدئولوژیکی بود که حزب توده را به پیروی بی چون و چرا از «خط امام» سوق داد که با اضافه شدن برخی تئوریهای غلط متداول در جنبش کمونیستی و خصلت های منفی و فردی کیانوری، چون رهبر پلامنازع حزب در ایران، کار تا حد فاجعه چیران ناپذیر پیش رفت.

در رابطه با شعار سرنگونی، خاطره خنده آور و درعین حال عمیقاً دردآوری بیاد دارم که بیان آن را خالی از لطف نمیدانم. در همان اوایل دهه ۵۰، در جریان تدارک غرقه حزب توده در جشن سالیانه روزنامه کمونیستی اومانیته، هنرمند هوا دار ما طرحی کشیده بود که در آن یک دگل نفت با پرچم آمریکا و انگلیس دیده میشد. و مردم ایران را نشان میداد که در حال برانداختن و سرنگون کردن آنند. تاجی هم جداگانه کشیده بود که در صورت موافقت رهبری حزب بر سر دگل بگذاریم تا بیانگر سرنگونی تاج و تخت هم باشد! کیانوری در پاریس بود. من و رفیق هوشنگ که سخت طرفدار گذاشتن تاج بودیم، موافقت او را میطلبیدیم. کیانوری قلیاً موافق بود ولی از پاسخ روشن و موجه گیری طفره می رفت. چندین بار در خلال صحبت ها این سوال تکرار شد که «بالاخره تاج را بگذاریم یا نه» در برابر اصرار ما، یک هفته وقت می خواست تا پس از مراجعت به لایپزیک نتیجه را با تلفن اطلاع دهد. ما چون از موضع هیات اجرایی با خبر بودیم، به این حساب که وی میخواهد با آنها مشورت بکند، نگران نتیجه بودیم و اصرار داشتیم که او بنام دبیر حزب و مسوول غرب، حتی ضمنی هم شده، موافقت بکند. ولی باز یک هفته وقت میخواست. تا بالاخره در برابر سماجت ما گفت که «قرار است هفته آینده هویدا به مسکو برود. باید ببینم نتیجه مذاکرات او با مقامات شوروی به کجا می انجامد! اگر به حاشی نرسید، تاج را بگذارید و گرنه فعلاً صلاح نیست!»

از کیانوری خبری نرسید و ما هم با مسوولیت خود تاج را بر سر دگل گذاشتیم. دل مان خوش بود که یک کار انقلابی کردیم! مدتهاست که با اندیشیدن و ریشه یابی خطا های حزب توده و اساساً کل جنبش چپ، به استنتاجات دیگری رسیده ام. اینک صریحاً میگویم که انتقاد من از حزب توده که چرا شعار سرنگونی رژیم شاه را مطرح نکرد، نادرست بوده است. در عمل دیدیم که چگونه مبارزه از نامه های سرگشاده و مجالس شب شعر و اعلامیه ها آغاز شد و بتدریج اوج و وسعت گرفت و میتینگ ها و نمایشهای خیابانی جای آن را گرفت و بالاخره در اثر امتصایات سرتاسری، رژیم به زانو درآمد. جوهر اصلی این مبارزه، مسالمت آمیز بود و اقدامات

قهرآمیز و خشونت ها جنبه فرصی آن را تشکیل می داد. و تصادفاً خشونت ها و اقدامات قهرآمیز، بطور عمده از سوی نیرو هائی صورت گرفت که پس از پیروزی انقلاب زمینه ساز استبداد وحشتناک تری شدند.

ای کاش عقل همه ما قد میداد که در همان زمان شاه، مبارزه برای آزادی و دموکراسی را محور کار اپوزیسیون قرار میدادیم و می گذاشتیم تحول جامعه از راههای سیاسی بسوی تحقق آزادی ها و دموکراسی بینجامد و تا آنجا که در توان ما بود نمیگذاشتیم کشور ما به این فاجعه کشانده شود.

انصراف من از شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و جانشین کردن آن با شعار مثبت مبارزه برای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و تامین حاکمیت مردم، نیز از همین تعمق در سیاستهای گذشته سرچشمه می گیرد. ما برای چه میخواهیم رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم؟ جز اینکه میخواهیم رژیم سرنگون بر آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و حکومت قانون در ایران برقرار شود؟ اگر هدف استقرار چنین رژیمی است پس چرا از حالا مبارزه برای آزادی و دموکراسی را اساس سیاست مبارزاتی خود قرار ندهیم و از همین حالا به آن نست نزنیم. هر مشکلی که در راه این شیوه مبارزه وجود دارد، به مراتب بیشتر از آن در برابر شیوه قهرآمیز سرنگونی هست. با این تفاوت که در مبارزه سیاسی میتوان نیرو ها و اقشار وسیعی را از قدم های کوچک گرفته تا اقدامات گسترده تر، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال لحظه، جلب کرد. در حالیکه مبارزه برای سرنگونی رژیم چون قهرآمیز و با احتمال قوی مسلحانه است، فقط به دست پيشاهنگ و گروه کوچک میسر است و عملاً هیچ سنخیتی با فرهنگ دموکراسی ندارد. تجربه های فراوان تاریخی نشان داده است که در شرایط شورش و قیام، در لحظه ای که حرف از دهانه تفنگ بیرون می آید، سرنوشت بعدی حوادث ناروشن است و طبق قاعده، در چنین اوضاع و احوال برنده، آن نیروی است که به همین ابزار متکی است و قلدر تر است و به روایت انگلس، هراس بیشتری در دلها می افکند. و همین هم، خطر قدری بعدی و استبداد دیگر را در آستین دارد. از سوی دیگر، شعار سرنگونی پرطنین و ظاهرش انقلابی است. و حکایت از رادیکال بودن دارد. ولی عملاً کاری از پیش نمیزورد و تا روز موعود، چیزی جز شعار از آن باقی نمی ماند. زیرا حرکت سیاسی را و هر تغییر و تحول اجتماعی را مجبور است به بعد از سرنگونی موکول کند. زیرا کسی که به تغییر و تحول تدریجی و امکان آن معتقد باشد دیگر نمیتواند حرف از براندازی و سرنگونی بزند. شعار سرنگونی قانونمندی های خود را دارد. در مرکز چنین تفکری، مساله کسب قدرت از راه قهر و اعمال زور و به طریق اولی مساله فقط قدرت بدست آمده به هر قیمت، قرار دارد. چنین تفکری با تفکر دموکراتیک و شیوه مبارزه سیاسی برای تغییر و تحول در مسیر آزادی و دستیابی به حاکمیت مردم، همخوانی ندارد. البته وارد شدن در این بحث به تفصیل می انجامد که جاییش در این مصاحبه نیست.

پایان



در لابلای مطبوعات ایران

نشریه كلك و مناسبات فرهنگی ایران و تاجیکستان

ماهنامه ی فرهنگی و هنری كلك ۲۰ صفحه از شماره ی ۲۱ آذرماه خود را به مسئله مناسبات فرهنگی میان تاجیکستان و ایران اختصاص داده و بدین مناسبت علی دهباشی در مقاله ای باعنوان «ای بخارا شاد باش و دیر زی» از جمله نوشته است که: مردم تاجیکستان پس از ۷۰ سال مقاومت سرانجام موفق شدند با تغییر خط سیریلیک به خط فارسی به عنوان زبان رسمی تاجیکان، از سلطه نظام فرهنگی شوروی رهایی یابند. امروزه تاجیکان، این نوادگان رودکی با شوق و شور و عشقی وصف نشدنی در راه بازگشت به خط نیاکان خود هستند.

در این شماره كلك همچنین پیام بنیاد زبان فارسی تاجیکستان به این نشریه درج گردیده که در آن آمده است: بعد از دوریها و گمستگی های روابط فرهنگی و پس افکندن دیوارهای چینی و سدهای سکندری میان «ورارود» (ماوراءالنهر) و ایران در زمان به اصطلاح «سوسیالیستی» میان ما و شما، همخون و هم کیش و همزبان و هم فرهنگ و همتاریخ و همروشگان امروز، موردی مغتنم از عنایتها و سخاوتهای تاریخ به ما عطا شده که بتوانیم پای بست کاخ همبستگی و یکپارچگی فارسی زبانان این سو و آن سوی مرزها را به تازگی بریزیم. همچنین نکتور اکبرتورسان زاد رئیس بخش خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان در نوشته ای باعنوان «مکتوب سرگشاده به روشنفکران ایرانی» پس از اشاره ای به آرمانهای برپادرفته و حقوق پایمال شده مردم جمهوری های مسلمان آسیای مرکزی از ضرورت ایجاد یک نهضت پررنگ فرهنگی دامن گستر و برقرار ساختن پیوندهای ازهم گسسته بومیان فارسی زبان به تفصیل و باحرارت سخن رفته است. وی از جمله پیشنهادتاسیس یک سازمان بین المللی زبان و اصطلاحات فارسی را که باید ۲ کشور همزبان ایران، تاجیکستان و افغانستان در سطح فرهنگستان های علوم و بنیادهای فرهنگی بنیان گذارنده، به میان کشیده است.

ایران و جهان بدون شوروی

مورد تحلیل قرار داده و در پایان از جمله نتیجه گیری کرده است که: «همانند بسیاری جهان بینیهای دیگر، مارکسیسم - لنینیسم هم فصلی است در فلسفه، علم، سیاست و تاریخ تمدن که دومرحله از تحول جامعه ی بشری را به هم پیوند میزند. کسانی با اطمینان می گویند پیدایش این حلقه در زنجیره ی تحولات سیاسی جهان امری نالازم بود و فکر عدالت اجتماعی خواه ناخواه و خود بخود به نتایجی می رسید که امروز رسیده است. آنها در واقع می گویند بجای صرف وقت و نیرو برای ساختن لوکوموتیو بخار می شد یگراست سروقت قطار برقی رفت. صاحبان چنین عقایدی احتمالاً هنوز فرصت نکرده اند به تاریخ اجتماعی غرب تا دوسه دهه ی اول قرن بیستم، یا آن فاصله طبقاتی و تنعمات تبهکارانه طبقات حاکم آنها که امروز یاورنکردنی به نظر می رسد و نیز زمینه ای درگرفتن دو جنگ جهانی یا فاصله ی بیست سال نگاهی بیاندازند. وی همچنین تاکید کرده است که اندوه عمیق فلسفی، سیاسی گروههایی از روشنفکران، عمدتاً در جهان سوم در برابر دگرگونی غافلگیرکننده ی اروپا را باید درک کرد. در بدترین حالت این سرخوردگی ممکن است به تبلیغ بهبودی فکر و فعالیت سیاسی بگردد. یا به نفع از خشونت محض و فاقد پشتوانه محکم ثئوریک در برابر نظام های غیردموکراتیک منجر شود. قربانیان این دو افراط احتمالی هم جوانانند که راه مبارزه ی مطلقاً قهرآمیز را برمی گزینند، وهم دموکراسیهای دست کم نیم بندی است که در غیر این دو صورت احتمال داشت شکل بگیرد. بی تردید اکنون دیگر طرز فکر سیاسی مارکسیسم، یعنی عدالت اجتماعی و حق اکثریت به نخلت در تعیین مشی نظام اجتماعی، در حد اصلی در ورای بحث و تردید تثبیت شده است. لیبرالیسم غرب اهداف مارکسیسم لنینیسم از نظر دستاوردهای اجتماعی را به طور اصولی پذیرفته و عملی کرده است. حقوق کارگران، بیمه های اجتماعی، حق نظارت عامه بر مصرف دارایی عمومی و غیره. اما بخش دیگری از فلسفه سیاسی، اقتصادی مارکسیسم یعنی برتری طبقه کارگر و منع مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را رد می کند. در مقاله ی «انقلاب کارگری در جامعه دهقانی» به قلم ناصرزرافشان، نویسنده به تشریح این نظر پرداخته است که حساب سوسیالیسم از حساب نظام اقتصادی و اجتماعی فروپاشیدگی شوروی جداست. وی دلایل چهارگانه ی خود در توضیح علل بحران و سقوط نظام شوروی را بطور مفصل برشمرده است که بطور خلاصه عبارتند از: ۱. شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی روسیه و عقب ماندگی عمومی و درصد عظیم دهقانان جامعه. ۲. از میان بردن آزادیهای فردی و اجتماعی. ۳. نظام برنامه ریزی دولتی متمرکز، بدون نخلت و کنترل از پایین. ۴. دشمنی و مقابله و اعمال فشار دائمی از سوی امپریالیسم جهانی. درپایان نویسنده تاکید کرده است که اقتصاد سرمایه داری با تاریخ چندقرنی خود که ملو از رنج و نابرابری است، راه حلی نیست که بتواند

گزارش اصلی شماره ی آذر و نیمه نشریه آدینه به تحلیل فروپاشی شوروی و تاثیر آن در ایران و جهان از دیدگاههای گوناگون اختصاص یافته است. در مقاله «پایان ۲۰۰ سال پرماجرا» به امضاء م.ب. پس از نگاهی به ۲۰۰ سال همسایگی حکومت روسیه با ایران که از دوران سلطنت شاه سلطان حسین آغاز گردید، انحلال شوروی پایان فصل پرهیجانی از تاریخ و آغاز فصلی نو در تاریخ ایران و جهان محسوب گردیده است. به اعتقاد نویسنده درتمامی این نزدیک به ۲ قرن، رجال ایران از وحشت همسایه شمالی و تهدیدهای او مجبور شدند تا به همین قدرت شمالی یا قدرتهای دیگر (انگلیستان یا آمریکا) نزدیک و در زمانهایی وابسته بدانها شوند. در تمامی این نزدیک به سه قرن کسانی به سودای خدمت و یا جاه طلبی وارد صحنه سیاسی شدند، اما پس از چندی یا از سیاست بیرون رانده شدند و یا به وابستگی تن در دادند. همچنین یادآوری کرده است که در همه این سالها از میان کسانی که در مقابل قدرت بیگانه ایستادند در قرن ۱۹ امیرکبیر و در قرن بیستم نکتور محمد مصدق را تاریخ به یاد دارد. وی در پایان نتیجه گرفته است که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای ما ایرانیان به منزله آن است که بعد از صدسال سال بی نگرانی از همسایه ای قدرتمند به سربریم و بربنیاد قابلیت های خود بایستیم. در مقاله ی دیگری با عنوان «روشنفکران و جانشین مارکسیسم» به قلم م. قاند، پایداری و مقابله با نظامهای غیرعادلانه سیاسی و اجتماعی بعنوان اصلی ترین زمینه تفکر چپ در ایران و دیگر کشورهای جهان مورد تاکید قرار گرفته است و از جمله با ذکر نام شخصیتهای برجسته ای همچون جرج برنارد شو، چارلی چاپلین، گراهام گرین و در ایران همانند صادق هدایت و نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث که هر یک بنوعی از مناسبات و نظام های اجتماعی حاکم بی اعتماد و یا بیزار بوده اند، جایگاه آنها را در سمت چپ طیف سیاسی مورد بررسی قرار داده است. نویسنده سپس نقاط ضعف و قوت ایدئولوژیهای مارکسیستی و لیبرالی را

جایگزین نظام قبلی این جوامع و مشکل گشای آنان باشد. به اعتقاد او اندیشه حرکت به فراسوی نظام سرمایه داری، به سوی اقتصادی که به شکلی دموکراتیک و باهدایت عقل و اندیشه و انسانیت برنامه ریزی شده باشد، طرد نشده است.



از مرتضی سخن می گویم

در همین شماره ی ادینه، مطلبی با عنوان فوق درباره ی مرتضی کیوان و به قصد معرفی کتابی به نام «بن بست، براساس نامه هایی از مرتضی کیوان نوشته ی م. ف. فرزانه درج شده است. نویسنده ی این مطلب نوشته است که: «مرتضی کیوان پس از کودتای ۲۸ مرداد، تنها غیرنظامی بود که با افسران اعدام شد. او نه فقط يك انسان سیاسی، که روشنفکری بوده است با چشم اندازهای فرهنگی فراتر از زمانه خود که بر برخی از برجسته ترین روشنفکران و هنرمندان ما اثری رشد دهنده و خلاق داشته است. ف. س. تصریح کرده است که اطلاعات نسل ما از مرتضی کیوان بسیار ناقص است و کتاب «بن بست» فرزانه نتوانسته است طرح جامع از چهره ی دوست خود بپردازد.»

مصاحبه های خواندنی نشریه دانش و فن

شماره ی دیماه (۵) نشریه ی دانش و فن مصاحبه هایی با هنگامه اخوان با عنوان «خانم ها و موسیقی ایرانی»، غلامحسین نقشینه (دانی جان ناپلئون)، داود رشیدی هنرپیشه فیلمهای فارسی که اخیراً مجدداً به صحنه ی تئاتر کشور بازگشته، و همایون هنرپیشه سابق فیلمهای کمدی، منوچهر آتش درباره ی شعر و شاعران و محمد علی خجسته پور برنده ی مدال نقره مسابقات کشتی المپیک ۱۹۶۰م و نیز علی نصیریان هنرپیشه معروف ترتیب داده که همگی جالب و خواندنی اند. هنگامه اخوان درباره ی وضع موسیقی کنونی گفته است که: «موسیقی ما بصورت یکنواختی

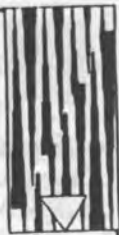
درآمده است و فقط به شکل ردیف خوانی و ردیف نوازی درآمده است که با مسایل روحی جوانان جامعه ارتباطی ندارد. پس نمی تواند برای جوانان جذابیتی داشته باشد.»

داود رشیدی در مصاحبه خود ضمن اعلام تصمیم برای بازگشت به صحنه ی تئاتر از جمله خاطرنشان کرده است که ما موافق رژیم گذشته نبودیم ولی ناگهان طوری با ما برخورد شد که هر اتهامی را به دوستان ما بستند. به آدمهایی که اصلاً آن گونه حرفها به آنها نمی چسبید. این عمل تئاتر را از پا انداخت ولی به رشد سینما کمک کرد و بازیگران تئاتر به سینما رفتند. محمد علی خجسته پور کشتی گیر و مربی معروف تیم ملی سابق کشتی نیز در مصاحبه ای ضمن درد دل های مختلف از جمله گفته است که: زمانی بود که کشتی گرفتن و مربی شدن واقعاً لیاقت و شایستگی فراوان می طلبید. حالا عده ای میایند و نست پرورده های دیگران را به عنوان شاگرد خود قلمداد می کنند و در روزگاری که مسافرت خارج دیگر کار هرکسی نیست، هر روز در یک گوشه دنیا با عنوان سرپرست، مدیر، رئیس، مربی و... خود را آفتابی می کنند. حقوق مادی و معنوی پیشکسوتان و افتخارآفرینان کشتی این مملکت نادیده گرفته می شود و از خانه و کاشانه واقعی خود دورافتاده اند. در این سالها از کدام پیشکسوت دعوت به کار و طلب مشورت شده است؟ کدامیک از مدال آوران المپیک به نوعی مورد تشویق قرار گرفته اند؟ بجز مرحوم تختی که آنهم دستش از دنیا کوتاه است. وی از جمله چنین ادامه داده است: «دردناک است. واقعاً جای تأسف دارد. مگر چند قهرمان المپیک در مملکت ما (زنده یا مرده) هستند؟ اگر در کمیته المپیک و درمحل فدراسیون کشتی (جز يك مورد) حتی يك قاب عکس از آنها پیدا کردید؟ آخر چرا باید اینگونه رفتار شود؟ آنوقت دیگران از آلمان، از استرالیا سراغ مرا می گیرند، عکس و تصویلات می خواهند تا در کتابها و جزوه های مخصوص پزندگان جواز المپیک به چاپ برسانند. شما قضاوت کنید! آیا باز هم می توان به سالهای از دست رفته دل خوش بود؟ علی نصیریان از پیشکسوتان تئاتر کشور سخن از سلب تجارب به دست آمده يك نسل و عدم تداوم منطقی رشد تئاتر در ایران می گوید. وی می گوید: همراه محمد علی جعفری، خانم لرتا و مرحوم خیرخواه گروهی داشتیم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد از هم پاشید. مسئله در تئاتر گروه است. اگر گروهی نباشد، تئاتر هم نخواهد بود. مجدداً آنچه بعد از يك دهه در سالهای چهل به دست آمده بود در سالهای پنجاه به ثمر نهشته بود. بعد از انقلاب از هم گسست. ما همه نوع تئاتر داشتیم: مردمی، تئاتر ترجمه، دانشجویی، تجربی، نمایشنامه نویسی. اینها همه از هم پاشیدند. عامل بعدی فقدان کوران هنری است. دیدن تئاتر، فیلمهای خوب، تبدلات فرهنگی در محافل هنری، شب شعر، نمایشنامه خوانی، سخنرانی و سمینارهای پامحتوا که حرفی «تعریف» و بطور کلی کتابهای درسی را برای مطرح شدن داشته باشند، هیچکدام از دانش آموزان دژ محکم و خوفناک نامیده است که نه توان خراب کردنش را دارند و نه جراتش را.

گزارش نشریه گردون درباره ی مسائل

آموزش و پرورش کشور

گزارش اصلی شماره مهراه نشریه ی گردون (شماره ۲۰، ۱۹) به مسائل آموزش و پرورش ایران اختصاص یافته است. در مقدمه ی این گزارش با اشاره به دشواریهای پیش از حد خیل عظیم معلمان کشور آمده است که معلمان ناچارند با کار آزاد، راندگی، تدریس خصوصی و هزاران کار دیگر روزگارشان را بگذرانند و یا دو و سه شیفته کار کنند. معلم امروز آنقدر خسته و مضطرب است که نمی تواند بر پاهای خود بایستد، بر پاهای شرافتش ایستاده است. توران میرهادی یکی از متخصصان نامدار تعلیم و تربیت کشور تاکید کرده است که: وقتی به خیل عظیم دبیلمه هایی که هیچ کاری بلد نیستند نگاه می کنید، آن وقت عدم کارایی نظام برایتان روشن می شود. این مسئله ای بسیار عمیق، تأسف انگیز و بحرانی است. به گفته توران میرهادی نظام آموزش و پرورش در ایران بسته است و بیشتر شبیه به نظام ارتش است. به معلمان گفته می شود که حق ندارند فراتر از کتاب درسی بروند. راهها و روشهای تدریس باید همانی باشد که دستور داده اند. در مواردی اگر معلم سعی کند مشکلات دانش آموز را بفهمد و شیوه دیگری برای او انتخاب کند، بجای تشویق مورد بازخواست قرار می گیرد. همه کارها طبق دستوراتی است که از مرکز صادر می شود و انطباقی با نیازها و شرایط مناطق گوناگون کشور ندارد. توران میرهادی در بخش های دیگری از مصاحبه با گردون بر نکاتی مثل افزایش فاصله در بکارگیری امکانات آموزشی برای اقشار پردرآمد و تهیدست جامعه، بدبینی خانواده ها به مسئولین آموزش و پرورش و تعقیر و اخراج و توهین به دانش آموزان توسط مسئولان و مدیران اشاره کرده و از جمله می گوید: مدارس ما کاملاً خورشان را از دانش آموزان جدا فرض می کنند. اگر خلائی از دانش آموزی سرزد اخراج می شود. دانش آموزی اخراج شد. کجا برود؟ به چه بهانه ای به مدرسه دیگر مراجعه کند؟ برای تعیین مدیر و مسئول ضابطه ای درکار نیست، تجربه، سابقه کار، شایستگی، دانش و توانایی مدیریت سنجیده نمی شود. به اعتقاد توران میرهادی آموزش و پرورش ما باید متحول شود، و این تحول هم نمی تواند یکباره و ناگهانی انجام گیرد. تحول واقعی تدریجی است و راه خود را آرام آرام باز می کند. وی همچنین می گوید که تنها راه این است که این تمرکز در نظام اداری از بین برود، استانها بتوانند اختیار عمل داشته باشند، شهرستانها و بخش ها بتوانند در موارد بسیاری تصمیم گیرنده باشند و ابتکار عمل داشته باشند. در بخش دیگری از گزارش گردون ناصر یوسفی روان شناس و نویسنده کتاب کودک به نقد کتابهای درسی پرداخته و کتابهای محافل هنری، شب شعر، نمایشنامه خوانی، سخنرانی و سمینارهای پامحتوا که حرفی «تعریف» و بطور کلی کتابهای درسی را برای مطرح شدن داشته باشند، هیچکدام از دانش آموزان دژ محکم و خوفناک نامیده است که نه توان خراب کردنش را دارند و نه جراتش را.



در

مخافل

سیاسی

برگزاری کنگره نهم حزب دمکرات کردستان ایران

کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران طی اعلامیه ای خبر برگزاری موفقیت آمیز کنگره نهم این حزب که از سوی شرکت کنندگان، کنگره قاسملو نام گرفت، را به اطلاع عموم رسانده است. کنگره که با سخنرانی کاک حسن آغاز شد، کار خود را با گزارش میسوط دکتر سعید پیرامون اوضاع داخلی ایران و جهان پی گرفت. آنگاه شرکت کنندگان در کنگره به بحث پیرامون گزارش ارائه شده و مجموعه فعالیت های حزب در ۴ سال گذشته پرداختند و به اتفاق آراء گزارش را مورد تأیید قرار دادند. در این اعلامیه همچنین آمده است که تغییرات در اساسنامه داخلی و برنامه حزب نیز پس از گزارش کمیسیون های مربوطه و بحث و تجزیه و تحلیل به تصویب رسیدند.

کنگره در پایان کار خود کمیته مرکزی جدید حزب را برگزید و کمیته مرکزی منتخب کنگره نهم در نخستین اجلاس خود دکتر سعید را به اتفاق آراء به دبیرکلی حزب انتخاب کرد. لازم به تذکر است که کنگره نهم حزب از ۲۰ آذرماه (سالروز تولد دکتر قاسملو) تا ۶ دی ماه بطول انجامید. احزاب و نیروهای سیاسی ایرانی و از جمله حزب دموکراتیک مردم ایران پیام های همبستگی به کنگره ارسال داشته بودند.

اعتراض جامعه دفاع از حقوق بشر به دستگیریهای اخیر در ایران

در این بیانیه با خیر دستگیری بیش از ۲۰۰ تن از مخالفان رژیم که جمهوری اسلامی آنها را به «گروههای سلطنت طلب و ساواک و مجاهدین» منتسب کرده، نشانه دیگری از سیاست تزویر و ریاکاری رژیم در قبال مجامع بین المللی ذکر شده است. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران ضمن درخواست آزادی فوری و بدون قیدوشرط دستگیرشدگان و تعویق اجرای حکم اعدام افسر ارتش متهم و تجدید محاکمه وی در حضور نمایندگان سازمانهای مدافع حقوق بشر، بویژه صلیب سرخ بین المللی، یکبار دیگر توجه مراجع بین المللی و بخصوص مجمع عمومی سازمان ملل متحد را به نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی جلب می کند و برای نجات جان زندانیان سیاسی و از جمله دستگیرشدگان اخیر استمداد می نماید. از سوی دیگر روزنامه انقلاب اسلامی در شماره ۲۷۱ خود خبر می دهد که دستگیرشدگان فوق همه از خود رژیم هستند و ادامه داده است که: «دیده اند اگر حقیقت را بگویند اقتضای است که هیچ چور نمی شود ترجیهش کرد. به آن عنوان سیاسی داده اند تا حکومت ایران گیتی ها، دستگیریهای سیاسی را گناه بعنوان فساد می کردند و حالا فسادکاران بزرگ را بعنوان سیاسی دستگیر می کنند.»

بیانیه شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) درباره انحلال شوروی

در این بیانیه از جمله آمده است که شوروی، در اذهان همواره آمیزه ای از آرمان اکتبر و راه اکتبر و مظهر تناقضات گوناگون، پیروزیها و ناکامی ها، دستاوردها و مصیبت ها، دادها و بیدادها، رشد و رکود و خوف و امید بوده است. آزمون اکتبر در وجود دولت شوروی هرچه که پیش تر رفت در تقابل با آرمان اکتبر رخ نمود. نیروی عظیم کهنه پرست جامعه که قبل و بیش از همه در دستگاه حکومت تک حزبی متشکل بود، در بیم از پیشروی روند تحول به کارشکنی و خرابکاری پرداخت. نیروی کور ناسیونالیسم در سراسر شوروی فوران کرد، کشور را زیر مهمیز خود گرفت و امید به اتحاد برای وضع بهتر، جای خود را به یاس از فردای مشترک و خشم و تقار علیه یکدیگر داد. سیاستمدارانی فرصت ها را تشخیص دادند و بنام آزادی و دموکراسی و با تکیه برخطاها و تزلزل های رهبری تحول، به بازی با احساسات مردم تازه بیدار شده برخاستند. تجزیه سیاسی و تجزیه ملی اتحاد شوروی را در هم پیچاند. یلتسین بعنوان فاتح میدان شکست کودتا مسیری را که برگزیده بود، سرعت گرفت. او و هم قماش هایش با حمایت آمریکا روند ایجاد «جامعه مشترک المنافع» جدید را کارگردانی کردند و آخرین تلاشهای گارباچف برای نجات اتحاد شوروی را عقیم گذاشتند. آنها که می خواهند رسالت نابودی آزمون اکتبر به نام آنها ثبت شود، پنهان نمی کنند که از آرمان اکتبر هم نفرت دارند. برنامه آنها، رواج سرمایه داری لجام گسیخته در کشور است، آنها از دموکراسی موجود در جوامع سرمایه داری هم نصیبی ندارند. در بیانیه تاکید شده که «ما روند فروپاشی اتحاد شوروی را علیه منافع همه ملل و بویژه ملل اتحاد شوروی سابق ارزیابی می کنیم و تأسف خود را از اینکه عقل سلیم در برابر کوتاه فکری و جاه طلبی سیاستمداران شیفته سرمایه داری شکست خورد، اعلام می کنیم.»

اجلاس عمومی جمهوری خواهان ملی

اجلاس عمومی سالیانه سازمان جمهوری خواهان ملی ایران در تاریخ ۲۶ و ۲۷ اکتبر در شهر کلن (آلمان) برگزار شد. این اجلاس علاوه بر طرح و بررسی مسائل تشکیلاتی و از جمله افزودن ۲ عضو علی البدل به شورای مرکزی توصیه کرد که سیاست فعالی نسبت به انتخابات مجلس چهارم با تکیه به همکاری نیروهای ملی درپیش گرفته شود. رهنمودهای مشخص این اجلاس در این زمینه هنوز منتشر نشده است. این اجلاس شورای مرکزی و کمیسیون نظارت این سازمان را انتخاب کرد. نهضت مقاومت ملی ایران درپیام خود به این اجلاس تاکید کرده است که اگر نیروهای ملی و دموکرات قادر نگردند الטרناطیو قابل قبولی به مردم ارائه کنند، ممکن است شرایط سال ۵۷ بار دیگر تکرار گردیده و دیکتاتوری دیگری بر مملکت حاکم گردد. ویژگی این الטרناطیو از جمله با اتکاء به حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی و رفاه اجتماعی بعنوان برنامه مشترک تمام نیروهای ملی قید شده است. همچنین قبول اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصل جدائی حکومت از دین مورد تاکید واقع شده است. درپیام آمده است که نکات مورد اختلاف نیروهای ملی چه در ارائه شکل نظام حکومتی و چه در زمینه دیگر تنها در چهارچوب یک برنامه سیاسی و عمل مشترک قابل حل خواهد بود. جنبه ملی ایران (فراکسیون متحد) نیز طی پیامی به اجلاس جمهوری خواهان ملی از جمله به تجزیه و تحلیل اشتباهات گذشته ملیون پرداخته و آمده است که: «از همان زمان که یافتن راه حل های سیاسی برای پیشبرد مقاصد دمکراتیک به پیچیدگی گرانید، بخش فعال و قابل توجهی از ملیون بجای حرکت از اصول خود، مرعوب اصول دیگری شدند. ایجاد وحشت از طریق مبارزه مسلحانه و خشن از ۲۰ سال پیش به این سو که دکترینش دامن زدن به خشونت میان پوزیمسیون و اپوزیمسیون بود، سرانجام بخشی از ملیون را به دام خود کشید. ملیون از راه و روش خود دور شدند و در نتیجه «راه حل گرای» جای خود را به «ریشه گرای» داد.»

در این اعتراض نامه که خطاب به حجت الاسلام رئیسی دانستان انقلاب اسلامی تهران تنظیم گردیده، مصاحبه مطبوعاتی وی درباره جمعی از اعضای نهضت آزادی ایران و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران که در زندان بسر می برند، به شدت مورد انتقاد قرار گرفته و بطور کلی تصریح شده است که رسیدگی به اتهامات وارده در صلاحیت دادگاههای انقلاب نیست و برطبق قانون می بایستی موارد مذکور به عنوان اتهامات سیاسی در دادگاههای عادی با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار گیرد.

همچنین درباره ی ادعای دانستان انقلاب اسلامی مبنی بر برخورد اسلامی و انسانی با زندانیان، مطرح شده است که این چه نوع برخورد اسلامی - انسانی است که تنها در زندانهای انفرادی قابل اجراء و کارساز می باشد. در نامه این ستوال مطرح شده که به استناد کدام ماده قانونی اگر فردی یا گروهی سختی را اظهار کند که همان را رادیوها یا منابع خبری خارجی هم مطرح می کنند، این جرم تلقی می شود؟ در نامه ی نهضت آزادی تاکید شده که اعتراف و اقرار متهم در زندان معتبر نیست و قانون اساسی نیز در اصل ۲۸ اینگونه اعترافات و اقرار را بی اعتبار دانسته است.

فریاد کمک از زندانهای رجوی

علی اصغر حاج سیدجوادی در شماره ۷۷ نشریه فدایی بنا به اطلاع موثق سرنوشته صدها نفر از هموطنان و خانواده های ایرانی را که در عراق از سازمان مجاهدین و شیوه های قرون وسطائی رهبری آن جدا شده اند، با حساسیت منعکس کرده و از جمله نوشته است که: « افراد و خانواده هایی که سر از دنبال روی رهبری رجوی باز زده اند در این زندانها که به قول رجوی «مهمانسرای ارتش آزادی بخش» خوانده می شود، گذشته از تحمل فشار روحی و کمبودهای غذایی و بهداشتی در صورت اعتراض یا اصرار برای آزادی و خروج از عراق مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. اکنون کسانی که با داشتن پناهندگی سیاسی و استفاده از فرصت های خاص موفق به خروج از این زندانها شده اند خبر از اعدام و سربو نیست کردن عده ای از ناراضیان زندانی سازمان مجاهدین می دهند. حاج سیدجوادی تاکید کرده است که این جوانها که ایمان خود را در راه نیرنگهای گوناگون رجوی از دست داده اند هدفی جز نجات از آن حصار و رهایی از زندان ندارند. رهبری مجاهدین و دولت فاشیستی سدام نه فقط گامی در راه خروج این افراد از خاک عراق بر نمی دارند، بلکه با همکاری و همدستی خود همه راهها را بروی آنها بسته اند.

ابتکار آزادیخواهان ایرانی در بلژیک

به ابتکار جمعی از آزادیخواهان ایرانی در بلژیک جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی در ایران فعالیت خود را از ۱۱ دیماه سال جاری آغاز کرد. در منشور این جبهه اصول زیر مورد تاکید قرار گرفته است: آزادی و دمکراسی به معنای فعالیت کلیه احزاب و نیروهای سیاسی و جمهوری جدا از دین و ایدئولوژی به مثابه مناسب ترین نوع نظام مردم سالاری، استقلال و رشد و ترقی اجتماعی - اقتصادی همراه با تامین عدالت اجتماعی.

راه حل های آسان

ابوالحسن بنی صدر در شماره ۲۷۱ انقلاب اسلامی نابودی اردوگاه کمونیسم را مورد تحلیل قرار داده و از جمله نوشته است که: این فروپاشی می توانست با خونریزیها و ویرانگریهای بسیار به انجام رسد. هنر گارباچف بود که فروپاشی را در يك تحول نسبتاً آرام به انجام برد. بنا از پایه پوسیده بود و دوده آخر آنرا به زور شمعک زندان نگاهداشته بودند. اگر آن زمان که کار رژیم تمام شده بود، تحول دادنش را سازمان می دادند، نه يك نسل دیگر قربانی می شد و نه «اردوگاه سوسیالیسم» به کشورهای جنوب یا «اردوگاه فقره می پیوست. بخشی از تقصیر برعهده وروسیل و همدستان اوست و بخشی دیگر تقصیر ریگانسیم است که از راه رقابتی گور و سخت خصم آلود، جریان تحول از درون را در روسیه بسیار کند کرد. ۳ نسل قربانی راه حل آسانی شدند که لنین و استالین پیش پایش گذاشتند و بیم آن میروند که یک یا دونسل نیز قربانی «خدای بازار» بشود. انسانها و جامعه های انسانی به پذیرفتن راه حل آسان تمایل دارند. ایرانیان نیز آسان جذب راه حل های آسان می شوند. به دلیل هوش و وجدان جمعی نیرومندان، پیشاپیش از تحوهای بزرگ آگاه می شوند اما وقتی فرصت به دست می آورند، به امید راه حل های آسان، آنرا از دست می دهند.

تکذیب جبهه ملی ایران

دکتر پرویز داور پناه عضو هیأت اجرائی جبهه ملی ایران در اروپا طی نامه ای که رونوشت آن به دفتر روزنامه ارسال شده است خیر مندرج در کیهان لندن دال برامضای قطعنامه مشترک با حزب دمکرات کردستان ایران، حزب توده، سازمان مشروطه خواهان ملی در کلن را تکذیب کرده است. وی در نامه ضمن ربط دادن این خبر با طرح آقای حسن تزیه تحت عنوان «قطعنامه تاسیس پایگاه اتحاد برای دمکراسی» نوشته است: «برای اینچنانب و اعضای جبهه ملی ایران در اروپا اظهارمن الشمس است که ما و حزب توده و حزب دمکرات کردستان و سلطنت طلبان هرگز نمی توانیم بایکدیگر ائتلاف کنیم.»

قطعنامه سمینار مجامع اسلامی

دانشجویان ایرانی

سمینار فوق که از ۲۶ تا ۲۸ تاسمیر در شهر کلن تشکیل گردید در قطعنامه خود از جمله انتخابات دوره چهارم را مردود شمرده و با شمردن پیامدهای استبداد و فساد در ایران چاره را درپازگشت به اندیشه راهنمای انقلاب عظیم ایران دانسته است. در قطعنامه قید شده است که ایرانی قوی و دارای دمکراسی می توانست درتحول جمهوری های آسیای نقش خود را بعنوان قلب حوزه فرهنگی بازی کند و گذار مطلوب این جمهورها را از استبداد به آزادی تسهیل کند. در قطعنامه همچنین کنفرانس مادرید بعنوان کنفرانسی که بر بی عدالتی بنا گذاشته شده توصیف شده و قید شده که این کنفرانس نمی تواند به صلح پایدار و عادلانه بیانجامد. در قطعنامه همچنین سیاست کشورهای غربی درقبال جمهوریهایی نوپایی که باتلاشی امپراطوری روسیه بوجود آمده اند، و کشورهای جنوب و بخصوص ایران مردود اعلام گردیده است.

اپوزیسیون پراکنده و رؤیای تحول

دمکراتیک

این عنوان مقاله ای است که در شماره ۸۰۷ نشریه پویش به امضاء سپهر درج شده و در آن بطور بسیار مشروح درباره دورنمای تحول رژیم، وضع اپوزیسیون و نیروهای چپ دموکرات و غیره اظهار نظر کرده است. نویسنده از جمله نوشته است که مجموع جمعیتهای دموکرات و نواندیش و تعداد نشریات مترقی ایرانی در خارج اگر چهار رقمی نباشد، بست کم ۴ رقمی است. انبوه جمعیتها و محافل چند نفره و یا چند ده نفره بی که هرکدام به آینده و چشم اندازی می اندیشند که دران جامعه ایران درسایه دمکراسی و عدالت اجتماعی مسیر پیشرفت و ترقی را طی کند. اما علیرغم تشابه فکری و نزدیکی های وسیعی که میان این دستجات و محافل مختلف سیاسی مشاهده می شود و اهداف نسبتاً مشترکی که دنبال می کنند و مدعی مبارزه برای تحقق آنها هستند، تشتت و پراکندگی همچنان ادامه دارد. وی از جمله پیشنهاد کرده است که این نهاد ها و تجمع ها، حول اهداف و خواسته های مشابه خود گرد هم آمده و با تشکیل يك نهاد سراسری متشکل از نمایندگان همه این تجمع ها تحت هرنام، اتحادیه سراسری ایرانیان دمکرات، حزب سوسیال دمکرات در تبعید، کنفدراسیون دمکراتیک ایرانیان و یا هرنام دیگر درقدم اول اهداف و خواسته های مشترک خویش را به گوش مردم ایران و افکار عمومی جهان برسانند و سپس پروژه ای کاملاً طبیعی را طی کنند تا بتوانند برای تدوین يك برنامه پیشنهادی برای سازندگی ایران دمکراتیک تلاش نمایند.

توضیح لازم درباره بحث آزاد پیرامون مسأله ملی و خلق‌ها در ایران:

هیات تحریریه راه آزادی به اطلاع خوانندگان عزیز میرساند که بعلم استقبال فراوان از بحث آزاد پیرامون مسأله ملی و خلق‌ها در ایران، درج کلیه مقالات بویژه مقالات بلند، با تأسف به تأخیر افتاده است... ما ضمن پوزش از همه کسانی که در این بحث شرکت کرده اند، سعی میکنیم کلیه مقالات را بتدریج در صفحات روزنامه منعکس کنیم. همانگونه که پیشتر توضیح داده ایم مقالات طولانی یا اندکی اختصار درج خواهند شد.

جنبش‌رهای بخش‌کردها و بحران‌خاور میانه

سیامند

حکومت اروپاییان پمنا به مهمترین حکومت این دوره از مصر و سوریه و بین‌النهرین نیز فراتر میرفته است.

کردها توانستند بدین ترتیب همواره استقلال خود را حفظ نمایند و بندرت تن به سلطه دیگران میداده اند.

تلاش و مبارزه کردها برای استقلال موجب آن شد که در سال ۱۹۱۴ بیش از بیست و سه امیر نشین کرد در کردستان تشکیل یافتند.

بخشی از آنها که «گورد حکومتی» حکومت‌های حاکمان شان نیز در خطبه خوانده میشدند، خود سگه میزدند و نام سال ۱۹۲۱ معاهده سور میان متفقین جنگ اول

و سلطان عثمانی به امضاء رسید که چشم انداز تشکیل یک دولت مستقل کرد را دربرداشت و مسأله ملی کرد برای اولین بار در تاریخ از

جوانب بین‌المللی برخوردار گشت. متأسفانه این تصمیم هرگز به اجراء در نیامد و کردها این بار نیز مورد خیانت واقع گشتند و

کردستان تکه تکه گشت و قرن بیستم به قرن مبارزه کردها برای کسب آزادی و استقلال تبدیل گشت.

آیا صلح درازمدت در این منطقه امکان پذیر است

بی‌گمان یکی از قربانیان جنگ خلیج فارس کردها میباشند. تمامی مناطق کرد نشین عراق خالی از سکنه شده و هم‌اکنون بیش از چهار میلیون کرد در بدر و آواره در انتظار مرگ میباشند. روزی نیست که صدها نفر از

گرسنگی و سرما هلاک نشوند و با وجود این رژیم فاشیستی ترکیه از ورود آوارگان کرد به داخل کشورش جلوگیری میکند و در بخش

کمک‌های ارسالی و مساعدت با سازمان صلیب سرخ سرباز میزند. سربازان ترک تاکنون بارها بروی آوارگان آتش گشوده اند و تعداد

زیادی را زخمی نموده اند. تشکیل اردوگاه برای آوارگان کرد میتواند در کوتاه مدت هزاران نفر را از خطر مرگ نجات

دهد ولی نمیتواند راه حلی برای مسأله ملی کردها باشد. آنچه مسلم است اینست که خاور میانه هرگز روی صلح و امنیت و آرامش را نخواهد دید، تا زمانی که خواستهای مشروع و

برحق کردها برآورده نشود. تجربه جنبشها و قیام‌های سرکوب شده کردها می‌آموزد که هدف دولتهای اشغالگر کردستان نابودی و

هویت‌زدایی کامل از کرد است. بیش از یک بقیه در صفحه ۳۶

اورانیوم و نفت که بغیر از نفت تاکنون از دیگر ذخائر یاد شده بهره برداری نشده است. حاصلات استخراج نفت کردستان به جیب همه

رفته بغیر از کردها. علاوه بر این سیاست دولتهای مرکزی حاکم بر کردستان همواره آن بوده که کردستان را از نظر اقتصادی عقب

مانده نگه دارند و از پیشرفت صنایع در کردستان آگاهانه و عملاً جلوگیری نموده اند. یکی دیگر از دلایل سرکوب و اعمال ظلم و ستم

ملی بر کردها و مخالفت با آزادی کردستان، مبارزه پیگیر کردها برای تسجیل دمکراسی در دولتهای مرکزی حاکم بر کردستان بوده است.

برای اثبات این واقعیت کافی است مبارزه پیگیر کردها را علیه نظام قشری آخوندی در ایران در ده سال گذشته ذکر نمود.

زبان
زبان کردی جزو زبانهای هندو اروپایی محسوب میشود و ریشه آن به زبانهای ایرانی

برمیگردد. لهجه‌های مهم زبان کردی عبارتند از: کورمانجی، سورانی، زازایی و گورانی. اکثریت کردها به لهجه کورمانجی تکلم میکنند

و برای نگارش زبان کردی از الفبای مختلف استفاده میشود. کردهای مقیم در ترکیه از الفبای لاتین و کردهای مقیم در ایران و عراق

و سوریه از الفبای مشابه به عربی و کردهای مقیم شوروی از الفبای کوریلی استفاده میکنند. متأسفانه تاکنون زبان جامع ادبی کردی

تدوین نیافته و صاحب‌نظران بر این عقیده اند که الفبای لاتین میتواند جهت چنین هدفی مفید

تر از دیگر الفباها واقع گردد.

دین
بیش از ۹۸٪ از کردها مسلمان اند. لیکن آنان هرگز بعنوان مسلمانان متعصب و قشری شناخته نشده اند. کردها همواره با ملت‌های

همسایه غیر مسلمان خود مانند آسوریها و ارمنه و یهودیان و مسیحیان به شیوه مسالمت آمیز و همسایه‌وار زندگی کرده اند.

کردان در تاریخ
خواست استقلال و تشکیل دولت مستقل کرد در سرزمین کردستان نه خواستی تازه است و نه اتوپی. این ادعا که کردها هرگز مستقل

نیوده اند، ادعائی است پوچ و تنها بر بی‌اطلاعی از تاریخ دلالت دارد و پس در میان شاهزادگان کرد که حکومت کرده اند و در تاریخ حماسه‌ها آفریده اند، میتوان از سلسله شداییان (۹۵۱)، سلسله مروانیان (۹۹۰) و سلسله ایوبیان (۱۱۶۹-۱۲۵۰) یاد کرد. قلمرو

دولتهای عراق، ترکیه، ایران و سوریه سالیان متمادی است که جنگ خانمان براندازی را علیه ملت کرد آغاز کرده اند و واقعیت این است که هدف نهائی این دولتها نابودی ملتی است که تنها گنااهش کرد بودن است و بس.

قریب دو قرن است که این ملت در راه آزادی و رهائی‌اش از ستم ملی مبارزه میکند. لیکن همواره مورد خیانت واقع شده و انقلاباتش را به خاک و خون کشیده اند. باوجود این از

مبارزه نست نکشیده و نخواهد کشید. چشم اندازی به تاریخ کرد و کردستان گواه این امر است.

کردها که هستند و آرمان‌شان چیست
ملت کرد یکی از قدیمی‌ترین ملت‌های خاور میانه است و تاریخ پیدایش‌اش به هزاره سوم

قبل از میلاد برمیگردد که در کنار سومر و آشور در زمره صاحبان یکی از اصیل‌ترین فرهنگ‌های عصر باستان میباشد.

سرزمین کردستان تا قبل از قوام امپراطوری‌های عثمانی و صوفی، سرزمینی واحد و تقسیم نشده بود و در نتیجه شکست صفویان از ترکها در جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴ خاک کردستان

عملاً میان ایران و عثمانی تقسیم شد. این تقسیم رسماً در سال ۱۶۳۹ میان شاه عباس صفوی و سلطان مراد عثمانی به امضاء رسید.

کردستان برای بار دوم بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه دولت عثمانی تقسیم گردید و بدین سان ملت کرد به ملتی پراکنده در دولتهای

ترکیه، ایران، عراق، سوریه و اتحاد شوروی تبدیل گردید.

تکه تکه کردن کردستان بر اساس منافع اقتصادی متفقین جنگ جهانی اول صورت گرفت و آنچه پایمال گردید، حقوق مشروع ملت‌های تحت ستم خاور میانه بود. کردها علیه

حقوق بر باد رفته شان و تجزیه سرزمین کردستان به شورش پرداختند و تاکنون نیز این شورش‌ها ادامه دارند و دولتهای حاکم بر

کردستان در سرکوب این جنبشها از هیچ چنایتی دریغ نکرده اند. آنچه در زیر خواهد

آمد، روشنگر این مسأله خواهد بود که چرا کردها را در راه رسیدن به آزادی به خون کشیده اند و اینجاست که شوینیزم عرب و فارس و ترک علیه ملتی تحت ستم متحداً عمل میکنند:

کردستان از دید اقتصادی-اجتماعی
سرزمین کردستان سرشار از ذخائر زیرزمینی است؛ از قبیل طلا، نقره، مس و

به استبداد پایان دهیم!

سهراب پاکنهاد-آلمان

انتخابات آزاد را برگزار کنیم!

کمتر از يك دهه به پایان قرن بیستم، قرنی که تحولات سریع جوامع بشری، رویدادها و انقلابات متنوع اجتماعی و دگرگونیهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، هیچ بخش از تمدن و مدنیت انسان کره خاکی را بی تأثیر نگذاشت. با اینحال در کنار دستاوردهای مثبت آن، نمی توان از چهره پیدالتی و زشت ایندوره سخن گفت. در طول این سالها، انقلابات اجتماعی متعددی در ممالک مختلف وقوع پیوسته که چهره جغرافیایی سیاسی جهان را تغییر داده است. اما شکست و بازگشت استبداد و حاکمیت قدرتمندان جدید که با زورگوشی و بهره گیری از مذهب یا ایدئولوژی خاص، آرمانهای انقلابی مردم را تغییر و به استحکام نظام جبار خود میپرداختند از نتایج اسفبار خیلی از آنهاست. استالینتسم در شوروی، مائوتسزم در چین و نتایج يك سری از انقلابات در کره، ویتنام، کامبوج، ایران، کوبا... تغییرات رادیکال در بخش شرق اروپا برای مدت ۴۵ سال و پیروزی عمدتاً نظامی چکرایان در آفریقا، کوبا، نیکاراگوئه، در کنار تمام حوادث با اهمیت این قرن، نظیر دو جنگ بین الملل، مناقشات جبران ناپذیر منطقه ای بین ممالک استعمار زده، رشد علوم و تکنیک در ممالک صنعتی و سرانجام انقلاب علمی-صنعتی که ساختار روابط اجتماعی و مناسبات تولیدی را دگرگون کرده و میکند. تماماً بی تأثیر بر روابط جهانی نبوده و نیست. اینک جهانی دو قطبی و جنگ سرد، محاصره اقتصادی چین و ممالک اروپای شرقی، سرکوب جنبشهای اجتماعی در ممالک تحت ستم، یورش به جوامع استقلال طلب و ایجاد پایگاههای نظامی که اینک جای خود را به روابط نوین و ایجاد نظم نوین میدهد که اروپای متحد و کاهش تسلیحات مخرب کلاسیک و استراتژیک از اثرات آنست، اینک صحبت از دمکراتیزه کردن جوامع درحال رشد، کاهش اختلاف بین شمال و جنوب (ممالک ثروتمند و فقیر شده)، توزیع مناسبتر ثروتهای منطقه ای در میان است و تحقق آن بدون مشارکت مردم و رهبران نوراندیش و احزاب سیاسی دمکرات منتخپ خود این مردم، امکان موفقیت ندارد. استعمار اگر دمکراتیزه میکند به منافع اقتصادی و بازار تجاری خود بیشتر از هر عامل دیگری اهمیت میدهد. روابط سیاسی و حجم مبادلات تجاری بین آلمان، ایتالیا، فرانسه و ژاپن با جمهوری اسلامی و عدم توجه به

وضعیت وخیم مردم کشور ما و سرکوب شدن آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی و لگدمال کردن اعلامیه جهانی حقوق بشر، باید مورد دقت و توجه تمام احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون دمکرات و مترقی ایران قرار بگیرد.

انقلاب ۵۷ و استقرار نظامی اسلامی:

۲۵ سال بعد از سرکوب نهضت ملی کردن نفت ایران که یکمک محافل استعماری آمریکا و همدستی انگلیس و نوکری محمد رضا پهلوی و سرسپرگی ارتجاع ایران در مقابل حاکمیت ملی و بازگشت دوره اختناق سیاه سلطنتی بود بار دیگر مردم کشور ما همچون دوران انقلاب مشروطیت، سالهای بعد از شهریور ۲۰ و دوران مبارزات ملی برای نفت و حاکمیت بر منابع کشور و در ابعادی بمراتب وسیعتر از دوران پیشین پا بیدان مبارزات حق طلبانه و عدالتجویانه نهاد که اگر چه به طرد نظام سلطنتی انجامید و یکی از فاسدترین و مستبدترین حکومتهای جهان را سرنگون کرد اما این تلاش به ایجاد نظم، قانونیت، حکومت پارلمانی دمکراتیک نیانجامید. ولایت فقیه، استبداد سیاه يك رژیم آخوندی آزادی کش را بر کشور مسلط ساخت و به تخریب اقتصاد کشور و نابودی ارزشهای فرهنگی انسان ایرانی پرداخت...

جمهوری اسلامی با سوء استفاده از باورهای دینی مردم، هویت ملی و تمدن و مدنیت تاریخ کهنسال ما را مورد هجوم قرار داده و فرهنگ ستیزی و آزادی کشی در خصلت و سرشت توسعه طلبانه اوست. با چنین رژیمی که بپند های قانون اساسی آن نفی مطلق اراده مردم است و حاضر به دادن کمترین آزادیهای فردی-اجتماعی و سیاسی بمفهوم اصولی آن نیست چه باید کرد؟ آیا طرح شعار «انتخابات آزاد» پاسخگویی نیاز اپوزیسیون برای يك شعار واحد-گسترده و بسیج توده مردم برای برکناری این رژیم و برون رفت کشور از اوضاع وخیم کنونی است؟

با نگاهی به اپوزیسیون ایران و خواست بخش بزرگی از نیرو های ملی، دمکرات و چپ تواندیش برای توافق بر سر يك شعار مشخص روز که هم جنبه عملی-تاکتیکی را در خود داشته باشد و هم نوعی استراتژی مبارزاتی برای سالهای آینده باشد، ما میبایست اول شعار پایان دادن به استبداد را مطرح کنیم و بلا رنگ در ادامه آن شعار «انتخابات آزاد» را.

اولا شعار پایان دادن به استبداد یعنی تا وقتیکه وضعیت چنین است و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در ایران رعایت نمی شود نمی توان بدون برکناری استبداد و ایجاد حداقل تضمینهای حقوقی و اجتماعی، از آزادی احزاب و اتحادیه ها صحبت کرد. بدون آزادی احزاب و تبلیغ و آشنایی مردم به طرحها، برنامه ها و اهداف سازمانها و احزاب که بنظر من یکلی یا دوران انقلاب ۵۷ تفاوت اساسی دارند چگونه میتوان انتخابات آزاد در ایران برگزار کرد. بعقیده نگارنده جریان استقرار دمکراسی و آزادی هرچند بصورت نسبی در وضعیت و شرایط جامعه امروز ایران از سه مرحله تفکیک شده اما در پیوند با یکدیگر تشکیل می شود. اولاً باید با ایجاد يك جبهه وسیع ملی و جمهورخواه رژیم را از راه های گوناگون و ادار به پذیرش و اجرا و قبول اعلامیه جهانی حقوق بشر کرد، این حرکت هم مورد نظر مردم ایران هست و هم افکار عمومی و جریانات خارجی دمکرات از آن پشتیبانی خواهند کرد. لذا شعار «به استبداد در ایران پایان دهیم» با توضیح آنچه در بالا آمد که جبهه جمهورخواه دمکرات و ملی ایران هرگز قصد خونریزی، کشتار و انتقام کشی ندارد و تنها خواستار اجرای مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در کشور و قبول و تضمین بازگشت همه مهاجرین و پناهجویان سیاسی به کشور هست. در چنین شرایطی يك دولت ائتلافی ملی و موقت تشکیل خواهد شد تا ظرف حداکثر دو سال کار تنظیم قانون اساسی جدید، انتخابات مجلس مؤسسان و همه پرسى قانون اساسی جدید را در کنار تمام وظایف و تعهدات دولتی خود به انجام میرساند. در مورد این دولت موقت ائتلافی و برنامه های آن میتوان به صورت جداگانه در سمینار های سیاسی، جلسات ملاقاتهای گروهی و رهبران احزاب جمهورخواه و آثار نوشتاری به تکمیل يك منشور «برنامه دولت موقت» پرداخت. لذا در مورد آن بحث بیشتری نمی کنم.

شعار «انتخابات آزاد» تنها بعد از همین مرحله دشوار و پایان نسبی استبداد در ایران مفهوم سیاسی پیدا میکند و الا در شرایط فعلی این توهم بوجود می آید که آیا تغییرات محسوسی در رژیم اسلامی اتفاق افتاده که یکباره همه اپوزیسیون دمکرات جمهورخواه ایران ب فکر «انتخابات آزاد» افتاده اند. بعد از حدود لااقل دو دوره چهار ساله برگزاری انتخابات مجلس ملی جمهوری ایران، میتوان از شعار انتخابات آزاد و دمکراتیک سخن گفت. چرا که طی يك دوره دهساله مردم با احزاب آشنا میشوند. صداقت، تعهد و پایبندی آنها به منافع مردم و کشور و لیاقت آنها برای کسب نمایندگی مجلس ملی بیشتر روشن میشود. احتمالاً رشد مجالس منطقه ای که در چهار چوب قوانین کشور و منطبق بر قانون اساسی جدید ایجاد خواهد شد رعایت حق خودمختاریهای فرهنگی-اداری در چهارچوب اهداف عدم تمرکز دولتی و عدم استقرار تمام مسئولیتها در دست دولت مرکزی است که میتوان از يك «انتخابات دمکرات و آزاد» در ایران صحبت کرد که مردم بدون برنامه و

بقیه در صفحه ۲۶

«خرِ مشِ رمضان»

ابوالحسن ساده

به کاسبی. بعد از يك هفته هم انگار نه انگار. همه خر بیچاره را فراموش کردند و رفتند پی کارشان. ای بابا، این مردم بی وفا، کی قدر ما بدبخت بیچاره ها را دانسته اند که حالا بدانند؟

روز ده نوازدهم حاج آقا یقه ی مش رمضان را گرفت که: «مرد حسابی، خانم بچه های ما از بس هندوانه خوردند اسهال گرفتند، یارت را عوض کن!» مش رمضان هم گفت چشم و خریزه آورد.

بعد از چند روز دوباره حاج آقا دادش درآمد که: «مشدی، منزل ما از بس خریزه خورده کلودرد گرفته، کی وی بیار!» مش رمضان گفت: «کی وی از کجا، نوکرتم؟»

حاجی جواب داد: «اختیار داری شازده، بگرد پیدا می کنی!» مش رمضان تودلش گفت: شازده خودتی! و بساطش را جمع کرد که برود مشهد مجاور بشود. همان شب خواب خوش را دید. خوش بال درآورده و شاد و شنگول بود. باخوشحالی مش رمضان را درآغوش گرفت و باهیجان گفت: «چه نشسته ای که بازار مشترک اروپا ما را به رسمیت شناخته، بزن بریپا» و هردو باهم عروج کردند. صبح چنانچه مش رمضان را پیدا کردند که غرق نور بود. حالا حکایت بنده ی مفلوک و این مسئول محترم است. اول گفت بنویس گفتم چشم. گفت طنز باشد! گفتم حتماً. گفت سیاسی باشد! عرض کردم باشد! گفت کوتاه باشد! تصدیق کردم چرا نباشد. حالا آمده که کاریکاتور هم داشته باشد. می گویند کاریکاتور از کجا نوکرتم؟

می گویند: «اختیار داری شازده، بگرد پیدا می کنی!» تو دلم می گویند: «اولاً که شازده خودتی، دوماً چطور عکس جنابعالی را بزنیم جای کاریکاتور!» پنداری از دل ما هم خبر دارد. اخم می کند و می پرسد: «چی گفتی؟» جواب می دهم: «هیچی، عرض کردم چطور عکس پاسپورت بنده را بزنیم جای کاریکاتور!» می گویند: «نه بابا زشته! این چهارتا خواننده را هم از دست می دهیم!» حالا خودمانیم دیگر! این دموکراسی، دموکراسی که می گویند یعنی همین، چطور آن ودکاخورهای کافر روسی و آن گاوجرانهای ویسکی خور آمریکائی لیاقت کنترل تسلیحات اتمی را در دنیا دارند اما این آخوندها و مقدسهای دولتی ما نه؟ مگر این زبان بسته ها چه چیزشان از آن جرج بوش و استالین کمتر است؟ نه دیگر، خودمانیم! دموکراسی خوبه اما برای همسایه؟

خداوند همه رفتگان ما را فریق دریای رحمت خود کند. يك مش رمضان گو محل ما بود، يك خر داشت. با خوش هندوانه و خریزه و میوه ی فصل بار می زد و در این خانه و آن خانه می فروخت. يك روز ناگافل خر به آن گردن کلفتی برآثر يك بیماری مرموز افتاد و مرد. ضدانقلاب شایع کرد که خره ایدز گرفته و مرده. در حالیکه خر بیچاره صاف و ساده تر از این حرفها بود. از من هم ساده تر بود. در تمام عمر کوتاهش عضو آزمایشی حزب خران باقی ماند. فقط بار می برد و بار می آورد. هرچند بعد از مرگش حزب خران اعلام کرد که او عضو مشاور کمیته مرکزی بوده اما من یکی که می دانم بیچاره فقط زیر هندوانه و خریزه ها له له می زد و گاهی هم از زور غصه مرمع می کرد. ضد انقلاب می گفت که در رفت آمد به خانه ی آن استوار آمریکائی مستشار نظامی محلی ما ایدز گرفته. همان که اهل محل کلنل صداس می زدند. حتی حاج آقا طلائی کاسب محل او را جناب تیمسار خطاب می کرد. بهرحال، شتری است که در هر خانه ای می خوابد. گریزی هم نیست. مش رمضان ما هم پس از يك عمر خرداری، بی خر شد.



بعد از چند روز از روی ناچاری رفت حضور حاج آقا طلائی و رو انداخت. ازش اجازه گرفت که جلوی در فروشگاه حاجی، بساط کند و لقمه ای هم او ببرد. حاج آقا هم که آدم بدی نیست قبول کرد. حتی اجازه هم نخواست. فقط گفت از میوه توبرانه يك چند تاشی بدهد بچه ها بخورند که حسرت به دل نمانند. مش رمضان هم بنام خدائی گفت و شروع کرد

دموکراسی باید بین المللی باشد. دموکراسی باید مثل روح همه جا حاضر باشد. همه باید روحش را داشته باشند. تا من بتوانم تکلیف خودم را با این مسئول محترم با دوتا آپرکات و هوك چپ روشن کنم. نه عزیزان من، هوك و آپرکات اسلحه ی شیمیائی نیستند، حالا راه نیفتید طرف آلمان برای خریدش. هوك و آپرکات دوتوع مشت است که قراره در دموکراسی نظم نوین جهانی تقدیم مسئول محترم بکنم. تا آن روز هم می خواهم سری به بازار کازاخستان بزنم. شاید يك قایق زیردریائی اتمی خریدم برای آخرفته بچه ها. شما هم اگر کاریکاتور ماریکاتور سراغ دارید بفرستید و از يك خونریزی اتمی جلوگیری کنید. مطبوعاتچی بودن در خارج از کشور هم یعنی همین. هم بنویس. هم بکش. هم ببر در خانه ی خواننده ها. سرشان را هم شانه کن تا نشویه ات را بخورند و بخوانند. والله اگر رئیس جمهور انگلستان می شدیم بهتر از این کارها بود.

به استبداد...بقیه از صفحه ۲۵

آشنایی با شخصیتها و کاندیداهای احزاب رای به صندوق آرا نریزند و از همه مهم تر چگونگی راه یافتن اقلیتهای ملی و احزاب کوچک به پارلمان از جمله مسائل جدی است که در اولین انتخابات آزاد (منظور انتخابات مجلس مؤسسان) نمیتوان به آنها عمل کرد.

در پایان مایلم به چند نکته اشاره کوتاهی داشته باشم. خواست امروز اکثریت مردم ایران يك جمهوری پارلمانی و دمکرات است و آنرا تحت عنوان «جمهوری ایران» طلب میکنند. لذا واژه های دمکراتیک، فدراتیو و غیره نمیتواند به يك عنوان فراگیر مثل «جمهوری ایران» که با قبول اصل مردم سالاری و احقاق حقوق خود مختاریهای فرهنگی- اداری در سطح ملی که اشکال مناسب و امروزی همان انجمنهای ایالتی و ولایتی مشروطیت است به تمام ویژگیهای دمکرات بودن و تا حدی به موضوع فدراتیو نزدیک میشود. البته فدراتیو را باید در آینده و ساختار سیاسی- اجتماعی جدید ایران در سالهای آینده جستجو کرد. فدراتیو مسئله سیاسی امروز ایران نیست بلکه خود مختاریهای فرهنگی- اداری که با پارلمانهای دمکرات منطقه ای همراه خواهد بود نیاز جامعه امروز ایران است که تقریباً تمام احزاب و جریانات سیاسی مترقی سراسری و ملی بدان باور دارند.

لذا آنچه گفته شد اگر به انجام برسد همان خواست برکناری، پایان دادن و مفهوم ساده شده شعار رادیکال سرنگونی را در خود دارد. البته سرنگونی از طرف نیرو هائی مثل مجاهدین خلق و چهپای سنتی مفهوم استقرار بلاشرط و مطلق خودشان بر جامعه ایران بعد از جمهوری اسلامی است و لذا اپوزیسیون مترقی هیچگونه تمهیدی برای جلب رضایت آنها تا وقتی که به اراده و حاکمیت مردم و قانون گردن ننهند ندارد و لذا آنها باید خطوط سیاسی خودشان را جداً اصلاح کنند و اگر نه آرزوی حکومت مستبد دیگری را برای مردم ایران دارند.

کدامین سیاست در مقابل چپ دمکرات؟

جرقه

مدت هاست که در نشریات نیرو های اپوزیسیون متمایل به چپ دمکرات و جمهوری خواه بحث هائی در مورد چگونگی مشی مبارزاتی در مقابل جمهوری اسلامی در جریان است. در تمام این مباحث دایره بحث در یک بعد تنگ و برپایه دگم فکری سابق با لماب دمکرات در جریان است. گفتگو ها و بحث های ارائه شده حول میارزه بر ای شکل قدرت گیری است. حالا بعضی دوستان میباحثگر شکل مسالمت آمیز قدرت گیری را مناسبتر میدانند و دوستان دیگر برای رسیدن به قدرت از هرگونه امکانی میخواهند بهره مند شوند. اصل قضیه این است که برای کدامین سیاست دوستان تلاش میکنند؟ اصولاً مهم نیست که چگونه (البته نه آنکه بی جهت باشد) این نیرو ها به قدرت برسند. در نهایت مسئله رسیدن به قدرت از تلاش های مرکزی و مبارزاتی سیاست گذاریهای کنونی این نیرو ها را تشکیل میدهد. آنچه که تا کنون چپ دمکرات و بخشی از نیرو های طرفدار جمهوری از دمکراسی و آزادی درک میکنند شکل پارلمانتاریستی رسیدن به قدرت است و بسا ولی چگونگی رسیدن به شرایط بسط و گسترش دمکراسی و انتخاب و تشکیل آزادانه پارلمان همچنان لاینحل مانده است.

از نکات ضعف نیرو های چپ دمکرات کم توجهی به صلح و پیوند آنب دمکراسی و فرارویی احتمالی آن با آزادی های وسیع میباشد. و الا میتوان از طریق انتخابات به قدرت رسید ولی چنان سیاستی درپیش گرفت که چندان تفاوت با سیاست نیرو های محافظه کار نداشته باشد. سیاست گذاری باخواسته منطقی عام ساکن کشور باید همخوانی داشته باشد.

واقعیت این است که چپ دمکرات هنوز آن جرأت لازم را نداشته است که مسائل پیشرو تری را در مقایسه با نیرو های ملی و جمهوری خواه طرح نماید. چه بسا که در مواردی به دنباله روی از آن پرداخته است.

در عصر تلاش برای زدایش جنگ از حیات بشریت، در نشریات منتسب به چپ های دمکرات، مطالب راجع به صلح و تأثیرگذاری آن به زندگی روزمره مردم به شکل عام و ارتباط صلح و دمکراسی و فراروی صلح به دمکراسی به شکل خاص به بحث درنیاورده اند. خواسته صلح، دارای چنان پتانسیلی است که به قطب بندی شدن نیرو های اجتماع دامن زده و توازن مبارزاتی را به نفع جنبش دمکراسی و بهروزی رقم میزند. تلاش برای بدست آوردن خواسته صلح ماشین جنگی و نظامی را محدود کرده و نیرو ها و سرمایه های بیشماری را آزاد خواهد

ساخت که میتواند در جهت شکوفایی کشور و به طبع به گسترش دمکراسی و بهروزی نسبی افراد جامعه یاری رساند.

چرا خواسته صلح می باید از پایه های هویت چپ دمکرات باشد؟

گرایش و پشتیبانی مردم برای زندگی صلح آمیز در کشور ما در حال شکل گیری و گسترش است. جنگ چندین ساله بین دولتهای ایران و عراق، که یکی از اهرمهای اصلی در دست حکمرانان اسلامی کشور ما برای سرکوب هرگونه آزادی و مطالباتی بود، باعث شد که

بخش زیادی از جوانان کشور صرفنظر از تعلقات فکری سیاسی و گروهی، صرفاً بخاطر حفظ جان خود و آرامش فامیل از شرکت در جنگ خودداری کنند و راه فرار در پیش گیرند. بخشی از این جوانان با تحمل مشکلات فراوان کشور را ترک نموده و با بی توجهی به دفاع از تمامیت ارضی ایران بدنبال پناهندگی در سایر کشورها بودند. بخش نسبتاً بزرگتری که متأسفانه از نظر امکانات توان خارج شدن از کشور را نداشتند، آواره شهر های بزرگ شدند و یا تحمل هزاران مشقت تن به شرکت در بازی مرگ ندادند. بخشی از جوانان که از اقشارمتنفذ برخاسته بودند با استفاده از حکومت بی قانون و با استفاده از روابط

موجود. بشکل قانونی از رفتن به سربازی سرباز زدند و یا در حجره های بازار به کمک خانواده شتافتند و یا رسماً ترک کشور نمودند. بخش نسبتاً وسیعی از جوانان کشور که چاره ای برای ادامه زندگی خود بغیر از شرکت در این بازی مرگبار نداشتند، جبراً روانه میدانهای مرگ شدند با این امید که معجزه ای اتفاق بیفتد تا اینکه دو سال یا ترس و وحشت را بسلامت از سر بگذرانند. البته باید این نکته را درنظر داشت که درست در آغاز جنگ و چندین سال بعد از آن مؤسسه آموزش عالی برای تسویه جوانان تا هم خوان با حکومت اسلامی با تلاش حاکمان وقت تعطیل گردید. این تعطیل از نو زاویه به حکمرانان اسلامی برای سربازگیری برای جنگ کمک کرد. اولاً از طریق سرگردانی جوانانی که دوره تحصیلات دبیرستانی را پشت سر گذرانیده بودند ثانیاً از تلاشهای احتمالی حرکات دانشجویی برای صلح.

حکمرانان اسلامی با استفاده از اعتقاد مذهبی بخشی از مردم، توانست بخش زیادی را بعنوان داوطلب به سربازی فراخواند. (البته باید یادآور شد که در این بازی مرگ آفرین بخش بزرگی از جریانات اپوزیسیون امروز با حکمرانان اسلامی همراهی کردند و برای تمامیت ارضی ایران آتش بیار ماشین مرگ آفرین جنگی شدند). طیف هایی از بخش

داوطلب بعد از پایان موقت جنگ خود را بازیافته و به افکار صلح دوستان روی آوردند.

امروز پس از آتش بس چند ساله و در دوران به اصطلاح «بازسازی»، جمهوری اسلامی یک چهارم بوجه کشور را به خرید های نظامی تخصیص داده است. جنگ و بحران در خلیج فارس کمکی شد تا حکمرانان اسلامی برای «حفظ امنیت ملی» به نظامی تر کردن ایران بپردازند. از حمله تصمیم دارند که در ده سال آینده دو میلیارد دلار در بخش هوانیروز سرمایه گذاری کنند. البته سیاست جمهوری اسلامی همراه قدرتمند کردن نظامیکشور در دراز مدت، خواهان به زیر پوشش خود کشیدن امنیت کشورهای خلیج فارس نیز می باشد. که پایه تئوریک، سرمایه گذاری را در جهت تقویت نظامی کشور، موجه جلوه می دهد.

در دوران حاکمیت استبدادی خانواده پهلوی از تشکیل و تمرکز قدرت نظامی دو هدف را دنبال میکردند ۱- در داخل سرچا نشانده «اشرار» و مخالفین حکومت مطلقه ۲- در خارج همکاری نظامی با متحدین و در رأس آن امریکا در منطقه خلیج فارس و تا حدودی خاور میانه.

البته برای اجرای این وظایف یاد شده میبایستی ایران از نظر نظامی مسلح به مدرن ترین و مجهزترین سلاحها و تجهیزات میشد. ایران قدرتمند از نظر نظامی میبایستی سیاست نظامی متحدین را در منطقه خلیج فارس اجرا میکرد. البته این سیاست برای «امنیت» منطقه ظاهر بهترین شکل ممکن بود. حال خارج از اینکه این امنیت منطقه به چه قیمتی بدست می آید و چه کشور های کوچکی در منطقه تحت فشار نیروی نظامی ایران قرار میگرفتند.

با جایجایی قدرت از خانواده پهلوی به حکمرانان اسلامی باعث اغتشاش و بی نظمی در وضع ساختار نظامی در ایران شده و شرایطی را فراهم آورد که عراق به کشور ما هجوم آورد (۱) این تجاوز شرایطی را در ایران فراهم آورد تا نمایندگان الله به اهمیت نظم و گسترش ماشین نظامی بپردازند. البته انتحاری که از طرف سیاستمداران دوران استبداد مدرن به استبداد تازه به دوران رسیده تاریخ فکر، به این مضمون: اگر ما در قدرت میبودیم کشوری جرات نداشت به تمامیت ارضی ایران تجاوز کند. نتیجه این انتقاد پذیرش شعار قدرتمند کردن ایران از طرف حکمرانان «تاریک» فکر شد.

تئوری قدرتمند تر کردن ایران در منطقه پایه در قانون جنگل دارد. هر کس که قویتر است میماند و ضعیفان محکوم به نابودی هستند در نتیجه ما تلاش میکنیم جزو قویتر ها باشیم. واقعیت تلخ جنگ خلیج نشان داد که کشور هایی مانند ایران حتی اگر بتوانند با بکارگیری تمام توان خود سر و سامانی به نظامی کردن کشور دهند یاری مقاومت با جنگ های کردن مدرن را ندارند.

چپ دمکرات اگرچه از نظر عام، طرفداری از

بقیه در صفحه ۲۹

آغاز و پایان گورباچف

بیژن فهیمی

نشست ماه دسامبر ۱۹۹۱ روسای جمهوری های یازده گانه در آلماتا پایتخت قزاقستان به هفتاد و چهار سال حکومت شوروی و شصت و نه سال عمر اتحاد جماهیر شوروی پایان قطعی داد. از جمله تصمیمات این نشست برکناری میخائیل گورباچف از پست ریاست کشوری بود که در عمل ماهها بود که وجود نداشت. زمانی که او در ماه مارس ۱۹۸۵ جانشین چرنینکو این «سایه فرتوت برژنف» شد، این احساس وجود داشت که رهبر جوان شوروی تغییرات دامنه داری را در سیاست داخلی و خارجی این کشور بوجود خواهد آورد. اما کمتر کسی بود که حدس زده باشد که به قدرت رسیدن این مرد چه تحولات پدیده ای را برای تمام بشریت به دنبال خواهد داشت. گورباچف که استاد چیره دست مانورهای سیاسی بود به سرعت رقبای خطرناک خود را در پلیت بورو برکنار و یا خنثی کرد و بزودی روشن شد که عزم او برای ایجاد فضای همکاری با غرب، خلع سلاح و برچیدن سانسور و پیگرد پلیسی در جامعه شوروی جدی و پایدار است. سیاست های جدید حکومت شوروی به رهبری گورباچف به توقف مسابقه تسلیحاتی، بهبود فضای بین المللی، کاهش تنش های منطقه ای و سرانجام انقلابهای مردمی در اروپای شرقی و سرنگونی دیکتاتوریهایی استالینی در این کشورها انجامید. تا آنجا که به سیاست خارجی کشور مربوط می شد، تحولات در مسیری امیدبخش ادامه یافت و این احترام عمیقی برای گورباچف هم در میان توده ی مردم غرب و هم در میان رهبران کشورهای غربی بوجود آورد. هرچند که در این عرصه باید نقش ادوارد شوارتسزده را که معمار اصلی سیاست خارجی کشور بود در نظر گرفت.

اما در سیاست داخلی سیر حوادث سمت دیگری داشت. سیستم متمرکز و آمرانه سیاسی و اقتصادی شوروی که به زور کنترل پلیسی سرپا نگه داشته شده بود با برچیده شدن اختناق رو به تلاشی گذاشت. کنار رفتن پرده آهنین خلفان، نیروهای عظیمی را که هفتاد سال در جامعه سرکوب شده بودند آزاد کرد و چنانکه رسم همه ی جوامع دیکتاتور زده است این آزاد شدن نیروها تنها در شکل مثبت آن نبود. موج وسیعی از احساسات ناسیونالیستی، انحطاط اخلاقی و فعالیت های مافیائی جامعه را فرا گرفت. بوروکراسی قدیمی و حزب کمونیست، گرچه توان و تمایل پیشبرد سیاستهای اصلاحی را نداشت اما آنقدر نیرومند بود که در انجام این اصلاحات سنگ اندازی کند. در نتیجه همه ی این عوامل به مشکلات قدیمی سیستم، مشکلات جدیدی نیز افزوده شد.

از سوی دیگر گورباچف عزم و بینش لازم را برای ایجاد سیستم جدید از خود نشان نداد. مرکز ثقل تحولات از پشت دیوارهای کرملین به سطح جامعه شوروی کشیده شد. نیروهای گوناگون جدید سیاسی به میدان آمدند و توده ی مردم پس از دهها سال رخوت سیاسی به تدریج به عامل جدی تری در حوادث کشور مبدل شدند و این ها البته پی آمد ابتکارات اولیه ی گورباچف بود. اما او نخواست و یا نتوانست با این تحولات خود را هماهنگ کند و همچنان بنیاد سیاستش را بر ارکان سنتی قدرت (حزب، ارتش و ک.گ.ب و...) قرار داد و این نهادها در عمل به زنجیری دریای او برای ادامه ی تحولات مبدل گردید. این کاملاً روشن است که برخی ملاحظه کاریها و عقب گردهای تاکتیکی برای اجتناب از درگیری زودرس با محافظه کاران ضروری بوده است. اما توجه اصلی به تدریج باید بر ضرورتهای عاجل جامعه برای برپائی سیستم جایگزین سیاسی و اقتصادی و فاکتورهای جدید قدرت در کشور معطوف می شد. احتیاط سیاسی و بندبازی میان جناحها که در ابتدا نقطه ی قوت سیاست گورباچف بود در مرحله ی بعد به «چشم اسفندیار» پروستریکا مبدل گردید. گورباچف به مردم امکان دخالت در سیاست را داد اما خود در پیشبرد سیاستهایش به آنان تکیه نکرد و به خواستههای مردمی گوش فرا نداد.

تزلزل و بی تصمیمی گورباچف بویژه از سال ۸۹ به این سو به عامل بازدارنده ی مهمی برای تداوم حرکت جامعه مبدل شد. واضح است که مشکلات عظیم و فشار جناح محافظه کار بسیار بود. اما درست به همین دلیل لازم بود تا پیش از آنکه فروپاشی بیشتر جامعه و کاهش سریع محبوبیت گورباچف جامعه را دچار جنگ داخلی و یا کودتای ارتجاعي بوروکراتها کند اقدامات اساسی انجام شود. اما گورباچف درست عکس این عمل می کرد. بسیاری از تحولات نیمه کاره و با تأخیر بسیار شروع شد. برخی اصلاحات شروع نشده پس گرفته شد. برای نمونه در زمینه ی تغییر ساخت سیاسی کشور و کنار زدن انحصار حزب کمونیست بر زندگی سیاسی جامعه کار بکندی پیش رفت. تنها زیر فشار مردم و نیروهای دمکرات بود که پاراگراف ششم مبنی بر نقش رهبری حزب در جامعه شوروی حذف گردید و تا چند روز پیش از آن گورباچف برای حفظ این پاراگراف به عنوان «ویژگی جامعه شوروی» پافشاری می کرد. برای از بین بردن تمرکز بی معنی قدرت در مسکو و مشخص کردن حدود و ثغور اختیارات جمهوری ها هیچ اقدام جدی نشد تا اینکه این مشکل که در ترکیب با تخاصمات قومی و ملی شکل انفجاری گرفته بود به مهمترین عامل

انهدام حکومت شوروی مبدل شد. بیشترین انرژی مسئولین منطقه ای و مرکزی بجای کار سازنده صرف خنثی کردن یکدیگر و اتخاذ تصمیمات عجیب و غریب می شد. درحالی که اکثر دست اندرکاران مسائل شوروی می دانستند که مسئله ملی به سرعت به جدی ترین شکل جامعه شوروی مبدل خواهد شد و تقریباً بلافاصله پس از بازتر شدن فضای سیاسی تلاشهای استقلال طلبانه در بالتیک و تخاصمات قومی در قفقاز بالا گرفت. اما رهبری شوروی تا مدتها اصولاً به جریان اهمیت لازم را نداد و بعدها هم مشی پرتناقض و ناپیگیری در پیش گرفته شد.

سیاست اقتصادی رهبری شوروی - اگر بتوان از چیزی بنام «سیاست اقتصادی» صحبت کرد - از این هم فاجعه بارتر بود. در ابتدا سخن بر سر «نوسازی» و بهبود مناسبات موجود از طریق استفاده ی بیشتر از مکانیزم قیمت ها و عدم تمرکز و ایجاد انگیزه های مالی بود. اما به سرعت روشن شد که خانه ی اقتصاد شوروی از پای بست ویران است و با تئوری هاشی چون «اقتصاد بازار سوسیالیستی» مسائل کشور حل نمی شود. البته این طبیعی و قابل فهم است که شکست تابوهای قدیمی ها و پی بردن به ابعاد فاجعه در اقتصاد کشور مستلزم گذشت زمان بود. اما به هرحال از سال ۸۹ به این سو دیگر برای همه روشن بود که گذار به اقتصاد و بازار از راه خصوصی کردن وسیع، آزاد کردن قیمت ها و توسعه تجارت خارجی و ایجاد نهادها و سیستم قوانین منسجم روشن تنها راه نجات اقتصاد شوروی است. تا جایی که بخشی از جناح محافظه کار با الهام از تجربه کره جنوبی و شیلی از ترکیب دیکتاتوری سیاسی و اقتصاد بازار دفاع می کردند. کسانی که به طرفداران «مدل پینوشه» شهرت یافتند. با این همه تزلزل در انجام اصلاحات اقتصادی ادامه یافت. تابستان سال ۹۰ که گورباچف و یلسین برسر طرح ۵۰۰ روزه شاتالین برای گذار شتابان به اقتصاد بازار به توافق رسیدند این خوش بینی بوجود آمد که تسلط گورباچف بردستگاه دولتی و ارتباطات بین المللی او در ترکیب با پایگاه مردمی یلتسین می تواند این طرح را به نسخه شفافبخش اقتصاد ورشکسته ی شوروی مبدل کند. اما کمی بعد گورباچف عقب نشینی کرد و باز دور باطلی از مباحثات و طرح دادنهای جدید و تسریع فروپاشی اقتصاد کشور آغاز شد.

گورباچف نه فقط استراتژی روشن، عزم سیاسی لازم برای انجام سریع تر و قاطع تر اصلاحات را از خود نشان نداد، بلکه اقدامات اصلاحی او نیز با تقدم و تاخر نادرستی پیش

رفت. لازم بود که اصلاحات اقتصادی بویژه مراحل دردناک آن و نوسازی مبانی قانونی حکومت با سرعتی بیشتر از باز شدن فضای سیاسی و کنار رفتن کنترل پلیسی یا حداقل همزمان با آن عملی گردد. اما در عمل شوروی از نظر آزادی مطبوعات، اجتماعات و علنیت در کمتر از دو سال به سطح بازترین دموکراسی های غربی رسید در حالی که از جهت ایجاد پایه های قانونی و نهادی لازم برای دموکراسی سیاسی و زیربنای اقتصادی و رفاهی آن هیچ اقدام جدی انجام نشد. در نتیجه نیروی عظیم تخریبی (مثبت و منفی) و گریز از مرکز بر گرایش های سازنده و همگرایانه غلبه یافت و جامعه بیش از پیش بی ثبات و غیر قابل کنترل شد. اگر بخوایم با واژه های خود گورباچف سخن بگوئیم باید گفت که روند «گلاست نوست» با سرعت بسیار زیاد پیش رفت، حال آنکه «پرسترویکا» هرگز از حرف به عمل تبدیل نشد.

این وضع پایگاه مردمی گورباچف را به سرعت تحلیل برد. عقب نشینی های جدی او در مقابل محافظه کاران در سال ۱۹۹۰ اصلاح طلبان را از دور او پراکنده کرد. اما از سوی دیگر محافظه کاران که پست های کلیدی را با حمایت گورباچف بدست آورده بودند نیز از وی بخاطر مواضع آزادی خواهانه اش راضی نبودند. جناح «مرکز» که پایگاه اصلی او به حساب می آمد در واقع بی خاصیت تر از آن بود که پشتوانه ای برای بقاء سیاسی او باشند. در چنین موقعیتی بود که محافظه کاران برای برکناری گورباچف وارد میدان شدند. کودتای آگوست به نسل جدید رهبران سیاسی در شوروی و بویژه روسیه این فرصت را داد که توش و توان خود را برای مقابله با حوادث محک بزنند. این چهره های سیاسی که هم محصول و هم رهبران تحولات دمکراتیک در شوروی بودند با نقش فعال خود در برابر کودتا سرمایه سیاسی ارزنده ای را برای خود بوجود آوردند. این که این رهبران و بویژه پوریس یلسین تاچه حد در آینده از پس انجام وظایف خود برخوردارند آمد را تاریخ نشان خواهد داد. به علاوه شکست کودتای آگوست به روند فروپاشی حکومت شوروی و حزب کمونیست شتابی فزاینده داد و بهمن عظیمی از تحولات را به حرکت درآورد و به نیروی گریز از مرکز در جمهوری ها شکل کاملاً مسلط داد. دیگر حفظ حکومت مرکزی به محالات مبدل شده بود. اما گورباچف که بیش از پیش نبض تحولات را از دست داده بود، در نیافت که بازگشت او به مسکو به معنی بازگشت به قدرت نیست. شش ماه ریاست جمهوری وی پس از کودتا برای او تنها تحقیر و به دنبال حوادث کشیده شدن را به دنبال داشت. رفراوند در اوکراین که به اعلام استقلال دومین جمهوری پراهمیت شوروی انجامید به معنی تیر خلاصی به تمام تلاشهای بود که برای حفظ شکلی از اتحاد بین جمهوری ها انجام شده بود. گورباچف، مردی که چهره جهان را بیش از هرکس دیگر در دوران پس از جنگ جهانی دوم تغییر داد، حکم برکناری قطعی خود را از روسای جمهوری های یازده گانه در دسامبر ۹۱ دریافت نمود.

آنچه که زمانی شوروی خوانده می شد در برابر دورانی از بیم و امید و خطرات بسیار قرار دارد. نوسازی اقتصاد، حل کشاکش های قومی و کنترل زراخانه عظیم تسلیحاتی بجا مانده از شوروی و صدها مساله دیگر در مقابل مردم روسیه و سایر جمهوری های نواستقلال یافته است. این که پرسر این مردم چه خواهد آمد و جهان ما پس از گورباچف به کدام سو خواهد رفت را آینده نشان خواهد داد. بسیار بعید بنظر می رسد که تحولات روسیه به او امکان مجددی برای ایفاء نقش مهم سیاسی بدهد. اما دهه «آینده» در روسیه آبستن حوادث نامنتظره بسیاری خواهد بود. شاید تاریخ باز هم فرصتی دیگر در جای دیگر به گورباچف بدهد!

کدامین سیاست... بقیه از صفحه ۲۷

همبستگی جهانی و صلح را چگونه ای در برنامه هایش عنوان میکند ولی خیل غلیظ تر طرفدار تمامیت ارضی ایران است و در عین حال خواستار تضمین حق ملک در سرنوشت خویش است.

این دو سیاست البته با همدیگر همخوانی نداشته و تمامیت ارضی با دموکراسی اصولاً مغایر است. دفاع از تمامیت ارضی ایران در کشور کثیرالمله ایران با خواست تضمین حق ملک در تعیین سرنوشت خویش، در تضاد می باشد.

آیا سیاست دفاع از تمامیت ارضی کشور از مولفه حساس سیاسی چپ دمکرات می باشد؟

بنظر نگارنده از آن جایی که دفاع از تمامیت ارضی ایران، پتانسیل تبدیل شدن کشور کثیرالمللی مانند ایران به نظامی کردن کشور و گسترش سیاست ارتجاعی و سرکوب گرانه را به همراه میتواند بیاورد. و در تضاد با دموکراسی و منشور حقوق بشر، که ما امروز عملاً مدافع آن هستیم، می باشد. سیاست دفاع از تمامیت ارضی، ایران سیاست نیرو های ملی و بخشی از نیروی جمهوری خواه و مذهبی و حاکمان فعلی ایران است و چپ به شکل سنتی از آن دفاع میکند. در دوران حاکمیت استبداد مدرن چپ از ترس این که به تجزیه طلبی متهم شود، از این سیاست دفاع میکرد. گرایش دفاع از تمامیت ارضی ایران به شکل اتوماتیک از چپ سنتی به چپ دمکرات به ارث رسیده است چرا که چپ دمکرات هنوز هم نگران مورد اتهام قرار گرفتن از بقیه گرایشات سیاسی می باشد. محافظه کاری چپ دمکرات در برخورد با این موضوع متاسفانه تا به آن حد پیش می رود که حتی بعضی از گرایش های درون این جنبش فدرالیسم را بعنوان یک شکل احتمالی تمرکز زدایی نیز برای ایران مناسب میدانند.

رسیدن به هدف آزادی و دموکراسی بدون سیاست گزاری صلح طلبانه نمیتواند میسر گردد. امروز تعادل نیرو های جهانی چنان در حال نگرگونی است که دیگر سیاست گزاری از طریق نظامی کردن و دفاع از تمامیت ارضی چندان میدان کارایی ندارد. سیاست گزاری آینده را اتحاد عمل مشترک داوطلبانه ملت ها و در مرحله بعدی آن کشور ها در حدود مناطق و

بهمین ترتیب در قاره ها و جهان تعیین میکند. چپ دمکرات بعنوان بخشی از جنبش بالنده که جرات دفاع از سیاست هایی را دارد که دیگران را جرات آن نیست باید در این جهت قدم نهد.

چپ دمکرات و بخشی از نیرو های ملی متاسفانه هنوز برای طرح سیاست متجددانه عدم تمرکز، صلح و مدرنیسم رشد ذهنی خود را بدست نیاورده است. بعنوان مثال میتوان نمونه هایی را در اینجا آورد: در جلسه ای که چندی پیش در شهر کلن آلمان بازگشت مهاجرین به کشور را مورد بحث قرار میداد، نماینده جبهه ملی (فراکسیون متحد) ایران بازگشت نوجوانان و جوانان ایرانی مقیم خارج را برای این که اینجا به «فساد» کشیده نشوند تبلیغ مینمود. و در بحثی که اخیراً با دوستان متمایل به چپ دمکرات و سوسیال دمکرات اخیر صورت گرفت، این دوستان تمام مظاهر صلح طلبانه و آزادی ملل و آزادی های زنان را در غرب مورد ستایش قرار میدادند ولی برای ایران نا مناسب میدانستند. و یا رفیق نماینده حزب دمکرات کردستان ایران از ترس اینکه متهم به تجزیه طلبی نگردد دوستان راه کارگر را متهم به این سیاست مینمود. این برخورد ها نشان کم کاری و ضعف چپ دمکرات را در بیان و طرفداری از سیاست های مدرن بدون ملاحظه کاری و شفافیت نشان میدهد.

چپ دمکرات باید سیاست طرفداری از صلح و آزادی را در کنار یکدیگر با شفافیت هرچه بیشتر با اشکال مسألت آمیز مبارزه برای بازکردن روزنه های مدرنیسم باغهای وسیع در تاریخ و چهل نگاه داشته شده دامن زند.

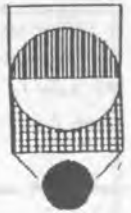
طبیعتاً در راه آغازین طرح تفکر صلح طلبانه در مقابل گرایش قدرتمند نکردن کشور بعنوان یکی از پله های هویت چپ در کنار خواست دموکراسی بشوار خواهد بود. چرا که ما هنوز گرفتار تفکر به قدرت رسیدن می باشیم. و پیشبرد سیاست خود را فقط در چارچوب تنگ قدرت میبینیم.

دفاع از صلح و دموکراسی و نه دفاع از تمامیت ارضی ایران، میزان وفاداری تک تک مدعیین به منش دمکراتیک را محک خواهد زد. چه بسا که تعداد زیادی از ما در وفاداری و دفاع فرد از دموکراسی، صلح و اقلیت های ملی، جنسی و... در بحث نهایی به خاطر مصلحت هایی به جبهه مدرنیسم پشت کنند و به جمع محافظه کاران بپیوندند.

چپ دمکرات باید محرک و موانع سیاست صلح طلبانه و تنش زدایی باشد. اگر برای چپ دمکرات هنوز وظیفه وجود داشته باشد. نگارنده سعی خواهد کرد. از زاویه های مختلف در نوشته های دیگری به اهمیت صلح و نقش آن در جامعه بپردازد.

*** برای محدود کردن دوران سربازی و آوردن جوانان کشور از یادگانه به جامعه برای سازندگی کشور تلاش کنیم!**

(۱) جنگ ایران و عراق: چگونگی پدید آمدن آن؛ عوامل داخلی و خارجی و... از حوصله این مقاله خارج است و خود مستقلاً احتیاج به تجزیه و تحلیل میباشد.



زمينه ها و پيامدها

م. وحيدى

در شماره پيش گفتيم كه شكست سوسيال دمكراتى سوئد در شرايطى صورت گرفت كه هم تحولات اجتماعى درونى و هم سير حوادث خارجى و هم وضعيت اقتصادى بحرانى، همگى به ضرر آنها عمل كردند. تغييرات جدى در ساختار اجتماعى جامعه در دهه ۸۰، به تغيير و تحول در خلكيات و اخلاقيات بخش هاى وسيعى از جامعه و از جمله جوانان منجر شده و فشار هاى صنعتى-اقتصادى دنياى پيرامون، با اين تحولات تركيب شده و به همراه بحران در بوروكراسى دولتى و خدمات اجتماعى زير نظارت سوسيال دمكراتى، اين بار ديگر نه به يك تحول ساده انتخاباتى، بلكه به يك تغيير سيستم منجر شده است. بسيارى از ناظران اين دومين شكست سوسيال دمكراسى در ۵۰ سال اخير را ديگر يك «پرانترز تاريخى» نميانند. بدينيم اين ادعا تا چه حد ريشه در واقعيت دارد و پيش بينى هاى صاحب نظران مختلف چيست و کدام امكانات و موانع بر سر راه حكومت جديد قرار دارد.

نكته معما آميز در تحولات امروزين سوئد اين است كه ماموريت اجرائى «تحولات اساسى» بدوش كسانى افتاده كه بطور سنتى جزو ارگان نپرو هاى محافظه كار جامعه اند. بعنوان مثال حزب «ميانه روه» كه موتور اصلى گردش براسست در سوئد محسوب ميشود تا دهه ۵۰ «حزب محافظه كار راست» نام داشت و در سرتاسر تاريخ سوئد همواره منادى دفاع از اشرافيت، بورژوازى بزرگ و مخالف سرسخت تغييرات و تحولات اجتماعى و سياسى بوده است! شايد اين تضاد در مقياس تمامى جهان صادق باشد. در دنياى عميقاً متحول شده امروز، سكان حوادث در دست چريانها و شخصيت هاى بطور سنتى محافظه كار نظير جورج بوش ها و جان ميچر ها و هلموت كوهل ها در غرب، و سلطنت طلبان، ليخ والسا ها و طرفداران بى قيد و شرط اقتصاد بازار در شرق افتاده ست. از يكطرف مضمون حوادث اخير يكبار ديگر ريشه در عدالت خواهى و دمكراسى و مردم سالارى و نياز هاى اجتماعى به تغيير و تحول دارد، و از سوى ديگر سكانداران در عمل راهى بجز تعميق نابرابريها و بى عدالتى ها درپيش رو ندارند. راهى كه توسط «اقتصاد بازار» ديكتة ميشود. اين وضع در سوئد بطرزى عريان بچشم ميخورد. جوانان بطرزى تب الودرپس «تغيير و تحول» ميباشند و تمامى جامعه خواستار خروج از انزواى جغرافيايى كشور است. رآى مردم به «تغيير سيستم» ريشه در اين خواست عاجل دارد. اما خواست تحول منجر به رشد واپس گرايترين نپرو هاى جامعه معاصر يعنى نژاد پرستان، فاشيست ها و در بهترين حالت نپرو هاى محافظه كارى ميشود كه حد اقل در

طول تاريخ گذشته همواره بيشتريين نگاهشان به گذشته قبل از پارلمانتاريسم و سوسيال دمكراتيسم دوخته شده بوده است. در رسانه هاى گروهى سوئد امروزه از جمله مسائلى كه بطرز بيسابقه اى مطرح شده، مساله دعواى اسلام و مسيحيت و برترىهاى مسيحيت بر اسلام است! دعوايى كه ريشه آن در قرون وسطا و جنگهاى منفور صليبي است و امروز در رسانه هاى گروهى بعنوان يك موضوع بحث مطرح ميگردد...

در جامعه سوئد مانند بسيارى از جوامع اروپاى غربى، خلاء و يك نيروى سياسى نوين، مدرن و دمكرات و توانا در حل مشكلات بشر بعد از تحولات عظيم سالهاى اخير، به رشد نيرو هاى واپسگرا و ارتجاعى و عوام فريب منجر ميشود.

جامعه سوئد از نظر اجتماعى دستخوش تحولات ناگوار جدى شده است. بعنوان مثال، ميزان جرائم جنائى از جمله تجاوز و حملات خيابانى در عرض اين ده سال ۵ برابر، ميزان سرقت مسلحانه ۴ برابر و سرقت اسلحه ۲/۲ برابر شده است! انفعال سياسى و بى اعتمادى به آنچه كه نظام (Etablissement) موجود سياسى و از جمله احزاب موجوده (Ctablisse) گفته ميشود در جوانان سوئد بيسابقه است. ميزان خودكشى به موازات گسترش تنهائى و انزواى اجتماعى افزايش يافته است. از نظر اقتصادى، در حال حاضر صنايع سوئد بدليل رشد بيسابقه سرمايه خدماتى و اقمارى و مستقلاتى در برابر سرمايه صنعتى كه يكى از وجوه مشخصه دهه ۸۰ محسوب ميشود، دچار عقب ماندگى علمى و فنى شده و ميزان بارآورى كار در صنايع يكى از پائين ترين سطوح در كشور هاى صنعتى پيشرفته ميباشد. هزينه بالايى توليد از جمله هزينه بالايى نيروى كار و سطح بالايى غيبت از كار زير حمايتهاى قانونى و اتحاديه اى موجب لطمه شديد به قدرت رقابت کالا هاى سوئدى در دنياى سوداگرى امروز شده است.

در يك چنين شرايطى، حكومت ائتلافى ناهمگون بدون داشتن يك اكثريت مطمئن پارلمانى، با تمام تناقضات خود سكان چرخش به راست و ايجاد تحولات اساسى در مجموعه سيستم را بدست گرفته است.

از ۲۱ وزير كابينه جديد، ۱۰ تن سهامدار بزرگ بورس محسوب ميشوند كه از ميان آنها پر وستربيرگ (Per Westerberg) وزير صنايع با ۵۰ ميليون كرون و خانم مارگارئا آف اوگلا (Margareta Af Ugbla) وزير خارجه با ۲۰ ميليون كرون كه هر دو از حزب ميانه رو ميباشند، جزو بورس بازان نسبتاً بزرگ سوئد ميباشند (هر كرون سوئد معادل يك ششم دلار

تذکر ضروری:

متأسفانه به علت کمبود جا راه آزادی قادر نیست سرعت مقالات رسیده را منتشر کند. لذا کلیه مقالات که خارج از چهارچوب برنامه ریزی شده نشریه ارسال می‌شوند، بنیاداً باید مدتی در صف انتظار بمانند. گاه متأسفانه این ثبوت بقدری طولانی می‌شود که مقاله موضوعیت خود را هم از دست می‌دهد. تحریریه راه آزادی از همه دوستان همکار تقاضا می‌کند:

الف: در صورتی که مقاله به مسائل روز مربوط می‌شود، پیش از ارسال آن با تحریریه برای گرفتن ثبوت چاپ تماس بگیرند.

ب: برای تسریع در چاپ، حجم مقالات نباید از ۴ تا ۶ برگ کاغذ A4 یک خط در میان تجاوز کند.

تحریریه راه آزادی ضمن تشکر از همه همکاران عزیز از آنها بخاطر این انتظار پوزش می‌خواهد.

مقالات رسیده یا در انتظار چاپ:

بزرگ، مرده دیروز، بزرگ مرده امروز

و آینده شوروی

ب. لاهیمی

ناسیونالیسم و مسئله ملی در ایران

نقش جمهوری اسلامی در تروریسم

م. هومن

خاورمیانه

برپاورد قرارداد صلح المسالواتور

م. پاکتکده

شهر

علی حاجی از سوئد

عباس

شهر

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

ع. حاجی از سوئد

مساعده جهانی و تمهیدات داخلی خاتمه یابد.

بزرگترین شانس برای دائمی کردن تحولات

مورد نظر خویش و از جمله بهترین شرایط

برای تعمیق همکاری میان احزاب مؤتلفه را

فراهم کرده اند. راز بقای ائتلاف شکننده فعلی

در حل بحران اقتصادی فعلی است و این قبل از

هر چیز به شرایط جهانی و وضعیت اقتصاد

جهانی وابسته است. چرا که اقتصاد سوئد بیش

از هر چیز نه به بازار کوچک داخلی، که به

بازار بزرگ جهانی برای صنایع غول آسای

خویش نیاز دارد. بهبود وضع اقتصادی در

آمریکا، گشایش گره های کور اقتصادی در

شوروی و اروپای شرقی، پیدایش ثبات سیاسی

در جهان سوم و گسترش بازار این کشورها از

جمله کشور های نفت خیز از جمله عواملی

است که میتوانند در راه برای فروش کالا های

صنعتی سوئد باز کند و هیچکدام از این

امکانات دور از دسترس نیستند.

در حال حاضر صحنه سیاسی سوئد بعد از یک

انتخابات طولانی ساکت است و همه منتظر

سیر تحولات اند. از حکومت ائتلافی هنوز

حرکات خیلی شدید و سریع برای ایجاد

تغییرات، سرزنزه و بخشی از ناظران این

سکون را بوجود اختلاف میان احزاب ائتلافی و

بخش دیگر آنرا به تصمیم حکومت برای مطالعه

کامل مسائل قبل از آغاز اجرای سیاستهای

مورد نظر تسبیت میدهند.

سرنوشت حکومت ائتلافی حاضر هرچه باشد

و آرایش صحنه سیاسی سوئد بهر شکل که

درآید، یک چیز مسلم است و آن اینکه مدل

سوئد دیگر وجود خارجی ندارد و سوسیال

دمکراسی سوئد برای بقای خویش بعنوان یک

جریان سیاسی در آینده راهی جز تحول بنیادی

ندارد. آیا این حزب و این جنبش را بعد از طی

کردن احتمالی این تحول باز هم میتوان

«سوسیال دمکراسی» به مفهوم کلاسیک آن

دانست. درسی است که آینده تعیین خواهد کرد.

ولی از هم اکنون میتوان شکل گیری جناحهای

سیاسی متخاصم درون این حزب بر سر راه

آینده را پیش بینی کرد. آیا راه حل آنطور که

سر دبیر نشریه با نفوذ سوسیال دمکراتها

اقتون پلادت (Afton Bladet) متصور است

«بازگشت به سوسیال دمکراسی کلاسیک» و

مقایله رو در رو و رادیکال با طرح «موقت»

راست در جهان و سوئد است، و یا آنطور که

جناحهای نزدیک به وزیر سابق اقتصاد شل فلد

(Földt) معتقدند، لیبرالیزه کردن حزب و

حرکت پسوی ائتلاف با احزاب لیبرال چپ

میباشد؟ در هر حال باید دید که حزب سوسیال

دمکرات و سایر احزاب چپ سوئد از جمله حزب

سابق کمونیست که بطرز معجزه آسائی از این

انتخابات جان سالم بدر برده است، در برابر

جنبشهای اجتماعی حتمی الوقوع آتی از جمله

جنبش های احتمالی برای حفظ محیط زیست،

جنبش های جوانان و جنبش های مطالباتی که

قطعاً اشکالی متفاوت نسبت به جنبشهای قبلی

و از جمله جنبش کارگری کلاسیک خواهند

داشت، چگونه برخورد خواهند کرد؟ آیا قالب

سوسیال دمکراتیک و آپارات فعلی حزب قادر به

هضم این جنبش ها خواهد بود و یا این جنبشها

قالب سیاسی خویش را خواهند ساخت؟ باید به

آینده چشم دوخت.

تنها به نکر شمه ای از آنها اکتفا شد. هریک از

این موارد اختلاف در صورت بروز ساده ترین

بحران ها و یا بروز بن بست در پیشبرد کل

سیاست راست، از جمله در برابر رشد

جنبشهای اعتراضی و مطالباتی میتواند به

عامل پاشیدگی شیرازه دولت ائتلافی راست

منجر گردد. واقعیت این است که موج راست

برخاسته در مقیاس جهان در پی ریزش

سوسیالیسم اردوگاهی میتواند کوتاه مدت تر

از آن باشد که اکنون پیش بینی میشود. در

صورت تغییر شکل موج ناراضی فعلی از قالب

راست به قالبهای چپ، مستقل از اشکال

ناشناخته آن که طبعاً علیه سیستم های

اجتماعی- سیاسی جا افتاده راست نظیر

سیستم ریگانی و تاچری خواهد بود، اوضاع

برای پیروان این سیستم ها از جمله برای

احزاب راست سوئد بسیار دشوار خواهد شد.

موج راست فعلی در سوئد بوضوح دارای

محتوای «ضد نظم موجود» است و این قبیل

امواج در صورت پدید آمدن شرایط معین

میتوانند خیلی سریع جهت عوض کنند. مساله

محیط زیست، مشکل جوانان، مساله گسترش

بیسابقه شکاف طبقاتی در جوامع سرمایه داری،

مساله عقب ماندگی جهان سوم و... هر کدام

میتوانند اشکال نوینی در حرکتهای اجتماعی

بیافرینند. هم اکنون در لابلای موج شادی

پیروزی راست در سوئد، در محافل اقتصادی

سرمایه داری بزرگ، زمزمه های نگرانی در

مورد احتمال ناتوانی حکومت پرتضاد فعلی در

آرام سازی بازار کار و یا ناتوانی آن در

برداشتن «گام کامل» و اجرای سیاستهای «نیمه

تمام» بگوش میخورد. به مورد اخیر یعنی خطر

سیاستهای «ناتمام» از نشریه معتبر و پرنفوذ

وکان افر (Veckans Affär) از سوی محافل

اقتصادی راست بکرات اشاره میشود، و این

هشدار جدی و جدی است. حمایت احزاب

سانتر و دمکرات مسیحی و مردم از این یا آن

بخش «مدل سوئد» و مقاومت آنها در برابر این

یا آن تصمیم حزب میانه رو برای پیاده کردن

کامل این سیستم از یکسو و وحشت حزب اخیر

از پاشیدن ائتلاف حکومتی و بنیاداً تسلیم

شدن آن در برابر برخی از این خواستها بواقع

میتواند به همان فاجعه «گام نا کامل» و

«سیاستهای نیمه تمام» منجر گردد. امری که

حداقل نتیجه آن اضمحلال حکومت ائتلافی و

ورود سوئد به دوران بی ثباتی سیاسی است،

چیزی که سرمایه داری سوئد پشت از آن در

هراس است. انتخابات مجدد و روی کار آمدن

مجدد سوسیال دمکراتها هم از جمله نتایج دیگر

اجرای سیاستهای نیمه تمام میتواند باشد،

یعنی نقش برآب شدن رویای تاریخی راست

سوئد برای کنار زدن جنبش کارگری و

سوسیالیستی!

اما حکومت ائتلافی راست و در رأس آن

حزب میانه رو برای تحقق سیاستها و اهداف

خود تنها با مشکلات سر و کار ندارند، آنها

امید های جدی و حساب شده ای نیز در سر

دارند. اگر آنها بتوانند ظرف یکی دو سال

بحران فعلی اقتصادی را مهار کنند (یعنی در

واقع بحرانی که بیش از هر چیز ریشه در

بحران جهانی اقتصادی دارد، با کمک عوامل

RAHE AZADI

Nº: 18

Februar 1992

راه آزادی

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

بها: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

به رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

باکمال تعجب، از طریق خبرگزاری ها مطلع شدیم که نماینده جمهوری اسلامی از سوی نمایندگان کشورهای آسیائی، به معاونت ریاست اجلاس سالانه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، که رسالت آن پاسداری از حقوق بشر در جهان می باشد، انتخاب گردیده است.

آنچه به ویژه تعجب برانگیز است، اینست که از ۱۹۸۵ به این سو، دولت جمهوری اسلامی از سوی همین کمیسیون سازمان ملل، جزو کشورهای ناقض حقوق بشر شناخته شده و گزارش های فرستاده ی ویژه آن کمیسیون، آقای گالیندوپوهل و نیز سازمان عفو بین الملل، کمیسیون خارجی سنای آمریکا و سایر محافل بین المللی، سرشار از داده ها و شهادت های تکان دهنده ای در رابطه با نقض حقوق انسانی در جمهوری اسلامی می باشد. پس چگونه با علم و آگاهی از این همه تخلفات، نماینده چنین کشوری را به نیابت ریاست این کمیسیون انتخاب کرده اند؟

دولت جمهوری اسلامی در سال ۱۹۹۱، طبق آمارهای معتبر، کشور بالاترین اعدام ها شناخته شده است. نقش ایران در گروگانگیری ها و تروریسم بین المللی، اعدام های جمعی، سنگسارکردنها، تبعیض زنان، نقض آزادی های اساسی اولیه و سرکوب مخالفان و دگراندیشان، از دیدگاه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل پنهان نبوده است.

آقای رئیس! تصمیم اخیر کمیسیون از دیدگاه ما، توهین به ملت ایران و بی توجهی به منشور سازمان ملل و موجب یأس افکار عمومی است. زیرا احساس می شود بار دیگر ملاحظات دیپلماتیک براهول عالیه انسانی در احترام به حقوق بشر غالب گشته است.

ما امضاءکنندگان زیر، مصرانه از شما خواستاریم در اصلاح این خطای بزرگ که قبل از همه، صدمه به اعتبار سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر وارد می کند، اقدام لازم میزول دارید. و همانگونه که انتظار می رود، به مسأله بسیار جدی نقض حقوق بشر در ایران توجه نموده و برای برقراری آزادی و احترام به حقوق بشر مندرج در منشور سازمان ملل، از هیچ کوششی دریغ نورزید. با توجه به اهمیت مأموریت آقای گالیندوپوهل برای ایران، خواستار تعدید مأموریت ایشان برای سال ۱۹۹۲ هستیم.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
سازمان فدائیان خلق ایران
حزب دموکراتیک مردم ایران

پاریس ۱۰ بهمن ۱۳۷۰
برابر با ۲۰ ژانویه ۱۹۹۲

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO N° : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE